

# ستاره سینما



شماره ۳۵

ژان

# شصت سال از عمر سینما میگذرد

دکتر هوشنگ کاوسی

چگونه يك وسیله جستجوی علمی مبدل بوسیله بیان هنری گردید؟

جشن ۶۰ سالگی سینما

صنعت ، فن ، خلاصه هنر سینما که امروز وارد زندگی ما شده و بعضی همچون يك كالای تجارتي با وسیله تفریح و برخی مانند يك وسیله ایجاد هنر آن را تلقی می کنند ، وارد شصتین سال از زندگی خود می گردد . اختراع سینما کار بیست و چهار ساعته يك دانشمند نبود ، برای تکمیل هر قسمت از آن سالها وقت صرف شد تا بصورتی که امروز میبینیم در آمد .

## تشکیل مجدد حرکت روی مردمک چشم

همه میدانیم که پس از منحرف ساختن چشم از يك شیئی که از منبع نوری کسب روشنی می کند ، به شیئی دیگر ، تصویری برای مدتی معین ، در مردمک چشم ماباقی میماند . این خاصیت که « تاثیر بقای نور در مردمک چشم » نام دارد ، از عهد فلاسفه یونان مورد بحث و گفتگو بود تا اینکه در اواخر نیمه اول قرن نوزدهم یکی از استادان فیزیک دانشگاه «لی یژ» بنام «ژوزف پلاتو» با آزمایشی که در يك ظهر تابستان توسط دیدگان خود و خوردشید نمود باین نتیجه رسید که تاثیر بقای نور روی مردمک چشم از جسمی که بطور غیر مستقیم نورانی است در حدود یکدهم ثانیه است و روی این فورمول دستگامی بنام «پراکز-نیکوپ» ساخت که در داخل استوانه آن روی يك نوار کاغذی حالات متناوب از يك حرکت را نقاشی میکردند و چنانچه از شکافهایی که در جدار این استوانه بود داخل آن را نگاه میکردند و استوانه را در حول محورش میچرخانیدند ، چشم آن تصویر را متحرک میدید ، یعنی روی مردمک دیدگان این تصاویر متناوب ، سرعت روی هم منطبق میشد و در نتیجه سوزن نقاشی متحرک بنظر می آمد . بدین ترتیب قبل از اینکه صفحه حساس عکاسی و یادآور بین فیلم برداری اختراع شود ، مسئله علمی « ترکیب

مجدد حرکت » که وسائل فن سینما و حرکت تصویر را تشکیل میدهد شناخته شد در نیمه دوم قرن نوزدهم که مایه حساس عکاسی توسط يك افسر بازنشسته فرانسوی بنام «نیسفور نیپس» اختراع شد ، يك بز شك فیز یولوژیست فرانسوی بنام «ژول اتین ماره» با استفاده از صفحه حساس عکاسی و تجربیات فیزیکی ژوزف پلاتو دستگامی شبیه به تفنگ ساخت که روی يك صفحه مدور ، تصاویر طبیعی اسب در چهار نعل و یا پرند در پرواز را ضبط می کرد .

تصاویری که «ماره» از چهار نعل اسب تهیه نمود در محافل علمی ، نقاشی ، و نیز اسب دوانی انقلابی برپا کرد ، برای اینکه تا آن موقع کسی نمیدانست اسب در حال چهار نعل مراحلی را طی می کند که در آن سه پا بر هوا و فقط يك پا بر زمین دارد . برادران «لومیر» که در ایون کارخانه مصنوعات عکاسی داشتند با در نظر گرفتن تجربیات ژوزف پلاتو و کمتر ماره دستگامی بنام «سینما توگراف» ساختند که روی يك نوار سلولوئید آغشته به مایه حساس عکاسی تصاویر کوچکی از يك حرکت که در ثانیه به ۱۶ مرحله تقسیم میشد ، ضبط میکرد . برادران لومیر فیلمهای کوچکی که طول نمایش آن در حدود یک دقیقه بود برداشتند موضوع این فیلمها مناظر روزانه صحنه

زندگی بود : آب پاشی باغ ، حرکت ترون ، خروج کارگران از کارخانه هنگام عصر حرکت فایق و غیره . این فیلمها در کنگره بین المللی عکاسان که در ژوئن ۱۸۹۵ برپاست «ژانسن» منجم مشهور فرانسوی در لیون تشکیل میشد به عرض نمایش در آمد و اولین بار مردم حرکت تصویر را روی پرده سینما دیدند . از این روز سینما علامتولد شد و فعالیت خود را شروع کرد . اگرچه مخترع امریکائی «توماس ادیسون» هم اقداماتی بطرز موازی با کارهای لومیر کرده بود ولی وی موفق نشده بود تصویر را روی پرده منعکس سازد . در دستگامی بنام «کینه تو سکوپ» مردم با انداختن يك سکه تصویر را از روی ذره بینی میدیدند ، بعلاوه چون دستگام فیلم برداری ادیسون یعنی «کینه توگراف» بر عکس دستگام برادران لومیر فوق العاده سنگین بود آن را برای ضبط مناظر طبیعت نمی توانست از آزمایشگاه خود خارج کند بدین جهت اغلب فیلمهای بدوی ادیسون در داخل اطاق روی زمین سیاه تهیه شده است .

برای برادران لومیر دستگام سینما توگراف فقط وسیله ضبط حرکت بود چنانچه (ژرژ مه ایس) نامی که يك تأثیر شعبده بازی را اداره میکرد وقتی برای خرید يك دستگام سینما توگراف به مؤسسه لومیر مراجعه کرد ، آنتوان لومیر بدر لومیر باو گفت : «این ماشین هیچگونه آتیه تجارتي ندارد ، معذک مه ایس نومید نشد . يك دستگام نمایش فیلم خریده آنرا به دستگام فیلم برداری تبدیل کرد ، مه ایس بدو از فیلمهایی که لومیر تهیه نموده بود تقلید نموده کم کم شعبده بازی را که در آن تخصص داشت وارد سینما کرد و فیلمهایی تهیه نمود که در آن اشخاص غیب میشدند و یا صورتکهای ورق بازی به حرکت در (بقیه در صفحه ۳۰)

## عکس روی جلد لانا ترنر

(لانا ترنر) ستاره زیبای (متر و کلدوین مایر) این عکس امضا شده خود را توسط خبرنگار مادر آمریکا به خوانندگان مجله ستاره سینما اهدا کرده است .

## شرکت سهامی چاپ کمر

دارنده امتیاز و مدیر : پ. گالستیان سردبیر : کاظم اسماعیلی

سال دوم - شماره ۳۵ - چهارشنبه ۱۴ تیر ۱۳۳۴

محل اداره : خیابان منوچهری - پاساژ لعل - طبقه سوم - تک شماره ۱۰۰ ریال



# گزارش خبر نگار ما درباره فستیوال سینمایی برلین طی ۱۱ روز از ۲۹ کشور مختلف جهان فیلمهای در فستیوال سینمایی برلین نمایش داده خواهد شد

## چرا ایران در این فستیوال شرکت نکرد و کدام کشورها بیشتر شانس برنده شدن را دارند؟

اخیراً آقای «ضیاء کاظمی» بعنوان خبرنگار مجله ستاره سینما در آلمان غربی منصوب شده و در این دیدار ایشان اخبار جدید و تازه‌ای درباره فستیوال برلین فرستاده‌اند که در ستور زیرین از نظر شما میگذرد. آقای کاظمی فعلاً در رشته فیلمبرداری و کارگردانی مشغول تحصیل بوده و پس از تکمیل تحصیلات و تجربیات بایران مراجعت خواهند کرد.

مجامع هنری در این خیابان متمرکز گردیده است. مدیریت پنجمین فستیوال برلین را دکتر «آلفرد بائر» که یکی از شخصیت‌های هنری آلمان میانه، چهره داد و نیز دکتر «بورگلت» و خانم «شیت» بست مدیریت فیلمبرداران و روزنامه نگاران و آقایان «گراسه» و «کراهه» و «بورگهاردت» پشهای تشکیلات و تبلیغات و آقای «فن» برین» ست معرفی و مهیانه‌دار و بالاخره خانم «هامان» مأمور رسیدگی بکارهای هنرپیشگان هستند. هنگامیکه من وارد هتل گردیدم آقای «گراسه» با استقبال آمدن من آخرین شماره مجله را به ایشان دادم و پس از توضیح درباره هدف مجله توسط وی به آقای دکتر آلفرد بائر رئیس هیئت مدیره فستیوال معرفی گردیدم دکتر آلفرد بائر اظهار داشت این فستیوال که هر سال بکمرته در برلین تشکیل میشود هدفش بیشتر درباره معرفی طرز زندگی مردم و رسوم و آداب اجتماعی و نزدیکی مردم

برعکس کشور خودمان که برای صنعت سینمای ملی هزاران کوشش میکنند دولت از هیچگونه کمک درباره فیلمهای آلمانی خودداری نمیکند.

درباره فیلمها و هنرپیشگان آلمانی سعی خواهم کرد در آتیبه نزدیکی آنطور که باید و شاید مطالب مفیدی برای خوانندگان آن مجله ارسال دارم اما لازمست درباره فستیوال سینمایی برلین که از تاریخ ۳ تا ۱۳ تیر در این شهر تشکیل میشود اطلاعاتی در اختیار خوانندگان آن مجله بگذارم. هفته گذشته ساعت ۸ صبح بطرف هتل «زوج» محل دبیرخانه فستیوال سینمایی، که در خیابان «گورفورستن دام» قرار دارد، رهسپار شدم این خیابان یکی از بزرگترین و زیباترین خیابانهای برلین محسوب میشود و تمام ساختمانهای آن که بعد از جنگ باسبک جدید ساخته شده وضع دلپذیری بآن داده است از طرف دیگر تمام سینماها و تئاترها و دیگر

آقای سردبیر از روزیکه سمت خبرنگار مجله ستاره سینما در آلمان غربی منصوب شده‌ام پیوسته سعی کرده‌ام که مطالب مفیدی درباره سینمای آلمان تهیه نموده و برای خوانندگان آن مجله ارسال نمایم. همانطور که میدانید سینمای آلمان نیز مانند بقیه صنایع آن، در زمان جنگ را کدمانده بود و در اواخر جنگ نیز بواسطه بدبختی‌ها و مصیبت‌هایی که دچار مردم این کشور گردید تقریباً از بین رفته بود اما بعد از جنگ گو اینکه آلمان بایستی سعی در رفع مشکلات حادثتری بنماید اما هیچگاه صنعت سینمای خود را فراموش نکرد و برای ترمیم آن، همپایه دیگر صنایع خود کوشید بطوریکه اکنون میتوان گفت که سینمای این کشور عظمت قبل از جنگ خود را بار دیگر بدست آورده است در طی جنگ و بعد از آن هدهای از هنرپیشگان آلمان یا از کارسینما کناره گرفته یا بکشورهای دیگر مسافرت کردند و در فیلمهای آنها شرکت می کردند ولی اخیراً بنا بدعوت استودیوهای آلمان بار دیگر بکشور خود بازگشت نموده تا در فیلمهای آلمانی شرکت نمایند در اینجا



يك صحنه از فیلم انگلیسی « شوهر صبور » استوارت گر نجر و الیزابت تیلور در فیلم « بو برومل »

روبرت اکهارت

سیلوانا پامپائینی در هالیوود ستاره مشهور ایتالیایی که در فیلم «ترون» او را دیده ایم و نامش سیلوانا پامپائینی است، اخیراً مسافرت کوتاهی بهالیوود انجام داد و مخصوصاً به دیدن جون کرافورد رفت زیرا طبق اظهارات خود او، مقصود عده اش از این مسافرت ملاقات جون کرافورد ستاره محبوبش بوده که همیشه همراه او در فیلمهاستایش کرده است. جون کرافورد هملا در کپانی کلییامستفول بازی در فیلم «ملکه زنبور عسل» است و سیلوانا پامپائینی را نیز در موقع بازی فستی الا فیلم پذیرائی کرد. بطوریکه مجلات خارجی مینویسند، هر دوی آنها از این آشنائی خوشحال بودند زیرا یکی از آنها ملکه هنرمندان هالیوود و دیگری ملکه جاذبه جنسی ایتالیا است.

قهرمانان خسته شده اند

اکنون در استودیوی «ژوانویل» پاریس فیلمی جلوی دوربین است که از هر جهت با سایر فیلم های فرانسوی فرق دارد این فیلم موسوم به «قهرمانان خسته شده اند» میباشد و هنرپیشگان عده اش عبارتند از ایوموتان آوازه خوان مشهور، ماریا فلیکس ستاره معروف مکزیکی و ژان سرور. در این فیلم، که وقایعش در یک شهر



«ماریا فلیکس» در فیلم «قهرمانان خسته شده اند»

تازه ترین اخبار سینما



جویه چون اخیراً سوزان هیوارد بدون رفع خشکی مرتباً در فیلمهای متعدد شرکت میکرد.

جزیره جهنم

آخرین فیلم «ویستاویژن» کپانی پارامونت که فعلاً روی پرده آمده است، «جزیره جهنم» نام دارد و هنرپیشگانی چون جان بین و مری مورفی در لهای اول آنرا بازی می کنند. اسم اصلی این فیلم «عشق اسلحه خطرناکی است»، بود که بعداً کپانی آنرا به جزیره جهنم مبدل نمود. مری مورفی ستاره فیلم، از زیبارویانی است که اخیراً در فیلمهای امریکائی غوغائی برپا انداخته و بواسطه داشتن استعداد بازی و بدن متناسب و چهره خوشگل، نظر تهیه کنندگانرا جلب نموده است.

خیالی افریقا بوقوع میببند، صحنه های بدیمی گنجانیده شده که تا کنون نظیر آن کمتر دیده شده است از جمله صحنه ایست که در آن ماریا فلیکس لغت مادوزاد در حمام بزرگش می رود و عکسی که در این صحنه ملاحظه میفرمائید از همین صحنه اقتباس شده است.

روپوش سرخ رنگ

اخیراً در ایتالیا فیلمی تهیه کرده اند که چهار کشور فرانسه، ایتالیا، امریکا و انگلستان در آن شریک هستند و این شرکت البته از جهت هنرپیشگانی است که در لهای عده فیلم دادارند این فیلم «روپوش سرخ رنگ» نامیده می شود و وقایع آن در قرن هجدهم اتفاق می افتد. هنرپیشگان مهم آن عبارتند بروس کابوت (امریکائی)، پاتریشیا مدینا (انگلیسی)، لیلارو کو (ایتالیائی) ژان مورا (فرانسوی) این فیلم بطریقه «سینه بانو دامیک» که تقریباً همان سینما سکوپ است، تهیه شده و بچهار زبان دوبله خواهد شد.

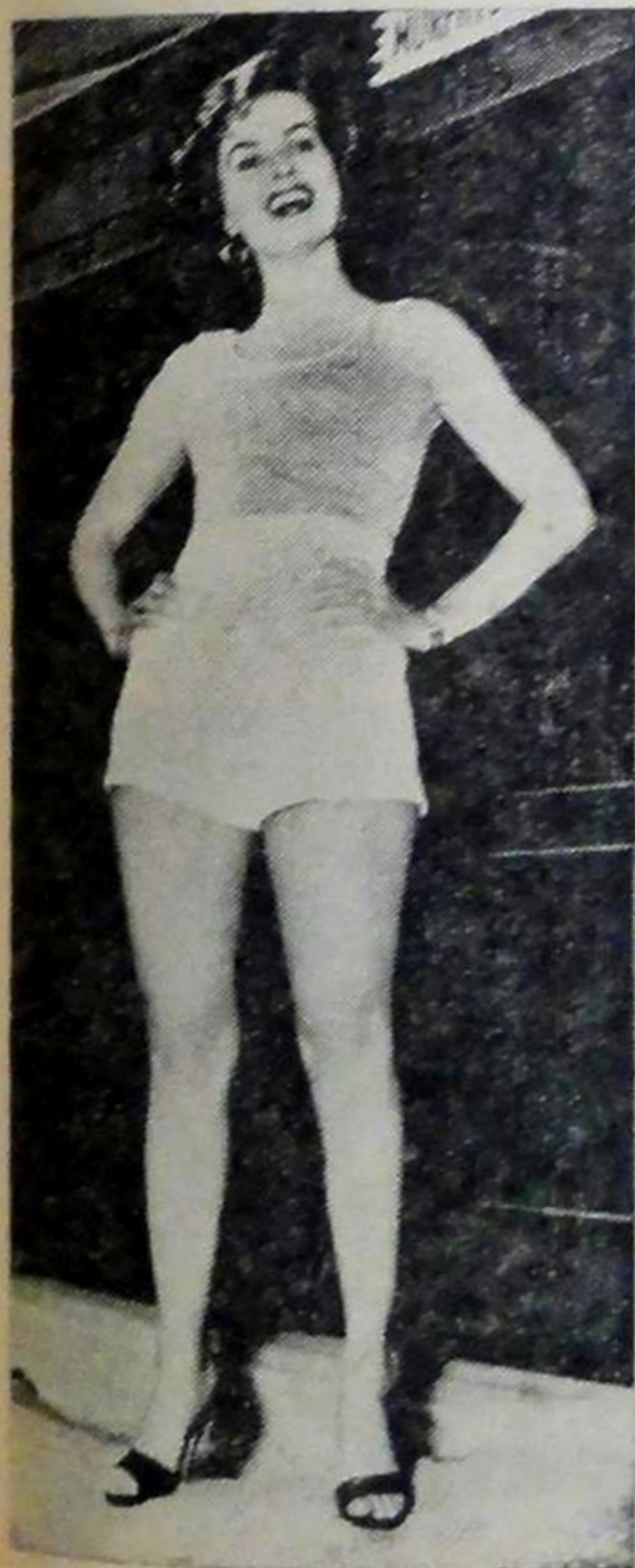
آیا «گریس کلی» عروسی میکند؟

اکنون در محافل هالیوود و پاریس صحبت از ازدواج قریب الوقوع گریس کلی و ژان پیراومون شوهر مرحومه ماریاموتتر است. گریس کلی در امریکا به «دختر شوهر نکردنی» مشهور شده و کلیه مخبرین سینمایی حدس میزدند که وی بغاطر آتیه هنری خود هرگز ازدواج نکند ولی معاشرت های متعدد و مداوم وی با ژان پیراومون در پاریس و در هنگام انعقاد قستیوال کان این فرضیه را متزلزل کرده و بطوری که گفته میشود امکان دارد ژان-پیراومون بزودی عازم هالیوود شده و در آنجا حلقه نامزدی را به انگشت گریس کلی بنماید.

سوزان هیوارد بیمارستان را ترک

میکند

لابد در جراید خواندید که اخیراً سوزان هیوارد در اثر اختلاف با شوهر سابقش و همچنین بهران عصبی که در اثر کار زیاد در وی ایجاد شده بود، مقداری قرص خواب آور خورد که نتعجار کند اما خوشبختانه مادرش سر رسید و او را به بیمارستان برد و پس از دو هفته استراحت و مداوا بالاخره پزشکان او را از بیمارستان مرخص کردند ولی بوی تا کید نبودند که از کار زیاد احتراز



آخرین عکس مری مورفی



# چرا «ملکه‌های زیبایی» نمیتوانند در عالم سینما موفقیتی کسب کنند؟ از ۷۸ دوشیزه زیبا و خوش اندام فقط دو نفر موفق شدند به کمپانیهای

## فیلمبرداری راه یابند!

لابد اطلاع دارید که کمپانیهای هالیوود نسبت به ملکه‌های زیبایی در رشته‌های مختلف، ابراز توجه مخصوصی میکردند و طی سالهای گذشته بعضی اینک دوشیزه زیبایی بعنوان ملکه زیبایی شهر یا مملکت یا منطقه‌ای انتخاب میشد، فی-المجلس نمایندگان کمپانیهای فیلمبرداری و دلالت سینمایی قراردادای بسیار منمقد میکردند و از همان دقیقه تبلیغ و پروپاگاندا جهت مشهور کردن آن دوشیزه خوش شانس شروع میشد. با سعی و کوششی که استودیوهای فیلمبرداری در مشهور کردن آنها بکار میبردند، طبیعا میباید هر کدام آنها در حال

حاضر ستاره مشهور و محبوبی باشد ولی آیا حقیقتا اینطور است؟

مسئله جواب این سؤال منفی است زیرا از آنهمه ملکه زیبایی که در چند سال اخیر با کمپانیهای فیلمبرداری قرار دادی بستند و در فیلمها شرکت کردند، فقط یکی دو نفر توانستند جهان سالم بدر برده و مختصر شهرتی بدست آورند و بقیه آنجا رفتند که هرگز نتوانستند.

علت چیست؟ چرا اینها نتوانستند مثل صدها دختر دیگر که ملکه زیبایی نبودند موفقیتی کسب کنند؟ مگر زیبایی آنها کافی نبود؟ البته نه، زیرا بر خلاف شایعات

منتشره، هالیوود در حالیکه فیلم سبک و تجارتی تهیه میکند، بهمان نسبت دارای هنرپیشگان هنرمند و با استعداد نیز میباشد و کسیکه نتواند در فیلمها کوچکترین استعدادی از خود بروز دهد مسلما با سر به کودال گمنامی سرنگون خواهد شد.

همین «مریلین مونرو» و «دوچین راسل» که بیشتر در اثر سینه‌های برجسته و اندام دلفریب خود محبوب خاص و عام شده‌اند، اگر نمیتوانستند در ضمن بازی از خود هنری عرضه دارند، مسلما تا کنون نام ایشان بگوش بنده و شمارسیده بود. راست است که هالیوود مرکز پروریان جهان است ولی همین‌ها لااقل دارای آن قدرت هنری هستند که بتوانند نظریات کارگردانهای مشکل‌پسند را روی پرده سینما مجسم کنند اما اگر کوچکترین بهره‌ای از هنرپیشگی ببرده باشند ناچار مجبور میشوند راه خانه‌های خود را در پیش بگیرند. میگویید نه، به مثالهای زیر رجوع کنید.

چند سال پیش در تمام دنیا مسابقه تعیین ملکه زیبایی برقرار شد و از میان صدها پروری هوش ربا که از کشورهای مختلف جهان با دقت کامل انتخاب و معرفی شده بودند فقط یک دختر فرانسوی بنام «گریستیان مارتل» توانست بر رقبای سرسخت خود فائق آمده و تاج افتخار و شهرت را بر تارک خود گذارد. کمپانی یونیورسال که در امریکا بعنوان «جمع (بقیه در صفحه ۳۲)

«میرنا هانسن» تنها ملکه زیبایی بود که در هالیوود ماندگار شد



Myrna Hansen — "the only survivor," says L.A.

# فیلم رنگی چیست؟

## مختصری درباره تاریخچه و ماهیت فیلم رنگی و اهمیت آن در فیلمبرداری

### منوچهر وطن پور

تا بحال در مورد فیلمهای رنگی و چگونه رنگی بوجود آمدن آن، در مطبوعات سینمایی و غیر سینمایی مطالب زیادی گفته شده ولی بین آنچه که قبلاً بیان شده تفاوت کلی آمد، با آنچه که در این مختصر خواهد وجود دارد. سعی شده است حتی المقدور از حشو و زوائد دوری جسته و از بهت و دقت در جزئیات فنی و اهمالی که مربوط به تکنیک رنگ آمیزی است خودداری شود.

در مورد تاریخ فیلمبرداری رنگی و خلق آن، باید بطور خلاصه گفت که اولین فیلم رنگی در سال ۱۹۱۷ در «بستن» از یک لابراتوار کوچک بیرون آمد. این فیلم که نامش «مابین خلیج» بود رنگی نبود و سیاه و سفید هم نبود در سال ۱۹۲۰ «ناقوس دریا» با متجددترین روش پیشرفته تری بیازار آمد و نظرها را بطرف خود جلب نمود. موفقیت اصلی و ابتدایی اصیب فیلم «ده فرمان» سیسل ب دومیل و «دزد دریایی سیاه پوش» دو کلاس - فربنکس شد که در سواحل جزیره کاتالینا محل اصلی داستان فیلمبرداری شده بود. در آنروز این فیلمهای آبی و قرمز ( زیرا فقط از ترکیب همین دو رنگ ساخته شده بود) هنگامی برپا کرده و بطوری مردم از آن استقبال نمودند که مهندسیین مربوطه را بر آن داشت که کار خود را هر چه زودتر تکمیل نمایند.

جهش حقیقی در تکامل صنعت فیلم رنگی در حدود سالهای ۱۹۲۸ بعد یعنی همان زمانی که سینمای ناطق تازه متولد شده بود بوقوع پیوست. اولین فیلم سه رنگی (قرمز و سبز و آبی) در سال ۱۹۳۲ با مرصه وجود گذاشت. والت دیسنی، توانست با اختلاط موزیک و رنگ و نقاشی ترکیبی بوجود آورد که شهرت جهانی یافت. در این ترکیب که نامش «Silly Symphony» بود از سه رنگ به بهترین وجهی استفاده شده و یک کمپوزیسیون عالی پیدا شده بود. در مورد فیلمهای موزیکال این نوع هم در رأس همه «لا کوکاراچا» که یک شورت موزیکال بود قرار دارد. «لا کو-کاراچا» که در سال ۱۹۳۳ تهیه شد سر-مشق و مدل صدها فیلم موزیکالی که بعد ساخته

اوهته شده است. هر جسی هر رنگی را که نشان میدهد بستگی تام و تمام به نوری که به آن می تابند دارد. اگر یک طرح رنگ آمیزی طبیعی مانند یک انسان و یا یک رنگ آمیزی مصنوعی مانند قالی یا پارچه در مقابل نور بخصوصی قرار گیرد دیگر الوان آن خاصیت انعکاسی خود را از دست میدهند.

برای اینکه موضوع بهتر روشن شود مثالی می زنیم: یک ورقه کاغذ سفیدی خطرا مجسم کنید که در مقابل نورهای مختلفی قرار گیرد. مسلماً نسبت به نوری که بر آن میتابد همان رنگ را جذب خواهد کرد در نور سبز، سبز و در نور بنفش، بنفش. حال اگر یک گل سرخ آتش را در نور آبی مطلق قرار دهیم، بعلمت جذب کامل نور، سیاه و یا آبی تیره بنظر خواهد آمد. در نور قرمز رنگ خود را دادا است و در نور زرد، رنگ قرمز خیلی روشن تری پیدا خواهد کرد با این مختصر، اشکال اساسی که قبلاً درباره آن صحبت شد واضح میگردد و معلوم میسازد که در راه تهیه یک صحنه رنگی که نورهای اصلی است چه معیبهایی وجود دارد و باید قبل از اقدام به فیلمبرداری دانست که هر رنگ یک لباس آبی در مقابل فلان نور، بعد از فیلمبرداری همان رنگ را خواهد داشت و یا عوض خواهد شد؟

شاید در مورد نورهای ساده تصور شود که رنگ را چندان تغییر نمیدهند. مثلاً همه گمان میکنند که نور آفتاب رنگ حقیقی هر جسی را مجسم و در آن تغییر نمیدهد. ممکن است چشم ما خطا کند ولی دوربین فیلم برداری کمتر اشتباه می کند. ثابت شده است که حتی در یکروز نوری که صبح زود وجود دارد با ظهر و عصر کاملاً متفاوت و اثرات عجیب و باور نکردنی روی رنگها از خود باقی می گذارد و نورهای ساده (بقیه در صفحه ۳۰)

شد قرار گرفت و هنوز هم از آن تقلید میشود. یکی از منقدین سینمایی آنروز، در بحبوحه انقلاب این صنعت نو ظهور میگوید: «هنر آوینی که امروز بنام فیلم رنگی میبینیم در واقع حد فاصل نقاشی و صحنه تئاتر است. با این فرق که نقاش با انتخاب پیکمان و لکه های رنگین خود میتواند بمیل خویش هر کارا کتری را خلق کند، بازیکن تئاتر با نشان دادن خود به تماشاچیان و قدرت بیان و لباس، آزادی بیشتری در عمل دارد در حالیکه در مربع پرده سینما هم محدودیت رنگ است و هم اشکال کمپوزیسیون و ترکیب فیلم».

### طبیعت رنگ

خیلی ها کوشیده اند که رنگ را تعریف کنند و بالا اقل از اشکالی که در راه درک و حل آن وجود دارد بکاهند، اما متأسفانه هنوز هیچکس بدرستی در این طریق موفق نشده و همچنان مسئله «رنگ و رنگ آمیزی» چون کلاف سردرگمی در مقابل آنهاست که بارنگ سرو کار دارند قرار گرفته است. البته این موضوع ظاهراً ساده بنظر میآید ولی هنگامی که کسی با نورهای گوناگون سرو کار پیدا نمود آنوقت میفهمد که «اشکال» یعنی چه؟ ما اگر در فرهنگ دهخدا و دیکسیونر «وبستر» هم بگردیم موفق بییدا کردن تعریفی که کاپدکار قرار بگیرد نمیشویم. در دائره المعارف بریتانیکا، بحث مفصالی در اینباره شده و در ابتدای این بحث



دکورهای مجلل و لباسهای رنگارنگ فیلمهای موزیکال، بهترین عرصه خود نمائی برای رنگهای مختلف هستند صحنه ای از فیلم «هیچ شغلی مثل نمایش رونق ندارد»

## MOGAMBO

## مو گامبو

پرزحمت ترین فیلمی که تا کنون در قلب جنگلهای دست نخورده آفریقا تهیه شده  
و مدت چهار ماه فیلمبرداری آن طول کشیده است - صحنه های عجیب

و تماشائی این فیلم در نوع خود بی نظیر است

محسوب میشود و قبلاً فقط در فیلم (وسط ظهر) با کاری کوپر بازی کرده بود در (مو گامبو) وی نقش زن شو مردار و در عین حال عاشقی را بازی میکند که بسیار باور آرنده است «مو گامبو» او را در سالک ستار کان درجه یک هالیوود در آورد و آنقدر در این راه پیشرفت که فعلاً ملکه ستار کان هالیوود بشمار میرود و بهترین ستاره سال ۱۹۵۴ شناخته شده است.

## کارکنان فنی

«سام زیمبالیست» تهیه کننده این فیلم از کسانی است که علاقه زیادی دارد فیلمش در مناطق اصلی سوژه داستان تهیه شود. قبلاً وی فیلمهای (کنجهای حضرت سلیمان) را در آفریقا و (هوسهای امپراطور) را در ایتالیا، در همان نقاط اصلی فیلمبرداری کرده بود و موفقیت این دو فیلم نشان داد که وی تا چه اندازه در کار خود ماهر و در عقیده اش محقق بوده است. تهیه (مو گامبو) برای او سایر کسانی که در آن سهیم بودند لذت آورترین فیلمی بود که در عمرشان تهیه کرده بودند.

(جان فورد) را که میشناسید آدمی است بسیار خوش ذوق و فهمیده و با تجربه سابقه زیاد وی در کارگردانی او را فعلاً در رأس کارگردانهای بزرگ عالم قرار داده و تنها کسی است که تا کنون بخاطر کارگردانی فیلمها چهار جایزه اسکار دریافت داشته است. روح انقاد و شوخ او در حرکات هنرپیشگان، میز آنسن، دکور، دیالوگ و سایر نکات فیلم همیشه بچشم میخورد. وی قادر است از یک صحنه خشک و بی نتیجه، عالی ترین میز آنسن و بازبهارا بیرون بکشد. هر چند (مو گامبو) بهترین فیلم او محسوب نمیشود اما ذوق و شوقی که برای کارگردانی آن داشت، باعث شد که (مو گامبو) را به صورت یک فیلم عالی و دیدنی در آورد. داستان فیلم در اصل توسط (ویلسون کولیسون) بصورت نمایشنامه نوشته شده و همانطور که گفته شد نام اصلی ستاریو (غبار سرخ) بوده که این بار به (مو گامبو) تغییر نام داده است. (جان لی ماهین) سناریست زبردست کمپانی مترو گلدوین مایر از روی این بیس سناریومی اقتباس کرده که پس از حک و اصلاح (جان فورد) صورت فیلم در آمده است. فیلم رنگی (مو گامبو) در

پوست را بازی میکند که عده ای از سیاحان را بقلب جنگلهای مغرب و دست نخورده آفریقا میبرد. کلارک کیبل در سال ۱۹۳۳ با اتفاق (جین هارلو)ی مرحوم، در همین فیلم منتها بنام «غبار سرخ» بازی کرده و درست بیست سال بعد یعنی در ۱۹۵۳ دل خود را در «مو گامبو» تکرار کرد. فیلم اولی در آمریکا تهیه شده و با اینکه وقایع داستانش در آفریقا میگذرد، مهندای پای هیچیک از کارکنان فیلم به آفریقا نرسید. در چند سال اخیر کلارک کیبل رلی باین خوبی نداشته و بازی در فیلم «مو گامبو» شهرتش را که پس از جنگ بآن لطمه شده وارد آمده بود، با و باز گرداند (او اگاردنر) نیز تا پیش از بازی در فیلم «مو گامبو» پایش را یک وجب از خاک آمریکا بیرون نگذاشته بود و بازی در این فیلم برای او نه تنها تجاربی دو برداشت بلکه تفریح مناسبی نیز محسوب میشد اما این تفریح گاهگاهی بصورت خطرناک در میآمد که دو سطور بعد از آنها نام میبریم.

«گریس کلی» دل سوم فیلم را بعهده دارد. در حقیقت این فیلم دومین فیلم او

برای فیلم بزرگ این شماره «مو گامبو» را انتخاب کرده ایم زیرا «مو گامبو» نه تنها یکی از بزرگترین فیلمهای چند سال اخیر آمریکاست بلکه اصولاً در زبان بومیان آفریقای نیز معنی «بزرگترین» را می دهد. زحماتی که برای ساختن این فیلم کشیده شده، بقدری زیاد و طاقت فرسا بوده که دیگر هیچ کمپانی آمریکایی حاضر نشده است بعد از آن فیلمی در آفریقا تهیه کند ماجرای فیلمبرداری «مو گامبو» بیشتر به قصه های پریان و عملیات شوالیه های قرون وسطی شباهت دارد تا تهیه فیلم در قرن بیستم اولی قبل از اینکه این ماجراها را برای شما شرح دهیم، لازمست که چند کلمه ای درباره هنرپیشگان و کارکنان فنی آن بنویسیم و سپس با دل فارغ آن نکات شیرین و خواندنی را ذکر کنیم.

## هنرپیشگان

«مو گامبو» از همه حیث دارای بزرگترین هنرپیشگان، تهیه کننده و کارگردان میباشد. در این فیلم عظیم «کلارک کیبل» «او اگاردنر» و «گریس کلی» شرکت دارند. کلارک کیبل دل یک راهنمای سفید



گریس کلی در اثر حسادت میخواهد او اگاردنر را بکشد ...





اوآگاردنرو کلاک گیبیل در صحنه ای از فیلم



کلاک گیبیل و گریس کلی در صحنه دیگری از «موگامبو»

سال ۱۹۵۳ تهیه شده ولی متأسفانه برای متن آن موزیک مخصوصی ساخته نشده و فقط در چند صحنه از ساخته های بعضی کمپوزیتور های معروف استفاده گردیده است .

## نکات خواندنی

برای تهیه فیلم (موگامبو) کارهایی انجام شد که در فیلمهای سابق بهیچوجه نظیر آن را نمی توان یافت . در اوائل سال ۱۹۵۳ کمپانی مترو پس از تصمیم قطعی در باره ساختن فیلم ، هیئتی را مامور تهیه آن کرد . کسانی که در تهیه فیلم دست داشتند مدت چهار ماه تمام در افریقای شرقی انگلیس و مستعمرات افریقای فرانسه ، در قلب جنگلهای مخوف تانگانیکا ، در میان بیابان های کنیا ، بر فراز کوهستان های اوگاندا ، در سواحل رودخانه کاکرا و دریاچه ویکتوریا با هزاران خطر مهلك دست بگریبان بودند . گاهی اوقات گرفتار گرگن سیاه که خطرناکترین نوع گرگن ها است میشدند ، بعضی اوقات با کوریل های عظیم الجثه دست و پنجه نرم میکردند ، زمانی مارهای کشنده و موحر را از پای در می آوردند و بالاخره از ترس ترور پست های قبیله (کی کویو) که در ایران بنام (مانومانو) معروف شده اند ، خواب راحت بچشم نداشتند . افراد از جان گذشته (مانو مانو) که سوگند یاد کرده اند نسل سفیدپوستان و آثار تمدن آنها را از سرزمین (کنیا) بردارند همیشه باعث وحشت هیئت بودند و ناچار کمپانی مترو بنا بتوصیه مقامات انگلیسی ، همه افراد را مسلح کرده بود تا

در مقام مقابله بتوانند از خود دفاع کنند در این مسافرت عده افراد سفید پوست ۱۷۵ نفر و عده باربران و راهنمایان سیاه پوست ۳۵۰ نفر بود و بقدری بار و بانه همراه داشتند که هر جا اردو میزدند فوری شهر کوچکی بوجود می آمد . این هیئت مسافت ده هزار میل را در نقاط مذکور پیموده و وسیله مسافرت آنها عبارت بود از هشتاد عدد وسیله نقلیه منجمله کامیون ، اتومبیل مخصوص شکار ، جیب و حتی یک کامیون بیچال دار که مخصوص حفظ فیلمهای حساس رنگی بود . مقدار بانصد هزار یارد برزنت را بصورت سیصد چادر سفری در آورده و افراد در آن ها استراحت میکردند . فهرست تعداد اشیائی که در این سفر به همراه هیئت برده شد بیست صفحه بزرگ کاغذ را اشغال کرده بود که بعضی از آنها عبارتند از : ۲۵ دستگاه تصفیه آب - ۱۷۵ سطل - ۱۲۸ بوند میخ بلند - ۱۹۰ بوند طناب - ۲۸ دست کارد و چنگال و قاشق - ۱۳۰۰ حوله و ملافه - ۳۰۰ پشه بند - ۲۵۰ چراغ قوه و زنبوری ۲۰۰ آئینه کوچک - ۲ میز بینک پنگ برای مواقع بیکاری - ۱۷۵ مسلسل و تفنگ و طیانچه - ۳۰۰ لیوان - ۴۰ قهوه جوش ۱۰۰۰ قطعه اشیاء کوچک و کم اهمیت - ۴ دوربین فیلم برداری رنگی سی و پنج میلیمتری و بالاخره ۲ دوربین ۱۶ میلیمتری (فرانک آلن) شکارچی سابقه دار افریقای در رأس هفت شکارچی ماهر دیگر مامور حفظ جان اعضاء هیئت در مقابل خطرات ناشی از حیوانات بود و وی بقدری در

کار خود مهارت به خرج داد که هیچکوب گرنیدی با فراد وارد نیامد . برای صحنه های فیلم لازم بود که صدای حیوانات مختلف جنگلی ضبط شود و اینکار بعهده الکساندر فیشر متخصص ضبط صدا واگذار شد . الکساندر فیشر با دوازده نفر دیگر روزها ساعات متوالی در میان بیشه ها و بوته های انبوه مخفی میشد و بوسیله چهار دستگاه ضبط صدا از لرزه شیر ، فریاد میمون ها ، زوزه شغال ها ، زمزمه پرندگان ، و قروقر کردن ها صدا ضبط می کرد . یکروز که مشغول کار بود ناگهان گرگن عظیم الجثه ای با سرعت بسوی او حمله ور شد ولی خوشبختانه او زودتر از موقع حمله گرگن را احساس کرد و خود را بیالای درختی رسانید . گرگن ۲ دستگاه را خورد کرد ولی بعد بواسطه تیراندازی شکار چیان مجبور به فرار گردید .

کلاک گیبیل بیش از همه هنریشگان برای فیلم راحت کشید . مثلاً در صحنه ای فراد بود که سیاه پوستان شجاعت و بردگی او را بوسیله پرتاب نیزه بیازمایند . جان فورده عقیده داشت که برای حفظ جان هنریشه مشهور بهتر است از هنریشه بدلی استفاده کنند اما خود کلاک گیبیل با این فکر مخالفت کرد و در نتیجه او را بدیوار کلبه ای بسته و عده ای از سیاه پوستان که در نیزه اندازی ماهر و ورزیده بودند ، شانسزده نیزه را طوری اطراف او روی دیوار کلبه پرتاب کردند که درست بصورت دایره ای درآمد (بقیه در صفحه ۳۰)

# بیوگرافی مختصر هنرپیشگان معروف دنیا

**پیر آنجلی** - تحت نام «آنا ماریا پیر آنجلی» در نوزدهم ژوئن سال ۱۹۳۲ در جزیره مار دنی از ایالات ایتالیا چشم جهان گشود. و تا هشت سال قبل شاگرد بیسرو صدای مدرسه کوچکی در ایتالیا بود و در کنار پدر و مادر و تنها خواهر دو قلویش (ماریزا پاون) بزندگی آرامی اشتغال میوردید. با بدعوت (لئونیدموگی) در فیلم «فردا خیلی دیر است» دل نخست را برعهده گرفت و بعد فیلمهای ترزا - صافه عشق - سومبرو و جام نقره‌ای را در آمریکا بازی کرد (پیر) همسر (ویک دیون) هنرپیشه سینماست. فیلم جدید او «سانتارینو» نام دارد.

**ایو آردن** - در «میل والی» از ایالات «کالیفرنیا» متولد گردید و پس از پایان تحصیلاتش به «برودوی» آمد، نمایش مشهور «بگناربا اوروبرو شویم» شهرت غیرمنتظره‌ای برای (ایو) کسب کرد بطوریکه بزودی توانست علاوه بر شرکت در تلویزیون بر نامه مخصوصی نیز در رادیوی کالیفرنیا اجرا نماید. اولین دل مهم او در فیلم «درسن» بود که وی در سال ۱۹۳۷ بازی کرد، او تا بحال دوبار ازدواج نموده شوهر فعلی وی «بروکس وست» نام دارد که از وی دو دختر بوجود آورده است فیلم اخیرش «بنج شوهر من» شهرت بی نظیری یافت.

**جورج آرلیس** - هنر نمایی او در فیلم «دیزرائیلی» اوسکار سال ۱۹۳۰ را بدست آورد او در لندن متولد شده است. از سن ۱۹ سالگی وارد رشته تئاتر گردید و بعداً جزو هنرپیشگان سیار دسته‌نمایش دهندگان «پاتریک کامپبل» در آمد و از لندن به نیویورک و شیکاگو عزیمت نمود اولین نمایش مهم (جورج) بیس «الهه سبز» بود و بعد از اتمام آن هنرپیشه سینما شد. او بسا «فلورانس مونتهگمری» ازدواج نموده و در سال ۱۹۴۶ فوت کرده است. (جورج) بعد از اتمام فیلم «میلیونر» در فیلم «مردیکه خدای بازیگران بود» شرکت جست.

**دزی آرناز** - پسریکی از نروتمندان «سانتیاگو» است، وقتی پانزده ساله بود باتفاق پدرش به فلوریدا آمد و در سن هفده سالگی از مدرسه «میامی» فارغ التحصیل گردید و در هتلی بعنوان آواز خوان استخدام گردید ولی بزودی از این شغل دل سرد شده و به «برودوی» آمد و بلافاصله در فیلمها شرکت نمود و با (لوسیال بال) ستاره معروف سینما ازدواج کرد. پس از پایان فیلم «بیک کش طویل» (دزی) باتفاق همسرش در فیلم جالب «من لوسی را دوست دارم» مشغول بازی است (دزی) یکی از هنرپیشگان مشهور تلویزیون آمریکانیز میباشد.

**ادوارد آرنولد** - درست پنجاه و پنج سال قبل در «نیویورک» چشم جهان گشود نام حقیقی اش «کونتراسچندر» بوده است. او قبل از هنرپیشگی روزنامه فروش و پیشخدمت کافه و بالاخره شاگرد شوهر «ا» بوده است و بر اثر استعداد ذاتی خود باین مقام شامخ رسیده است. در سال ۱۹۰۷ در نخستین نمایش «رؤیای نیمه شب تابستان» شرکت جست و شهرت خاصی بدست آورد (ادوارد) چهار مرتبه ازدواج کرده مرتبه آخر با «کلومک لین» میباشد که از وی چهار فرزند دارد فیلم اخیر او «مرد نزاع» نام دارد.

**جین آرتور** - این دخترک زیبا اولین بار باتفاق یکی از دوستانش بتماشای مدلهای لباس رفت و سخت فریفته این شغل گردید، بزودی بعنوان مدل نقاشی در کارخانه‌ای استخدام شد. بعد ستاره سینما گردید و در فیلم «صحبت تمام شهر» دل دوم را برعهده گرفت. در هفدهم اکتبر سال ۱۹۰۸ در نیویورک متولد شده و با (فرانک راس) ازدواج کرده است فیلم جدید او «شین» نام دارد که با آلن لدهبازی میباشد. (جین) سابقاً در تئاترهای عمده «برودوی» نیز هنرپیشه بوده است ولیکن چهار سال قبل از این رشته بکلی استعفا و کناره گیری کرده است.

**فرد آستر** - با این اندام لاغر و باهاری کشیده و باریک چنان رقص مهیجی انجام میدهد که تماشاچی بی اختیار فریاد بر میآورد. (فرد) و خواهرش از همان اوان کودکی علاقه مفرطی برقص داشتند و پس از پایان تحصیلاتشان در «برودوی» استخدام شدند. اولین فیلم (فرد)، «خانسی میرقصد» نام داشت که با (جون کرافورد) همبازی بود بعد فیلمهای معروف عشق و هنر - مهر و بان لیکفیلد - دست ارکستر قطار را بیابان رسانید اکنون فیلم «بابا پاز» او روی پرده میباشد وی با «فیلیس پوتر» در نبراسکا ازدواج کرده است.



# حقه‌های فیلم (دزد بغداد)

چند نکته جدید درباره «حقه‌های سینمایی»

حرکت میدادند در نتیجه تماشاچی تصور میکرد که قالیچه از زمین بلند شده و میخواست با آسمان برود. موقعیکه قالیچه با آسمان میرفت بهمان طریقه «پوشش مخمل

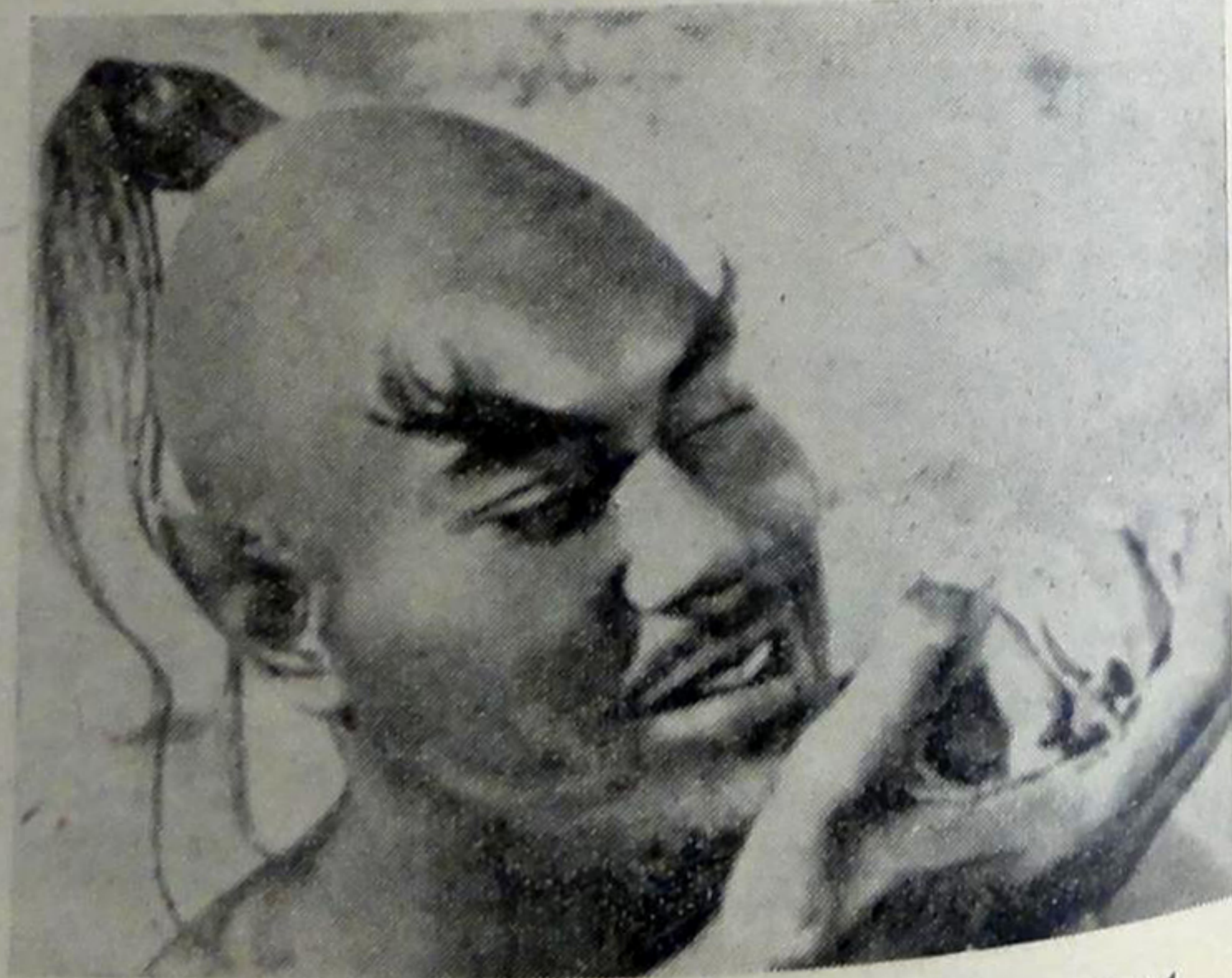
وقتی در سال ۱۹۳۹ فیلم «دزد بغداد» از کمپانی بیرون آمد و آماده نمایش شد، حتی خود «الکساندر کوردا» تهیه کننده آن بموقیبتش امیدوار نبود اما استقبال مردم از این فیلم بی سابقه بود زیرا الکساندر پس از مدت‌ها که حقه‌های سینمایی متروک شده و کمتر در فیلمها بکار میرفت، دوباره بعضی از حقه‌های معروف و ماهرانه را در فیلم رنگی «دزد بغداد» تکرار کرد. در فیلم «دزد بغداد» چند قطعه زیبا و جالب توجه بود منجمله پریدن اسب بالدار به آسمان، پرواز قالیچه سحرآمیز، سک شدن «سابو» هنرپیشه فیلم، عنکبوت بزرگ که حافظ کنج بود و بالاخره غول عظیم الجثه‌ای که با اندازه کوه بود ولی با آسانی داخل یک بطری شده و سپس از آن بیرون می‌آمد. الکساندر کوردا برای تهیه این صحنه‌ها دچار زحمات زیادی شد زیرا فیلم رنگی بود و معمولاً در فیلم رنگی حقه‌های سینمایی با اشکال زیادتری انجام میگیرند.



اینک یکی یکی به شرح حقه‌های سینمایی این فیلم میپردازیم: در صحنه‌ای که قالیچه سحرآمیز از زمین بلند شده و در آسمان پرواز میکند، اصل قضیه بدینقرار بود که قالیچه را روی تخته محکمی که از نظر تماشاچی مخفی بود، محکم چسبانیده و چهار گوشه آن را بوسیله چهار مفتول پولادین محکم و نازک از سقف آویزان کرده و در کورهای متن فیلم آنرا

حال پرواز است. سک شدن «سابو» نیز خیلی ساده بود یعنی در لحظه‌ای که باید هنر پیشه تغییر شکل دهد دوربین را متوقف کرده و بدون اینکه سایر هنرپیشگان از جای خود تکان بخورند سابو را از صحنه خارج کرده و یک سک بجسای او گذارند و در نتیجه اینطور تصور میشد که سابو بصورت

بوسیله طریقه پوشش مخمل سیاه تهیه این صحنه امکان پذیر گردید. سیاه تهیه شده بود بدین معنی که یکبار از دکور متن که عبارت از آسمان بود، فیلمبرداری کرده و سپس از قالیچه پرند و وقتیکه این دو فیلم روی نسخه سوم رویهم منطبق شدند نتیجه این شد که تماشاچی گمان میکرد قالیچه در آسمان در



سک در آمده است. مشکل ترین حقه سینمایی این فیلم پریدن اسب در آسمان بود که بوسیله ماکت کوچک و ماهرانه‌ای درست شده بود. صحنه‌ای که غول عظیم الجثه در مقابل معبد نشسته و عمارت معبد در برابر او باز ایستاده بود در حقیقت آن عمارت بجز بازیچه چیز دیگری نبود یعنی ابعاد آن را آنقدر کوچک گرفته بودند که تماشاچی در مقام مقایسه تصور مینمود غول بزرگتر از بنای معبد است. این عین حقه‌های فیلم «دکتر سیکلوپس» بود. در صحنه دیگری سابو روی گردن غول نشسته و زمین و زمان را طی میکرد. در این صحنه آن سابوئی که روی گردن غول دیده میشد، عبارت از عروسک کوچکی بود که با دقت و مهارت فراوانی ساخته شده بود و هیچکس نمی توانست بصنوعی بودن آن پی ببرد. در صحنه‌ای که غول سابو را در دست خود گرفته و او را میترسانید، حقه ساده‌ای انجام شده بود. معمولاً در بین عکاسهای آماتور که طالب نقش‌های نوظهور هستند دیده شده که عکسهای عجیب و غریبی گرفته‌اند مثلاً مردی در کف دست مردی دیگری ایستاده و یا سر مردی بریده شده و در دست خود

از ترکیب دو فیلم دور و نزدیک این صحنه بوجود آمده است

# بدین طریق یک فیلم «نقاشی متحرک» بوجود میآید

چند نکته ناگفته در باره هنرمندی که در عالم سینما نظیر و تالی ندارد

در این مقاله شمارا با خصوصیات طرز کار «والت دیسنی» آشنا میکنیم

م : داور

مدتی است باز نام «والت دیسنی» بیش از پیش بر سر زبانها افتاده است. فیلمهای «پیتربن» و «بانو و مرد سرگردان» این اواخر شهرت و محبوبیت تازه ای برای وی بوجود آورد بطوریکه هر کجا که این آثار نشان داده میشود بحث روی کارهای والت، در هر محفلی بگوش میرسد...

شاید خیلی ها باشند که هنوز بجزئیات کار والت دیسنی و چگونگی خلق یک فیلم «نقاشی متحرک» یا بهتر بگوییم «میکی ماوس» آشنا نباشند و شاید هم باشند کسانی که به تهیه فیلمهایی از این نوع آشنایی داشته ولی باز ندانند که خصوصیت کارهای «والت دیسنی»، هنرمندی که امروز دنیا را با هنر خود مبهور کرده است چیست؟ استودیویی که شخص «والت دیسنی» در آن آثارش را بوجود میآورد، در یک

زمین بمساحت پانزده جریب در شمال هالیوود و در دره سان فرناندو واقع شده است. ساختمان آن از خیلی وقت پیش شروع شد و در سال ۱۹۴۱ پایان رسید و در همین زمان بود که فیلمهای «پینوکیو» و «فانتازیا» را داشت تمام میکرد و در نظر داشت هر سال حداقل سه فیلم کامل و هیجده فیلم کوتاه بسازد ولی جنگ همانطور که نقشه های جدیدی را طرح و بمرحله اجرا گذاشت خیلی از کارها را هم بعهده تعویق انداخت. این فکر والت نیز جزو دسته دوم قرار گرفت! و در عوض مصمم شد که هر سال هر طور هست شش فیلم با اصطلاح «میکی ماوس» بیآورد بفرستد. بطور کلی در این مدت توانست دو فیلم حسابی «سلام به دوستان» و فیلم مشهور «سه کابالرو» را تهیه نماید در فیلم «سه کابالرو» برای اولین بار نقاشی متحرک را با فیلمهای زنده معمولی درهم آمیخت و اثر بازی بدیعی بوجود آورد که بعدها سرمشق کار اکثر

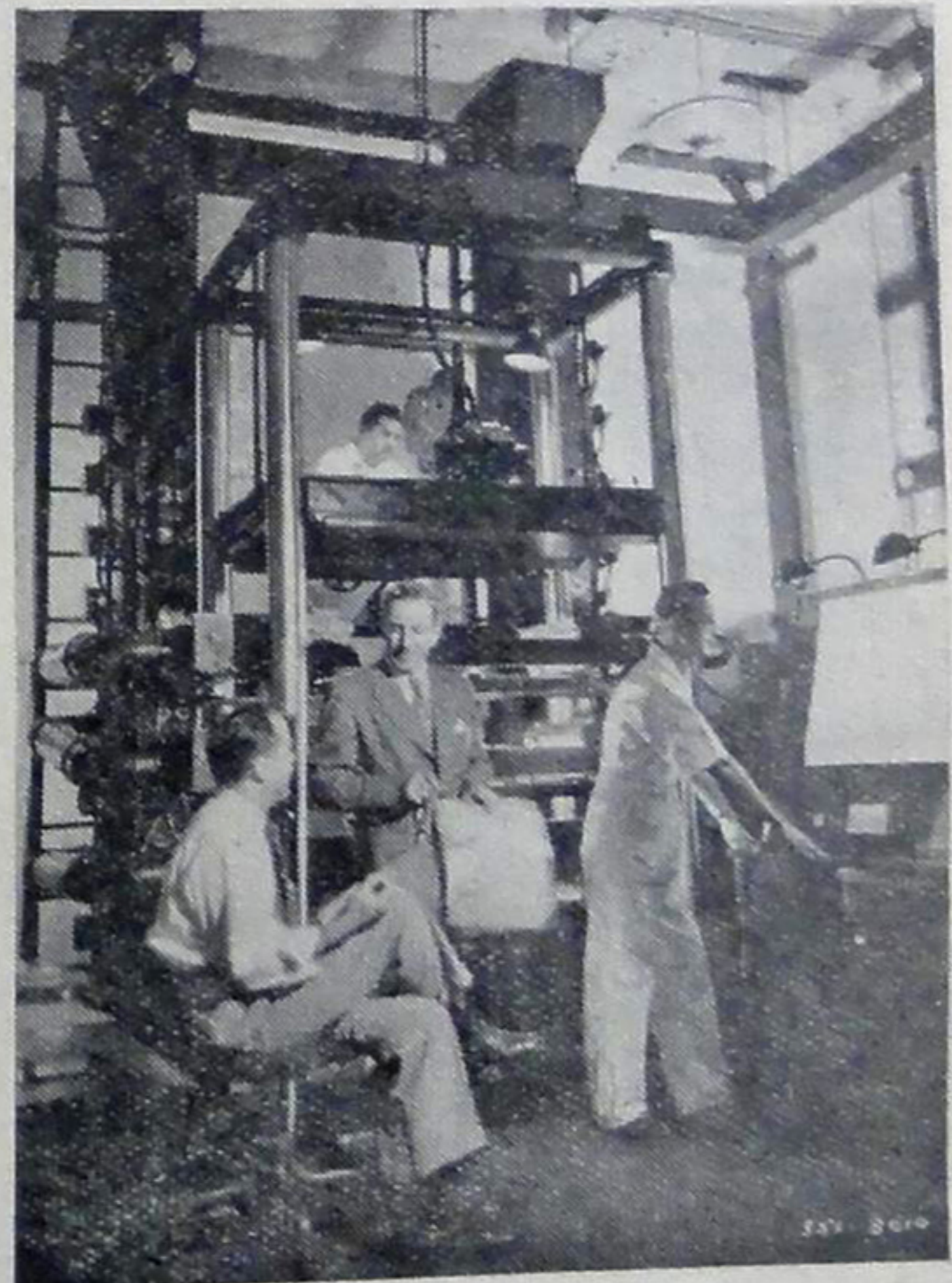
استودیوهای مهم جهانی قرار گرفت. از فیلمهای مهم والت که تا بحال بمعرض نمایش گذاشته شده باید موزیکی

برای من - آهنک جنوب - شوخی و تفهیل - عزیز قلب من - آهنک زمانه - سرگذشت ایکابود و آقای تود - سیندرلا - پیتربن و بالاخره مرد سرگردان و بانو را ذکر کرد.

از خصوصیت کارهای والت دیسنی اینستکه هر سنی از نسل کنونی میتواند از این آثار استفاده کند. بطوریکه هنگام نمایش فیلم «برف سفید و هفت کوتوله» بیش از دو میلیون بلیط در آمریکا فروخته شده است.

فیلم «فانتازیا» نیز یک چنین سوکسه می بدست آورد و در نمایشهای مرتبه چندم دانشجویان و دانش آموزان بیش از همه استفاده کردند. حتی فیلم «بامبی» نیز که در سال ۱۹۴۲، در بهجوه جنگ جهانیگیر اخیر تهیه شد هنوز در اغلب سالنهای سینماهای جهان نمایش داده میشود. در آثار کلی والت دیسنی، بیش از همه از زیباییهای طبیعت مثل قطرات باران، دانه های برف، جنگلهای انبوه و تنه درختهای کهنه و بوسیده که مقر جانوران است، سبزه ها و گلها و انواع و اقسام حیوانات استفاده شده و همین عکاسی از طبیعت است که روح و جانی عجیب در کالبد این فیلمها دمیده است.

استودیویی که در آن والت دیسنی بکارش ادامه میدهد از یک کریدور بزرگ



«والت دیسنی» در کنار دستگاه حیرت انگیز فیلمبرداری «نقاشی متحرک» مخصوص فیلم رنگی



«والت دیسنی» با دو تن از همکارانش در باره رنگ آمیزی نقاشیها تبادل نظر میکند



### در این اطاق دختران ماهر و خوش ذوق به رنگ آمیزی طرحها اشتغال دارند

### «والت دیسنی» با نقاشان زیر دست خود جمله مشاوره‌ای درباره طرحهای جدید تشکیل داده است

و دو قسمت تشکیل شده است و هر قسمت نیز یک عمارت سه طبقه جدا گانه میباشد. در طبقه سوم این قسمت اولین خطوط طرح کلی یک نقاشی چه متحرک و چه ثابت ریخته میشود. دو اطاق مخصوص نمایش نیز وجود دارد که هر کدام گنجایش پنجاه نفر را داراست. طبقه دوم مخصوص رژیورها و معاونین و همکارانشان میباشد. هنگامی که سوژه‌ای توسط والت دیسنی برای یک فیلم انتخاب شد بدست مدیر استودیو داده میشود او نیز نقاشان، که مک نقاشان، موزیسین‌ها، عکاسها و غیره را جمع میکند و جریات کار را با آنها مطرح سازد.

طبقه سوم مختص نقاشان طراز اول است. کار این نقاشها اینست که فقط طرح کلی نقاشی را کشیده و سپس آنرا برای تکمیل بزرگ دستان خود میدهند. هیچیک از نقاشان در این قسمت یک کادر کامل نمیکشد. اطاقی که این نقاشها در آن کار میکنند زیباترین و قشنگترین قسمت استودیو است. قالی‌های عالی، رنگ آمیزی بدیع، دکوراسیون و تزئینات بی نظیر داخل اطاق هر پیشنده‌ای را در نظر اول مبهوت میسازد علاوه بر این زیباییها، منظره‌ها و چشم اندازهای پنجره آن نیز دست کمی از خود اطاق ندارد. این هنرمندان زیر دست هر کدام تخصصی در قسمتی از امر نقاشی دارند. یکی متخصص طرح خمیازه کشیدن است، دیگری خزیدنهای دزدانه حیوانات را خوب میداند و بالاخره بهمین ترتیب دویدن و جهیدن و غیره هر کدام طراح مخصوصی دارد.

از این قسمتها یکی هم «عمارت رنگ آمیزی» نامیده میشود در این عمارت که فاقد هر گونه تزئیناتی است و کف

اطاقها فقط با لینولئوم پوشیده شده بیش از چند صد دختر (بیا و مه پیکر مشغول کارند و رنگهای انتخاب شده را روی تصاویر منتقل میکنند. حرارت اطاق هم زیاد مطبوع نیست زیرا برای حفظ و نگاهداری رنگها و زود خشک شدن آنها تنظیم میکردند نه برای سلامتی دختران!

بالاخره عمارت مهم دیگر در این قسمت بخش عکاسی آنست. از مقررات این ساختمان اینست که هر کس قبل از ورود میبایست لباسش خوب تمیز و بسوسیله دستگاہهای برقی کرد و خاک آن گرفته شود زیرا در غیر اینصورت و با حمل ذرات ریز خاک بداخل عمارت، این ذره‌های کوچک در مقابل صفحه عکاسی بزرگتر شده و نقاشی را خراب میکند. از کتابخانه این استودیو نیز نباید بسادگی گذشت. انواع و اقسام داستانهای افسانه‌ای، فولکلورها، قصه‌ها و حتی آناتومی و بیولوژی جانوران جنگل و دریا و کوه و غیره به بهترین وجهی جمع آوری و نگهداری و خود مجموعه بسیار نفیس و گرانبهای را بوجود آورده است. دیگر قسمتهای این استودیو بادیگران فرقی ندارد و سایر بخشهای آن مانند یک استودیوی فیلمبرداری معمولی است.

در باره کارهای خود والت و خصوصیات فیلمهایش باید گفت که این اواخر آناروی بصورت فیلمهای جاندار و زنده معمولی درآمد و دارای یک داستان کامل و بی گم و کاستی است و اغلب طول مدت نمایش آنها نیز کمتر از فیلمهای هادی نیست.

اولین مرحله شروع بکار، در راه تهیه یک فیلم نقاشی متحرک، پس از انتخاب

داستان، مسئله صدا و کلمات است که باید حل شود. در اینجا باید حروف صدا دار، بی صدا، تکیه کلامها و حتی فیکورهای که یک حیوان یا یک انسان هنگام ادای یک کلمه انجام میدهد در نظر گرفته شود. مثلاً وقتی بگفتار میگوید «سلام» باز شدن و بسته شدن دهان، حرکات دست و سر او که متناسب با «سلام» حرکت میکنند باید دقیقاً حساب شود. اگر مدیر بگوید که برای این کلمه هشت عکس لازمست نقاش باید کارش را طوری منظم کند که با این هشت عکس منظور را ادا نماید. هر مدل نقاشی بر روی صفحه‌های بزرگ درخشان قرار داده شده و از روی آن کپی‌ها و نمونه‌های زیادی برداشته میشود تا با حرکت‌های طبیعی تطبیق داده و صحت و سقم آن معلوم گردد. عکسهای تصویب شده توسط دختران بر روی سلولوید منتقل شده و رنگ آمیزی میگردد. رنگهای مختلفی که طبق فرمول خود استودیو تهیه و آماده میشود و از دو هزار متجاوز است. این سلولویدهای آماده به اطاق عکاسی فرستاده میشود و پس از آنکه هر تصویری را مقابل زمینه اساسی اش قرار داده، قاب به قاب عکس برداری میکنند. بطور متوسط در یک فوت فیلم شانزده کادر وجود دارد و با در نظر گرفتن اینکه در هر دقیقه ۹۰ فوت از مقابل عدسی پروژکتور میگذرد میتوان طول مدت فیلمهایی که نشان داده میشود در نظر گرفت و تعداد تصاویر آنرا محاسبه کرد. بعد از عکاسی این تصاویر جدا گانه، فیلمهای تکه تکه به اطاق مونتاژ فرستاده میشود و از آنجا بعد متخصصین هر بوته کارهای فیلم را مانند یک فیلم معمولی انجام میدهند.

## تاریخ سینمای آمریکا

## فعالیت سینمایی هالیوود طی جنگ بین‌المللی اول

از سال ۱۹۱۵ بعد از تعداد فیلمهای آمریکائی افزوده شد. در این تاریخ جنگ بین‌المللی اول بنهایت شدت رسیده و دول اروپائی تمام کوشش خود را مصروف محصولات جنگی کرده بودند و در نتیجه کمپانیهای فیلمبرداری آمریکائی بادت باز و فراغ خاطر بر آثار سینمایی خود افزوده و رفته رفته بازارهای بین‌المللی را قبضه کردند. این افزایش محصولات تاموقع ورود دولت آمریکا به جنگ اروپا، همچنان رو بصعود بود ولی وقتی که آمریکا بدولت آلمان اعلان جنگ داد طبعاً بسبب محظورات زمان جنگ از محصولات فیلمی آمریکا تا اندازه‌ای کاسته شد بطوریکه طی سالهای ۱۹۱۷ و ۱۹۱۸ فقط در حدود ۱۰۰۰ فیلم تهیه گردید.

یک نگاه مختصر به لیست اسامی هنرپیشگان، کارگردانها و فیلمها خالی از فایده نیست. ستارگان مشهور این زمان که در فیلمهای متعدد شرکت جستند عبارت بودند از «آگنس آیرس»، «هنری اینسلی»، «پگی آدامز» و «لسلی آستین».

«وینفرد آلن» تحت نظر کارگردان مشهور «آلبرت پارکر» در «فیلم زیر ظاهر شد: «خانه طلسم شده» «متنفر از مردان»، «بغاطر احترام» و «از ۲۶» «می ایسون» ستاره کمپانی مترو باتفاق آلبرت کاپلانی و هاری فرانکلین در سه فیلم بازی کرد. در کمپانی «ترایانگل» دو فیلم «مادام پولت» و «ارزش تحسین» با شرکت «کلر آندرسون» تهیه گردید. «تدا بار» ستاره مشهور (که خیر مرگ او در دو شماره پیش در مجله درج شد) در کمپانی فوکس چند فیلم بازی کرد که مهمترین آنها عبارتند از «کلتوباترا» «لادام اوکاملیا»، «مادام دوباری» و «گل خون».

«لی برد» ستاره معروف دیگر تحت کارگردانی ادوین لارنس و ایوان آبرامسون در دو فیلم «زندگی با شرف» و «انتعاش اخلاقی» شرکت جست. «اتل باریمور» هنرپیشه مشهور و عضو برجسته خانواده «باریمور» در چهار فیلم از محصولات کمپانی مترو بازی کرد و یکی از این فیلمها بکارگردانی برادرش لیونل باریمور

تهیه شده بود. شخص لیونل باریمور در این زمان مدت کوتاهی صحنه تماشاخانه را ترک کرد تا در فیلم «رافلز، دزد جنتلمن» شرکت جوید و بسال ۱۹۱۸ نیز در فیلم «در طرف ساکت» اثر کارگردان زبردست «جت ویتی» ظاهر گردید. «جرج بیان» هنرپیشه مشهور که در ایفای دل مهاجرین بدبخت ایتالیائی مهارتی بهم رسانیده بود در دو فیلم «گمشده ترانزیت» و «ژول سنگدل» رلهای اول را بعهده گرفت که دومی بکارگردانی «دونالد کریسپ» تهیه شده بود «دونالد کریسپ» فعلاً در فیلمهای درجه دوم ایفا میکند. «جرج بیان» در



«گلادیس براکول» در فیلم «وجدان» سال ۱۹۱۸ در فیلم «یک آمریکائی دیگر» بازی کرد و سپس برده سینما را ترک گفت و به صحنه تئاتر پناه برد. «بل بنت» ستاره لغت کمپانی «ترایانگل» در ۱۲ فیلم این کمپانی رلهای اول را بعهده گرفت که کارگردان بعضی از آنها «جک کانوی» مشهور بود. در همین کمپانی «جوزف بنت» فیلم «پشم طلائی» را بازی کرد که جرج هامیلتون کارگردانی آنرا بعهده داشت.

«گلادیس براکول» بهترین ستاره کمپانی فوکس در فیلمهای زیر دل اول را داشت: «وجدان»، «یک روح نشانداز» «بغاطر آزادی» و «قانون اخلاقی» کمپانی پارامونت شش فیلم با اشتراک

«بیلی بورد» همسر «فلورنز زیگفیلد» (تهیه کننده مشهور نمایشات با عظمت برودوی) تهیه کرد که این چهار فیلم از همه مشهورترند: «ارتش و دختر»، «بگذار طلاق بگیریم»، «در جستجوی پلی» و «دختر حوا».

(فرانسیس باشمن) و «بیورلی باین» دو هنرپیشه‌ای بودند که در آن زمان مورد علاقه مردم قرار گرفته و در یک سلسله از فیلمهای معروف کمپانی مترو بازی کردند (فرانسیس باشمن) دارای هیكلی زیبا و متناسب و قوی بود و همین خاصیت او را در میان هنر پیشگان آن دوره در طبقه خاصی قرار میداد.

این هنرپیشه ۳ سال پیش در فیلم (داود و ملکه سبا) (دل (جالوت) غول عظیم الجثه‌ای را که به فلاخن حضرت داود از پا در درمیآید، بعهده داشت. «راول والش» کارگردان مشهور که هنوز در نوع خود بی نظیر است، در همین دوره در کمپانی فوکس دو فیلم بسا شرکت زوجه‌اش «میریام کوپر» تهیه کرد و در همین کمپانی «ویرجینیا کوربین» (شرای تمبل آن زمان) در چندین داستان فانتری و حکایت‌های کودکانه شرکت جست و قلب میلیونها تماشاچی را به طپش در آورد. ساموئل کلدوین نیز با توجه به علاقه مردم نسبت به ستارگان مشهور تئاتر، قرار دادی با «جین کال» بست و فیلمی بنام «سپیده دم» از او تهیه کرد.

«ایروینگ کامینگز» که بسال ۱۹۱۷ از کارگردانی دست کشید، در آن زمان هنرپیشه معروفی بود و در فیلم «مزاحم» دل اول را ایفا کرد. در همین زمان چارلی چاپلین رفته رفته از نردبان شهرت و محبوبیت بالا میرفت و فیلمهای مهم و کمدی او در میان مردم انتشار مییافت «عشق پنچر هده تیلی» که در سال ۱۹۱۳ تهیه شد او را در ردیف بزرگترین هنرپیشگان در آورد. «زندگی یک سک» از فیلمهایی بود که چارلی چاپلین را باوج شهرت رسانید و مردم به هنر و استعداد پی بردند در اینجا بحث مفصل راجع به چارلی چاپلین را کنار گذارده و توجه خوانندگان را به مقالاتی که تاکنون در مجلات و جراید ایران بچاپ رسیده، جلب میکنیم.

«جون کاپریس» ستاره شیطان و سر بهوای کمپانی فوکس در شش فیلم بکارگردانی هاری میلارد شرکت کرد که سه تا از مهمترین آنها عبارتند از «میس آمریکا» «مجهول ۲۷۴» و «دوشیزه بیگناه». هاری کاری هنرپیشه فیلمهای «وسترن» نیز ۱۲ فیلم بازی کرد که تمام آنها توسط جک فوردر در کمپانی یونیورسال تهیه شده بود. (تا تمام)

# چگونه بهالیوود راه یافتیم؟

\* ترجمه: پرویز نوری

بقلم: گریگوری پک \*



موفقیت و شهرت من از زمانی شروع گردید که نقش اول فیلم «روزهای افتخار» را بعهده من واگذار کردند و در فیلم مزبور من نقش اول را داشتم. پس از اتمام این فیلم تا اندازه‌ای شهرتی بدست آوردم ولی معذالك شهرت واقعی و روزافزون من با ایفا کردن نقش نخست فیلم «کلیدهای سلطنتی» شروع شد. در این فیلم من نقشی را بعهده داشتم که همیشه آرزوی ایفانمودن آنرا میکردم و بدون شك و شبیه بایستی آنرا يك فیلم مهم و بزرگ سال بشمار آورده و کسانیكه این فیلم را دیده باشند عقیده مرا تصدیق خواهند نمود.

بعد از پایان فیلم «کلیدهای سلطنتی» و «روزهای افتخار» من در ردیف هنر-پیشگان برجسته هالیوود قرار گرفتم و مدت‌ها اسم من در فهرست هنرپیشگان پولساز سال قرار داشت و بزودی با شرکت در دو فیلم مشهور دیگر شهرت بین المللی کسب کردم اولین فیلم این نوع «طلسم شده» نام داشت که نقش مقابل (اینگرید برگن) را داشتم و در فیلم دومی «دره تصمیم» با (گریگورسن) ستاره هنرمند و محبوب همبازی گردیدم و شهرت دو هنرپیشه فوق‌الذکر برای من موفقیت بی-ظنیری بدست آورد.

در فیلم «دره تصمیم» علاقه شدیدی نسبت به (گریگورسن) پیدا نمودم. این علاقه از لحاظ عشقی نبود بلکه از اینجهت بود که وی در زندگی معمولی خود زنی ساده و متین و خوش مشرب و بذله گو بود و گذشته از من هنرپیشگان علاقه و احترام خاصی باو داشتند.

فیلم رنگی «دوئل در آفتاب» آسان ترین نقشی بود که من در عمرم ایفا نمودم بایستی اعتراف کنم که من از رلهای وسترن و کلابوی بی نهایت لذت میبرم و فیلم فوق‌الذکر فرصت خوبی برای من بود. روزی که (جیمز استوارت) مشغول بازی در صحنه‌ای از يك فیلم وسترن بود من مبهوت بازی او شده بودم پس از پایان صحنه نزد (جیمز) رفتم و باو گفتم - «جیمی» نمیدانم تو چطور این عملیات مشکل را انجام میدی؟ جیمز استوارت در حالیکه لبخندی بر لب داشت به من پاسخ داد «این صحنه‌ها بچه بازی است! کار و عمل سخت هنگامی است که آدم روی صندلی بشیند و صعوبت‌های عاقلانه کند روی اسب پریدن و تیراندازی کردن يك عمل جسمی است در صورتیکه ایفانمودن

دل در فیلم دراماتیک يك کار روحی و فکری است!« ببخشید از موضوع اصلی خارج شدم در هر صورت نقشهای مقابل مرا در فیلم «دوئل در آفتاب» جوزف کاتن و جنیفر جونز بعهده داشتند و من تاکنون هنر پیشه‌ای بجذابیت (جنیفر جونز) که تا این اندازه خون سرد و مؤدب هم نباشد ندیده‌ام! برعکس فیلم «دوئل در آفتاب» که فیلم نسبتاً آسانی برای من محسوب میشد بازی در فیلم «غزال» یکی از مشکلترین رلهایی بود که من در مدت اقامتم در هالیوود ایفا کردم. برای تهیه این فیلم ناچار شدیم به فلوریدا عزیمت نمایم تا گفته‌امانند که در این ایالت با اندازه کافی انواع مارهای خطرناک سمی و سایر حیوانات گزنده وجود دارد موضوع فیلم رنگی و درام (غزال) در اطراف زندگی يك غزال وحشی دور میزند و هنگام نگاشتن این سطور بیاد گفتم (آلفرد هیچکاک) کارگردان معروف فیلم‌های جنایی افتادم «بازی باین عده در فیلمها، شوم و باعث درد سراسر بچه‌ها، سك، قایق موتوری و چارلز لافتون» و بایستی عرض کنم که خوشبختانه با متأسفانه در فیلم (غزال) علاوه بر سك و بچه، خرس و گوزن و مار بعد و فور یافت میشد! هنگام تهیه فیلم (حادثه مکومبر) که

(زولتان کوردا) کارگردانی آنرا بعهده داشت ناچار شدیم به افریقا مسافرت کنیم زیرا (زولتان) عقیده دارد که فیلمبرداری در استودیو از زیبایی و جذابیت فیلم هزاران مرتبه می‌کاهد در هر صورت من از این موضوع زیاد ناراحت نبودم زیرا علاوه بر اینکه بهنرو مهارت (زولتان) عقیده داشتم برای اولین بار نیز میتوانستم افریقا را از نزدیک مشاهده کنم.

من در هالیوود فیلمهای بسیاری بازی کرده‌ام ولی هیچکدام آنها مثل فیلم (دوازده ساعت در آسمان) اینهمه برای من لذت بخش و جالب نبود زیرا بعد از مدت‌ها فراغت از بازی در فیلمهای وسترن و جنایی فرصتی بدستم آمده بود که تا اندازه‌ای زندگی پر مشقت و طاقت فرسای سربازان جبهه جنگ را از نزدیک مشاهده کنم.

خلاصه شرکت من در فیلم (کلیدهای سلطنتی) باعث گردید که درهای هالیوود برویم گشوده شود و اکنون در اوج افتخار و شهرت بسر میبرم و تصور میکنم که باز هم چند سال دیگر بتوانم در هالیوود مانده و در فیلمهای مختلف شرکت نمایم.

# انتقادی بر مطالب سینمایی مجلات ایران

انتقاداتی که در دو شماره پیش نسبت به مطالب غیرواقعی سینمایی مجلات و جراید بعمل آمد، در دو هفته اخیر آثار خود را بروز داد بدین معنی که از دروغها و اغلاط سینمایی مجلات کاسته شد و این هفته زحمت مانیز کمتر گردید. با وجود این هنوز جسته گریخته مقالات و یا اخباری در مجلات بچشم میخورد که در سطور زیرین مورد انتقاد قرار میگیرد. مثلا در شماره ۷۲۰ مجله **اطلاعات هفتگی** در صفحه سینمایی عکسی از کلارک گیبل و سوزان میوارد چاپ شده و نوشته اند که این دو در فیلم «سربازان سعادت» بازی کرده اند. این اسم ترجمه تحت اللفظی «Soldier of Fortune» است در صورتی که معنی حقیقی آن «ماجراجو» میباشد (فرهنگ جیبی «مریام وبستر» صفحه ۳۲۵ ستون اول) - همین اشتباه برای نویسنده سینمایی مجله خواندنیها دست داده و در شماره ۸۱ سال ۱۵ این اسم را «سربازان خوشبخت» ترجمه کرده است ولی همانطور که ذکر شد طبق فرهنگ لغت فوق الذکر باید آنرا (ماجراجو) نامید.

**مجله تهران مصور** نیز در شماره ۶۱۸ ادعا کرده که «لایاراکی» یک ستاره آلمانی است و اخیرا برای بازی در فیلمی با اسپانیا رفته و مجله خواندنیها در شماره ۸۱ «همین «لایاراکی» را دختری انگلیسی دانسته که بامید طلا و دلار بایک افسر امریکایی با امریکا فرار کرده است. در صورتی که «لایاراکی» نه آلمانی است و نه با امریکا رفته بلکه یکی از رقاصه های معروف جزایر زیلند جدید است که یک تهیه کننده اسکلیسی او را برای بازی در فیلم «جستجو کنندگان» که در زیلند جدید تهیه میشد، استخدام کرد و پس از آن وی را با انگلستان آورد. این فیلم را سینمای رگس خریده و در پائیز امسال نشان خواهد داد و هنرپیشگان اصلی آن «جک ها کینز» و «کلینیس جونز» هستند. مجله تهران مصور در همین شماره ۶۱۸ در صفحه دیگری عکسی از «الین استوارت» در حال خوردن کافه کلاسه چاپ کرده و نوشته که «الین استوارت» بواسطه همین عکس در کپیهای فیلمبرداری پذیرفته شد. حال آنکه «الین استوارت» دختر یک نفر پاسبان الاهی نیویورک است و شهرت خود را از راه مدل شدن برای عکاسان و پشت

جمله مجلات بدست آورد یعنی هر روز در کنار دریا برای مؤسساتی که مسئول تهیه عکسهای نیمه برهنه برای روی جلد مجلات و بنگاههای تبلیغاتی میباشند، مایو بتن میگرد و عکسهایی با ژستهای مختلف میگرفت و همین عکسها باعث ورود او به کمپانی مترو کلدوین مایر گردید. در همین صفحه باز کنار عکس «ساریتا مونتیل» نوشته شده که وی یک ستاره اسپانیایی است در صورتیکه وی اصولا از اهالی مکزیک میباشد که قبلا در فیلمهای وطنی کشور خود بازی میکرد و برای اولین بار بـرت لنکستر او را برای بازی در فیلم امریکایی «ورا کروز» استخدام کرد و در ضمن قرار داد جدیدی با وی منعقد نمود.

از همه این خبرها خوشمزه تر مطلبی است که در شماره ۷۲۱ مجله **اطلاعات هفتگی** در باره فیلم «ده فرمان» نوشته شده است نویسنده محترم ادعا کرده که فیلم «ده فرمان» هفته گذشته پیاپی رسید و «سیسیل ب دومیل» میخواهد با نمایش آن جشن ۶۵ سالگی خود را در سال ۱۹۵۶ بگیرد و در ضمن نوشته که این فیلم «قسمت دوم» فیلمی است بهمین نام که سابقا دو میل تهیه کرده بود و در آخر اینطور ادعا کرده اند فیلم بطریقه «وستاویزیون» تهیه شده و برای دکورهای آن «۱۵ میلیون دلار» خرج کرده اند. حالا یکی یکی این خبرها را مورد بحث قرار میدهیم.

اول طبق گزارش مجله (موشن پیکچر هرالده) ارکان نیمه رسمی استودیوهای هالیوود، فیلم «ده فرمان» هنوز جلوی دوربین است و خاتمه فیلمبرداری آن قبل از یکماه دیگر نخواهد بود نائیا اینکه (سیسیل ب دومیل) اکنون ۷۴ سال دارد و در سال ۱۹۵۶ یعنی هنگام نمایش فیلم «ده فرمان» ۷۵ ساله خواهد بود و نه ۶۵ ساله. اگر ادعا شود که این یک غلط چاپی است نمیتوان باور کرد زیرا در دو جا درباره این نکته تأکید شده است علت بتعویق انداختن نمایش فیلم «ده فرمان» نیز تصمیم شخصی سیسیل ب دومیل نیست بلکه مونتاز و چاپ و بعضی تغییرات و تهیه وسائل تبلیغاتی آن لافل هشت ماه طول میکشد. این ادعا که فیلم «ده فرمان» فعلا قسمت دوم «ده فرمان» قبلی است صحیح نمیشد بلکه این داستان همان

داستان اولی است و مربوط به ظهور حضرت موسی و مبارزه او با کفر و العاد فرعون مصر میباشد کده (وستاویزیون) را هم میدانید که درست نیست و تلفظ صحیح آن (وستاویژن) میباشد و از همه خنده دارتر اینکه نویسنده نوشته است تنها برای دکورهای آن ۱۵ میلیون دلار خرج شده در صورتیکه هزینه اصلی این فیلم طبق تصمیم مدیران کمپانی پارامونت ۷ میلیون دلار برآورد شده بود و چون در ضمن کار به بعضی مخارج ضروری دیگر احتیاج پیدا شد این مبلغ را به ۲۰ میلیون و سپس به ۱۲ میلیون دلار بالا بردند این بزرگترین مبلغی است که تاکنون برای یک فیلم کامل خرج شده و چنانچه فقط دکورهای آن ۱۵ میلیون دلار باشد بقیه هزینه های آن لابد تا پنجاه میلیون دلار خواهد رسید !!

در سطور آخر باز نوشته شده که تمام استودیوهای پارامونت برای صحنه غرق شدن سربازان فرعون کافی نبوده و ناچار قسمتی از استودیوی (رادبو) را اجاره کردند در صورتیکه سیسیل ب دومیل فقط یک پلاتوی بزرگ در اختیار دارد که مجاور کمپانی (آر.ک. نو. رادبو) است و چون برای فیلمبرداری یک صحنه عمومی از فیلم جای کافی وجود نداشت ناچار با موافقت کمپانی (آر.ک. نو. رادبو) دیوار بین دو کمپانی برداشته شد و موقتا قسمتی از زمین های این کمپانی در اختیار سیسیل ب دومیل قرار گرفت. بنا بر این لزومی نداشته است که وی «تمام» استودیو های پارامونت را که قریب ۱۷ هکتار است و در هر یک از آنها کارگردانی مشغول تهیه فیلم میباشد، در قبضه تصرف خود در آورد. در پایان این انتقاد بد نیست نگاهی هم به شماره مخصوص مجله روشنفکر بیندازیم. درباره رفراندوم مجله (سپه مولد) چاپ پاریس مطلبی نگاشته شده که هر چند تقریبا صحیح است ولی این اشتباه در آن وجود دارد. در خبر نوشته شده که فیلم (تا وقتیکه مرد وجود دارد) بهترین فیلم خارجی شناخته شد. این فیلم در حقیقت همان فیلم امریکایی (از اینجا به ابدیت) است که فرانسویان مطابق ذوق خود آنرا به جمله فوق ترجمه کرده اند و صحیح نیست اگر اسم اصلی فیلم نوشته نشده و ترجمه فرانسه آن گذاشته شود.





«اورسن ولز» رل «شخص سوم» را بازی میکند یکی از اولین فیلمهایی که با شرکت مالی و فنی دو کشور آمریکا و انگلستان تهیه شد، فیلم «شخص سوم» میباشد که در این هفته سینمای رکس آنرا به عرض نمایش گذارده است. این فیلم بنا بر تصدیق کلیه

یک صحنه مهیج قرارداد داد خود یعنی «آلیدا والی» و «جوزف کاتن» در تهیه فیلم سهیم بوده اند و خود (کارول رید) هم تهیه فیلم و هم کارگردانی آنرا بدون دخالت دیگران انجام داده است.

و دیدنی از فیلم «شخص سوم» با حقیقت و فوق داده و در کارهای اصیل و حقیقی قنالب گیری شود. مخارج فیلم (شخص سوم) با آنکه فیلم بزرگی است، تقریباً نلت فیلمهای معمولی از آب درآمده و همین نکته نشان میدهد که برای تهیه

فیلمهای هنری حتماً نباید پول زیادی خرج کرد یا دکورهای مجللی ساخت و یا هنریشان گران قیمتی استخدام کرد.

داستان اصلی (شخص سوم) توسط (گراهام گرین) نویسنده زبردست و محبوب انگلیسی

نوشته شده و وی همان کسی است که تاکنون داستانهای چون (این اسلحه گرایه داده میشود)، (سفره برایتون)، (مردی بین ما) و (پایان حادثه) را نگاشته و از روی آنها فیلمهای معروفی تهیه شده است. سناریوی فیلم نیز توسط خود گراهام گرین تنظیم گردیده و فقط بعضی امور جزئی آنرا با کمک (اورسن ولز) انجام داده است.

در فیلم (شخص سوم) هنریشان گران هنرمندی چون اورسن ولز - آلیدا والی جوزف کاتن - بل هوربیکر - ترور هوارد شرکت دارند. این هنریشان گران دارای همان ملیتی هستند که قهرمانان فیلم باید داشته باشند یعنی اورسن ولز - آمریکایی، جوزف کاتن - کانادایی، والی - ایتالیایی، بل هوربیکر - آلمانی، و ترور هوارد انگلیسی است. علت را هم باید در همان ذوق سلیم (کارول) و علاقه شدید او به رئالیسم دانست.

در باره هنریشان گران فیلم بزحمت میتوان نکته تازه ای نوشت زیرا آقدر مشهور هستند و بقدری در باره آنها مطلب و خبر نگاشته شده است که دیگر چیزی باقی نمانده تا گفته شود.

## شخص سوم یک فیلم خوب که در این هفته روی پرده آمده است

صحنه های خارجی و داخلی فیلم، بطور کلی در نواحی جنوبی آلمان و مونیخ تهیه شده و از این حیث دارای رئالیسم و اصالت دکور میباشد. اینهم یکی دیگر از خصوصیات کارهای (کارول رید) است که سعی می کند فیلمهایش حتی المقدور



آلیدا والی و جوزف کاتن

منقدین اروپایی و آمریکایی یکی از عالیترین فیلمهایی میباشد که تا کنون بروی پرده آمده است البته نه از جهت سوژه و موضوع بلکه از نقطه نظر کارهای فنی و هنری از قبیل میز آنسن، مونتاز، فیلمبرداری،

صحنه پردازی، و بازی هنریشان بطوری که در سال ۱۹۴۹ این فیلم جزو «ده فیلم خوب سال» معرفی شد.

«کارول رید» مسئول مستقیم تهیه و کارگردانی فیلم «شخص سوم» یکی از بهترین هنرمندانی است که سینمای انگلستان بوجود او افتخار دارد. تکنیک کار و ذوق شخصی او را قبلاً در فیلم معروف «بنجه عدالت» دیده ایم که آن فیلم نیز بنوبه خود از شاهکارهای فن سینما بود. طرز میز آنسن و پرورش داستان و دکور با ژانرهای «کارول رید» شباهت زیادی به کارهای آلفرد هیچکاک دارد بطوریکه او را آلفرد هیچکاک انگلستان لقب داده اند و چنانچه فیلم «بنجه عدالت» را دیده و این فیلم او را نیز تماشا کنید، بیقین با عقیده منقدین سینمای موافقت خواهید کرد.

در تهیه این فیلم که شاهکار (کارول رید) میباشد، غیر از او دو نفر دیگر نیز دست داشته اند که یکی از آنها «الکساندر کورد» و دیگری (دیوید سلو نیک) میباشد اولی از لحاظ مالی و بعضی راهنماییها و دومی از نقطه نظر قرض دادن دو ستاره زیر

مستر «ارنست تولین» قاضی دادگاه قسمت جنوبی ایالت کالیفرنیا، درصندلی خود جایجا شد، عینکش را پاک کرد، سرفه ای نمود و بعد مؤدبانه گفت «خواهش می کنم حلقه دوم را نمایش دهید». متصدی دستگاه نمایش حلقه دوم فیلم را درون پروژکتور گذارد. اطاق دوباره تاریک شد و ناگهان یک دختر بلندقد و موطلائی روی پرده سفیدسینمای کوچک دادگاه نمودار گردید که مشغول رقص «سالومه» و هفت روپوش بود. حرکات تند و حیرت انگیزی او روی پرده رنگی سینما بسیار زیبا و دیدنی بود و باوجود اینکه فقط یک نفر این فیلم را تماشا می کرد، معینا سرنوشت او و هزاران رقاصه و فیلمساز هالیوود بسته به این بود که نظر قاضی «ارنست تولین» چه باشد. این دختر (شری نورت) بود که می خواست جای مریلین مونرو را بگیرد و حالاً رقص او را برای سانسور نزد قاضی دادگاه آورده بودند. کسانی که او را

منهم با انجام رقص شهوت انگیز نموده و بالاخره پای دادگاه را هم بیجان کشیده بودند، اشخاص معمولی نبوده بلکه دارای کلیه وسایل لازم برای گرفتن حق السکوت بودند. قاضی «تولین» پس از پایان نمایش فیلم یکبار دیگر سرفه ای کرد و گفت: «بعقیده من در این فیلم چیزی که مخالف هفت و منافع جامعه باشد، وجود ندارد و کسانی که این تهمت را به شری نورت زده اند باید بیای میز محاکمه کشیده». یک بار دیگر ورق عوض شد و شکارچی بتله افتاد عده ای از خبرنگاران جرأید درجه سه و چند نفر دیگر که جزو یک دسته از سارقین معروف بودند و (شری نورت) را متهم به انجام رقصهای لغت و عود کرده بودند، به دادگاه فراخواندند و پس از یکی دو جلسه دادگاه حکم پیرامون شری نورت از اتهامات منسوبه دادو آن اشخاص بجای او بزندان رفتند.

این قضیه کوچک در حقیقت دنباله



عکسی که نزدیک بود «دبر اپاگت» را در ورطه سقوط بیاندازد

# هنرپیشگانیکه نزد

## موقوف گنند = پاندمر موزی که می گرفت تا اسرار آنها را افشا

از روی راه

عملیات شارلاتان ها و حق السکوت بگیران مسرور هالیوود است. کار ایندسته اشخاص بسیارشان در عین حال ساده است. اینها مدتها در پی یک ستاره تازه کار (یا احیاناً کهنه کار) افتاده و کلیه کارهای او را از نظر دقیق خود میگیرند و مترصد فرصتی هستند که مادر مرده بینوا مرتکب خطای کوچکی شده و یا وضع ناهنجاری قرار گیرد که آنها بتوانند عکس جالب توجهی از او بردارند. از اینجاست که عملیات جانی آنها شروع میشود. اول بغضانه وی تلفن می کنند جریان را میگویند و از او حق السکوت میخواهند چنانچه ستاره خیلی معروف و بآتیه خود امیدوار باشد ناچار باید در مقابل تقاضاهای آنان سر تعظیم فرود آورده و هرچه پول بخواهند، بدهد و چنانچه آدم سر سخت و مصممی باشد، وساعلی فراهم میآورند که آبروی او ریخته شود و این درست همین جریانی بود که برای (شری نورت) بوجود آوردند و او را بدادگاه کشیدند و متهمش کردند که در یک قطعه فیلم تبلیغاتی، بار از حدود قانون سانسور و قواعد هفت بیرون تر گذاشته و رقص شهوت انگیزی انجام داده است.

لازم بتذکر نیست که اینبار نیز مثل اغلب موارد تیر آنها بسنگ خورد و دست خالی مجبور شدند بزندان هم بیفتند. دستگیر شدن آنها پرده از روی اسراری برداشت که تاکنون در هالیوود سعی میشد فاش نگردد ولی حالا که دیگر این اسرار مگو بر ملا شده مانعی ندارد که ماهم ذکر کنیم از این جریانات بیان آوریم. سالیان دراز پیش وقتی «هدی لامار» بهالیوود رفت، هنوز در سینماهای امریکا داشتند فیلم (خله) او را نشان میدادند. در این فیلم هدی لامار در صحنه ای لغت مادر زاد بازی کرده و در این جریان قربانی جله و نیرنگ کارگردان فیلم گشته بود. بعد که با (فریتس ماندل) سلطان اسلحه سازی اروپا ازدواج نمود، شوهرش تمام نسخه های فیلم را خرید و آتش زد مگر یکی را که همان باند جنایتکار باحقه بازی و شارلاتانی بدست آورده و میخواست (فریتس ماندل) و هدی لامار را بوسیله آن سرکیشه کند اما هدی لامار زیر بار حرف های آنها نرفت و با امریکا فرار نمود و چون در آنها هم حاضر نشد پولی بپردازد، باند جنایتکار تنها نسخه فیلم را در یک سینمای درجه دوم بمعرض نمایش گذارد که آبروی او را ببرد در این وقت هدی لامار با کیبانی مترو کلدوین مایر قراردادی بسته و میخواست در فیلم (الجزیره) بازی کند و چنانچه نمایش فیلم ادامه می یافت بشهرت او لطمه وارد می آمد و در نتیجه کیبانی متضرد میشد لذا مامورین مخفی کیبانی با مهارت تمام آن سینما



در آن موقعی که (پولت گذارد) تازه در سینما راه یافته بود یکشب باتفاق (آنا تول لیتواک) کار کردن معروف فیلم (گودال مار) برستوران بزرگ (سایروس) رفت و در حین غذا خوردن کوشواره پولت گذارد بر میز افتاد. دو نفری برای پیدا کردن آن بزریر میر رفتند و در این لحظه یک خبر نگار زرنک که اتفاقا با آن دسته رابطه داشت از این منظره عکس گرفت و ادعا کرد آنها زیر میز مشغول بوسیدن یکدیگر بوده اند. در اینجا مسئله کمی غامض تر از همیشه بود زیرا عکس بغوی نشان میداد که آن هالب بر روی لب یکدیگر گذاشته اند. آنا تول لیتواک ناچار بدو نفر کار آگاه خصوصی مراجعه کرد و آنها پس از زحمات زیاد توانستند ثابت کنند که اگر دو نفر بآن حال زیر میز بمائند قادر نخواهند بود یکدیگر را ببوسند و در نتیجه دادگاه رأی برائت آنها داد و مدعا معلوم شد که عکاس زرنک از یک حقه ساده عکاسی استفاده کرده بود (اتفاقا تفصیل این حقه عکاسی در صفحه حقه های فیلم دزد بغداد همین شماره درج شده است). چندماه پیش که او کاردنر با آلمان مسافرت کرده بود در کافه (اسپرسو) واقع در خیابان (کور-فوردستن دام) برلین قربانی یک خطای کوچک شد و عکاسی که در آنجا حاضر بود عکس جالب توجهی از وی گرفت. در این عکس پستان های وی از پیراهن شب بیرون افتاده و دامن پیراهن نیز از روی پایش کناره رفته بود. عکاس مزبور میخواست مبلغ یک هزار مارک اوا کاردنر را سر کیسه کند اما وی به کنسول امریکا مراجعه کرد و در نتیجه

# ن در ورطه بدنامی

## رگان هالیوود حق السکوت

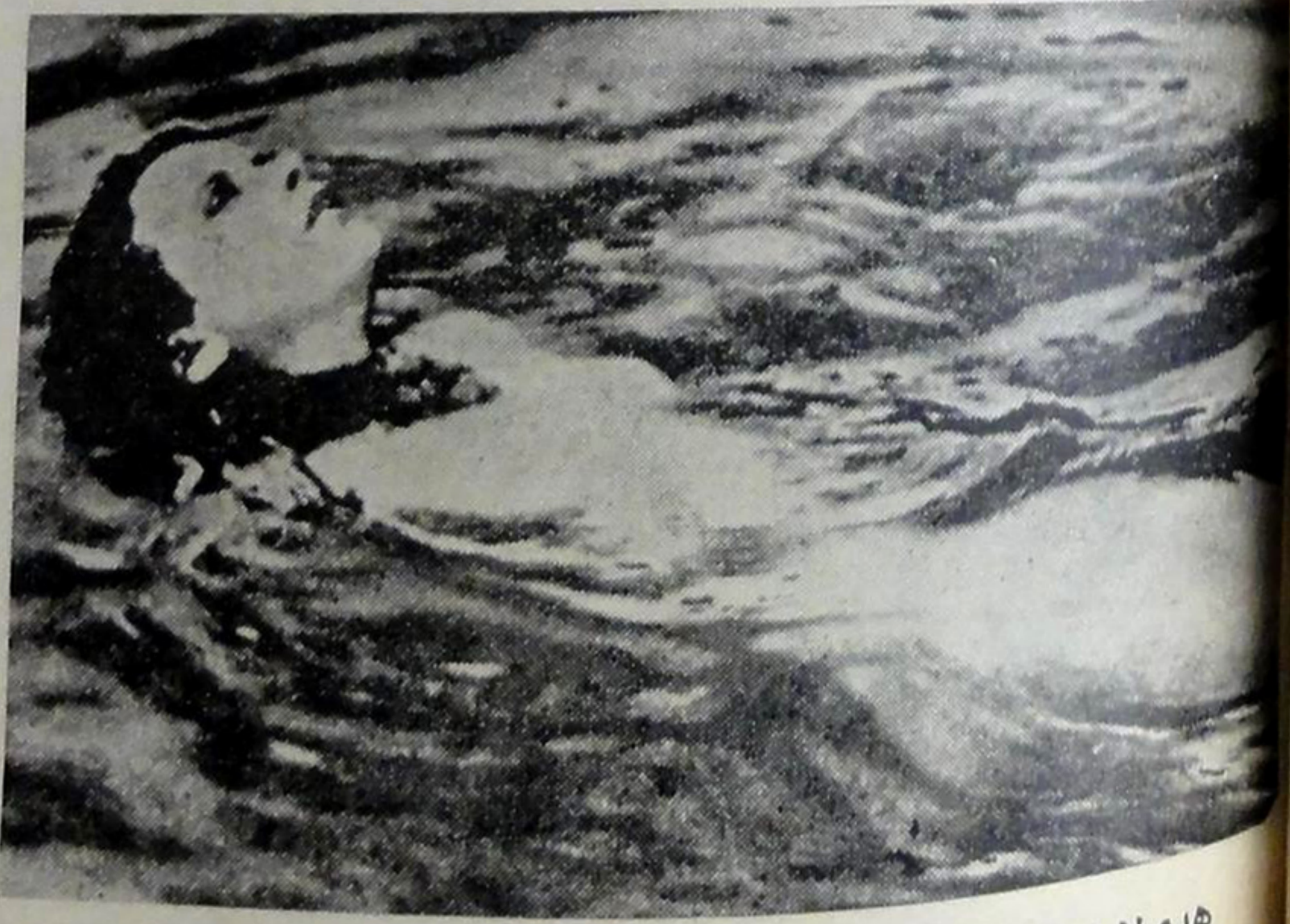
### بالاخره بدام افتاد و پرده برداشته شد

را آتش زدند و آخرین نسخه فیلم (خلسه) بدین طریق از بین رفت و هدی لامار برای همیشه از دست آن خلاص شد یکبار دیگر در همین چندماه پیش باند مزبور (دبر باکت) را در حال رقص در یکی از کاباره های لاس وگاس، مرکز میلیونر های امریکا، غافلگیر کرد و عکس از او برداشت که در همین صفحه ملاحظه میکنید منتها با کمی تفاوت بدین معنی که باند فوق الذکر با روشه کردن عکس میخواست چنین بنمایاند که دبر باکت لغت مادر زاد رقصیده و در نتیجه از او حق-السکوت بگیرد ولی وقتی که عکس مزبور دست اداره سانسور افتاد همه بجعلی بودن آن بی بردند و (دبر باکت) را آزاد گذاشتند.

عین همین جریان برای (کارمن میراندا) پیش آمد چندسال قبل وی موقعی که در فیلمی با سزارو مرو مشغول بازی بود، در صحنه ای رقصی انجام داد که شبیه همین عکس را از او برداشتند و خواستند از او حق-السکوت بگیرند اما کارمن میراندا زیر بار نرفت و آنها هم عکس مزبور را شبانه روی در و دیوار کمپانی فوکس چسبانیدند و گفتند اگر پولی پرداخته نشود، آن عکس در سرتاسر امریکا منتشر خواهد شد. اینبار هم تیر آن ها بسنگ خورد زیرا فوراً کمپانی فوکس نسخه اصلی و حقیقی عکس را انتشار داد و در نتیجه کارمن میراندا از خطر سقوط در ورطه بدنامی

### «شری نورث» نیز از اتهامت و افترا بی نصیب نماند

عکاس شارلاتان رادستگیر ساختند. البته این عکاس با آن باند امریکائی همکاری نداشت. (باربارا بیتون) نیز یکبار بدام آنها افتاد و عکاسان باند جنایتکار عکس سر او را روی بدن یک فاحشه برهنه طوری مونتاز کردند که در وهله اول نضات داد گاه بشک افتادند ولی بعد از مقایسه عکس با بدن وی توسط دو نفر از نضات که زن بودند، معلوم گردید که آن عکس جعلی است و اساسی ندارد در هر صورت، هنریشگان هالیوود بجهت اینکه مورد توجه و علاقه مردم جهان هستند، همیشه قربانی شارلاتان ها و هدف تیر انتقاد و تهمت بدگویان میباشند و کمتر اتفاق می افتد که کسی از میان آنها یکی سقوط کند زیرا کمپانی های فیلم برداری با بودجه و وسائل بیکران مثل کوه احد پشت سر آنها ایستاده و آماده دفاع هستند.



هدی لامار در صحنه ای از فیلم معروف «خلسه» که غوغای عجیبی پیا کرد

آقا یا دوشیزه م - ن (شبرنگ) در فیلم «مانگالا» آن دو هنریشه (دیلیپ کومار) و (نادره) نام داشتند و چون آدرس آنها را نمیدانیم لذا آدرس آن معذوریم.

آقای منصور غزنوی

از چارلی چاپلین آنقدر عکس بزرگ و کوچک چاپ شده که تکرار آن دیگر لطفی ندارد اما درباره عکس ویتوریو کاسان تصمیم مقتضی اتخاذ خواهد شد عکس خانوادگی برت لنکستر در آرشیو ما فراوان است و فعلا احتیاجی بآن نداریم. برای هنر پیشه شدن نیز به پیشنهاد شماره گذشته و این شماره ما مراجعه فرمایید. خانم دیبیم را میتوانید در تماشاخانه تهران گیر بیاورید و نامه های خود را با آنجا بفرستید.

دوشیزگان ژانت آوانسیان - زری شریفی

۱ - فیلم «دختر نبتون» باشتراك استروویلیامز در سینما ایران نمایش داده شده است - ۲ - فیلم «کیم» را باینجهت به امریکا بازگرداندند که در آن نسبت به هندیا توهین و تحقیر شده بود ۳ - شرح حال (فرانکو سیلوا) و «جیمز کاکس» را بنوبت در صفحه (بیوگرافی هنرپیشگان) بخوانید.

آقای اسداله ابوطالب

۱ - از هنرپیشگان مورد علاقه شما فعلا فیلمی در تهران نیست ۲ - دو فیلم (بزرگترین نمایش روی زمین) و (سومبره رو) را در فصل سینمایی پاییز نمایش خواهند داد ۳ - از این کیبانیها نیز فعلا خبر تازه ای در دست نیست.

دوشیزه آلیس فوشادیان

۱ - فیلم «برنج تلخ» همین امسال و شاید تا یکی دو ماه دیگر نمایش تکرار خواهد شد ۲ - عکس تونی گرتیس و جان دیرک چند بار تاکنون بچاپ رسیده ولی خواهش شما را که نمیشود رد کرد لذا منتظر شماره های آینده باشید.

آقای قدرت اله اقبال

از اینکه نسبت به زحمات کارکنان مجله ما ابراز علاقه کرده اید بسیار خوشنود و متشکر هستیم ۱ - بهترین مندی آن شخص چندان ایمان و عقیده ای نداریم ۲ - محصولات امریکائی برای این چند سال

دیر تر بایران می رسد که سینماهای وارد کننده نمیخواهند مردم ایران فیلم تازه به بینند ۳ - فیلم «آخرین شب» را هم بالاخره نمایش خواهند داد. مطمئن باشید.

آقای پرویز صالحی

قسمتهای کوچکی که بنام برنامه آینده در سینما ها نشان میدهند در امریکا معمولا جداگانه و هنگام تهیه فیلم اصلی برداشته میشود اما در سایر نقاط دنیا و منجمله ایران، از روی همان نسخه اصلی انتخاب و جدا میگردند. با «استیو کاکران» نیز در صفحه (بیوگرافی هنر پیشگان) آشنا خواهید شد.

دوشیزه گلتهکین (شمیران)

از مرک «ماریزا بلا» نپرسید که خود ما هم بیخبریم ۲ - آن ستارگانی که نام برده اید همگی وجود دارند و ماشااله همه شان از بازی در فیلمهای سینما نیز غفلت نمیکنند ۳ - آن ستاره «صورتی رنگ» شماره عید همان کسی است که شماره قبل عکس او را روی جلد ملاحظه فرمودید.

دوشیزگان تینا و آفریک بخشپور

۱ - مطمئن باشید که استر ویلیامز نرده است ۲ - از اورسن ولز چند فیلم منجمله «ماکت»، «کل سیاه» «خاطرات گذشته» و «خانم شانگهای» را در تهران دیده ایم ۳ - فیلم تازه ای که از «آنتونی دکستر» به تهران رسیده «کایتین کید و کنیز» نام دارد و سینما کس آنرا بزودی نشان خواهد داد ۴ - نمایش فیلم «تراموای بنام هوس» نیز بزودی تکرار خواهد شد ولی سینما تاج نمایش دهنده آن نخواهد بود.

آقای عارف رونما

از تشویق های صمیمانه شما یک دنیا سپاسگزاریم.

آقای پرویز هادبان

۱ - در سال ۱۳۲۴ اولین فیلم دوبله بفارسی بنام «دختر فراری» در ترکیه توسط دکتر کوشان انجام شد ۲ - به پیشنهاد همین شماره رجوع فرمایید ۳ - برت لنکستر در ۱۹۱۳ و کلن فور در ۱۹۱۶ متولد شده اند ۴ - مسئول دایره مسابقات آقای روبرت اکهارت است ۵ - از نوکریرا



رضدوق پست ما



توهین و تحقیر شده بود ۳ - شرح حال (فرانکو سیلوا) و «جیمز کاکس» را بنوبت در صفحه (بیوگرافی هنرپیشگان) بخوانید.

ستاره سینما

در فیلم «دختر ماتا هاری» در مقابل لودمیلا چربناراداشت ۶ - طبق خبر شماره گذشته آقای دکتر کوشان از مسافرت خود مراجعت کرده اند.

آقای سیروس ناصری (تبریز)

شما به نمایندگی آقای معالی بگوئید که مجله های شماره ۸۷۷ و ۱۰ را کنیا بخواهد تماما بتوانیم آنها را برای ایشان بفرستیم و پولش را هم با خود ایشان حساب کنیم.

آقای محسن عزیزی

۱ - از برت لنکستر فیلم آباچی و زن دریای جنوبی و از آنتونی دکستر فیلم کایتین کید و کنیز در تهران موجود است ۲ - در فیلم فایولا، میشل مورگان میشل سیمون و هانری ویدال رلهای عمده را داشتند ۳ - دل شاهین را در فیلم شاهین صحرا ریچارد گرین بازی میگرداند - بهترین فیلم ارول فلین را بدرستی نمی توان تعیین کرد ولی فیلمهای حمله هنگ سیک، دون ژوان، روبن هود، کایتین بلا و شاهین دریای او از همه معروفترند.

دوشیزه فرشته یزدانی

۱ - آدرس بانو دیبیم تماشاخانه تهران و آقای هوشنگ بهشتی وزارت پست و

تلگراف است ۲ - علت عدم انتشار آنجمله سینمایی قلت خوانندگانش بوده است ۳ - سرگذشت ایوون دو کارلو و مهین دیبیم در مجله چاپ شده و یا بعداً چاپ خواهد شد ۴ - سینمای کشورهای که نام برده اید هر کدام محاسن و معایبی دارند و تشخیص بهترین آنها را بعهده خودتان و امیدواریم ۵ - به عقیده ما بازی هر دو آنها خوب بوده است.

قایان و ارطان اوانسیان - سیران رشیدی

۱ - فیلم «شنل» بزودی نمایش داده خواهد شد ولی از اجاره نمایش فیلم «دزد دو چرخه» فعلا خبری نیست ۲ - شرح حال هنرپیشگان مورد علاقه خود را به ترتیب در صفحه بیوگرافی هنرپیشگان بخواهید ۳ - آخرین محصول دیانا فیلم خواب و خیال بود که نمایشش با تمام رسید و فعلا فیلم تازه ای آماده نمایش ندارد.

آقای یوسف عبادت

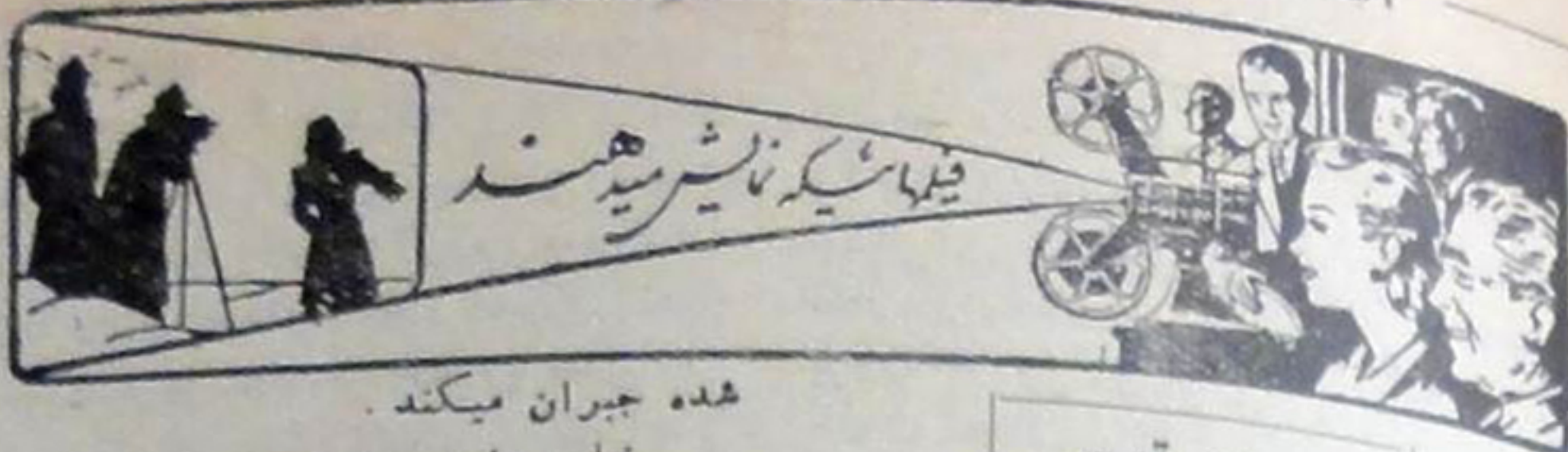
شرح هنرپیشگان معروف ایرانی در شماره های قبل بتفصیل چاپ شده و البته در فرصت مناسب باز هم از آنها یاد خواهیم کرد. (بقیه در صفحه ۳۱)

فیلمهایی بازی کند ارزش خود را مجدداً بدست خواهد آورد. رابعاً هالیوود بیشتر فیلمها را برای تماشاچیان قاره آمریکا می سازد و در درجه اول حلیقه آنها را رعایت میکند بنا بر این چنین فیلمی در آن کشور موقتاً چندانی بدست نیآورده است در حالیکه (خشم شمال) فیلم خوبی است و آنرا باید دید.

### شعله کلکته

از اسم آن میتوان حدس بزنید که این فیلم از ردیف فیلمهای مبتذل و «جملی» هالیوود است که آنرا صرفاً برای (پول سازی) تهیه می کنند.

در هندوستان يك قرن پیش، زنی با لباس عجیب و غریب و شل سرخ و چکمه سبز علم طفیان برمی داد تا انتقام پدر خود را از حاکم شهر بگیرد. قشون انگلیسی کبابی هند شرقی هم که حتماً همیشه منعی ضعیف و حامی حق و حقیقت بوده (۱) برای دفاع از آزادی و عدالت از خانم (شعله) حمایت می فرمایند و با تطبیق الگوی سنوایتی در آخر فیلم حاکم ظالم کشته می شود و (باتر بک تری) همیشه و همیشه هالیوود



شده جبران میکند.

فیلم برداری چند صحنه بسیار عالی است؛ جمله دسته جمعی گرکها و صحنه های قایقرانی در رودخانه متلاطم چه از نظر فیلمبرداری و چه از لحاظ مونتاز و آکسیون از بهترین قسمت های فیلم محسوب می شوند. توجه به فیلم (خشم شمال) چند موضوع را بخوبی آشکار میکند: اولاً يك فیلم خوب احتیاج به يك سناریو و سوژه جالب دارد. ثانیاً در چنین فیلمی هیچ احتیاجی به تعجیل و تزئین و (ذرق و برق) در قص و آواز نیست ثالثاً هنرپیشه و کارگردان لازم و ملزوم یکدیگرند و همانطور که يك هنر پیشه خوب ممکن است بواسطه بازی کردن در يك فیلم موققت و محبوبیت خود را از دست بدهد اگر خود را در اختیار يك کارگردان خوب نگذارد و بداند که باید در چه

### هوشنگ قدیمی

### خشم شمال

در بحران فحطی سوژه و تنگی قافیه که پس از پنجاه سال فعالیت کرییانگیر هالیوود شده است موضوعات تازه و داستانهای جالبی چون «خشم شمال» را بندرت میتوان روی پرده سینما دید. خشم شمال از هر جهت تازگی دارد؛ از نظر مناظر طبیعی و زیبایی که در فیلم دیده می شود، از لحاظ داستان خوبی که برای فیلمبرداری در نظر گرفته شده، بواسطه داشتن صحنه های مهیج و جالبی که فیلمبرداری آنها بسیار مشکل است و بالاخره برای نتیجه مثبت و ایده قاطعی که فیلم در بردارد.

فیلم، سرگذشت جوان حادثه جوئی است که سرا سر زندگی خود را در کوهستانها و دشتهای یخ زده قطعی بسر برده است. این مرد با اتهام قتلی مورد تعقیب قرار میگردد و پلیس وظیفه شناسی که مأمور دستگیری او است نیز همانقدر از سرسختی و شجاعت بهره مند میباشد شروع انتریک فیلم از وقتی است که این مأمور غشن میخواهد متهم سرسخت و زیر دستی را از میان کرکان گوسنه و برف جانشوز زمستانی بیابگاه خود برساند و او را تسلیم دادگاه کند. مواجهه این دو نفر بایکدیگر و عبور آنها از بیابانهای بی انتهای شمال و مبارزه با برف و سرما داستان جالبی بوجود می آورد که فقط پس از دیدن ارزش آنرا خواهید دانست.

لکنه قابل توجه دیگر فیلمبرداری از صحنه های حقیقی «خشم شمال» است و اینکار در سرمای قطب و در میان برفهای پایان ناپذیر هزاران اشکال دارد و از طرفی تهیه وسایل و پیش بینی موانع آن کار ساده ای نیست و از طرفی دیگر انتخاب ذوایب مناسب برای تنوع بخشیدن به زمینه یکنواخت و سفید برف مخصوصاً در فیلمبرداری رنگی ذوق و دقت فراوانی لازم دارد.

بازی استوارت گرینر و لهجه خاصی که انتخاب کرده است لطف مخصوصی بفیلم می بخشد و بازیهای بی ارزش او را در فیلمهایی که اخیراً از او نمایش داده



اگر ما ادعا می کردیم این سه کودک (۱) بد اخلاق که کریه و اسر داده اند؛ بجز (لورنس اولیور)، (ویون لی) و (دالی کی) کس دیگری نیستند، شاید باور نمی کردید لذا عکس آنها را نیز بآن عکس کلائی ضمیمه کرده ایم تا بدانید این هنرپیشگان عالیقدر از همه حیث هنرمند هستند، چه در دل هاملت باشد و چه در نقش یک مرد مسخره. در هر حال این سه هنرمند چندی پیش نمایش مضحکی دادند که عکس بالا مربوط بآنست.

هائیز دارسل ستاره فیلمهای بجز رامپوسه، تمام آن چیزهایی که مکرراً گفته اند و شنیده ایم و دیده ایم. فقط جای قهرمان فیلم را (قهرمان) گرفته است و در اینجا زنی را می بینیم که شمشیر می کشد و اسب می دواند و سیاهیان خانها کم رامطلوب و منکوب می نمایند و واقع از وقتی عملیات قهرمانی (آر تیست) فیلم مبتدل و دمده شده این متد تازه جای آنرا گرفته است.

مسلم اینست که نه کارگردان، نه هنرپیشه و نه ستارست هیچکدام هدف خاص و فکر معینی جز فروختن فیلم در نظر نداشته اند و در بین بکار افتاده و هر که چیزی بخاطر داشته سرهم کرده و مخلوط عجیبی بوجود آمده که در آن همه چیز می توان یافت. معما در این نیست که چرا کبیانی کلبیبا متخصص ساختن فیلمهای بی ارزش و پولساز، چنین فیلمی تهیه نموده است فقط باید از وارد کنندگان و ناپیش دهندگان چنین فیلمی خواست که باندازه یک هزارم آنچه که بفکر جیب خود هستند در فکر تماشایانی که به سینمای درجه اول آنها میروند باشند. روی این اصول (شعله کلکته) قابل دیدن نیست.

### جون سخت

دوبله کنندگان فیلمهای خارجی باید باین موضوع توجه نمایند که همه فیلمی قابل دو بلاژیست و نمی توان هر فیلمی را که ارزان تر و گرانتر نمایند برای اینکار در نظر گرفت و بلاژیست فیلم کار مهمی است که بدون تجربه و اطلاع نمیتوان بآن اقدام نمود. اطلاعات و تجربه ای که برای این تغییر و تصرف لازم است در جای خود بسیار وسیع و قابل ملاحظه است و گرنه این تغییر گذشته از اینکه حسنی برای فیلم محسوب نمیشود، نکات برجسته و قابل توجه آنرا هم از بین میبرد. در مرحله اول ترجمه اصطلاحات و عبارات و لغات فیلم باید با دقت کامل صورت گرفته و مترجم به ادبیات و فولکلور و کلمات متداول روزمره آن کاملاً مسلط باشد تا نیا عمل دو بلاژیست خود باید تحت نظر کارگردانی انجام گیرد که حد اقل با الفبای کار آشنا بوده و بتواند در موقع لزوم تسهیلات لازم را فراهم آورد و سایرین را راهنمایی کند تا ناکوینده و دوبلور هم باید اساس فن بیان و دکلاماسیون را بداند و دارای صدای گرم و تلفظ صحیح باشد. گذشته از اینها در ضبط صوت و سایر صداهای فیلم باید دقت و توجه زیادی بکار برده شود و صدا بردار تجربه و مهارت کافی داشته باشد. اما (جون سخت) علاوه بر اینکه از نظر دو بلاژیست فیلم خوبی (آب در نیامده) اساساً یک فیلم هادی و مبتدل ایتالیایی است که جز فیلمبرداری و رنگ خوب چیز دیگری ندارد... یک داستان

نگذارد.

بینه کمندی که بآن رنگ درام زده اند و روی هم رفته هیچ قسمت جالب و نکته و نتیجه مهمی در آن دیده نمیشود. فیلم سه آغاز مهیجی دارد و نه پایان آن چندان ابتکاری و جالب است در ترجمه آن هم آتقدر کلمات نامانوس و نامتشابه انتخاب شده که از حدود صحت مردم دهات و اشخاص عادی خیلی دورتر است. متن مکالمات گاه هم میانه و گاه کتابی و ادبی است. هر یک از بازیکنان هم بطرز خاصی صحبت می کنند که بهیچ وجه با هم هماهنگی و تناسب ندارد مضافاً باینکه صدا برداری هم دقت نشده و کلمات فهمیده نمی شود. نقش دیگر فیلم در مورد نور آنست. بعضی از مناظر شبانه خیلی از حد عادی روشن تر و پابیشتر از حد لزوم تاریک است نور صحنه ها هم تناسب ندارد و در آن واحد با عوض شدن پلان نور بکلی عوض میشود و تماشاچی تصور میکند که شبی بصبح رسیده و برعکس. مونتاز و دیالوگ بعدی پیچیده و درهم است که با وجود دوبله شدن فیلم نامفهوم و گنگ است و قیافه های متشابه و پرسناژهای اضافی نیز بیشتر فیلم را مشوش کرده اند. خلاصه این فیلم از محصولات درجه ۳ و ۴ ایتالیایی است که از تماشای آن میتوان صرف نظر کرد.

### آلینا

فیلمی پر هیجان و جذاب است که در نهایت ذوق و استادی تهیه شده و بواسطه بازی خوب هنرپیشگان اول آن و اصالت صحنه ها و رنگ خاص محلی که بآن داده شده است کاملاً تماشاچی را تحت تاثیر قرار میدهد زمینه داستان آلینا مثل (خشم شمال) بر اساس برف و سرما و کولاکهای زمستانی و مناظر کوهستانی گذارده شده منتها در اینجا سرگذشت چند نفر قاچاقچی بیان می شود که در مرز بین ایتالیا و فرانسه فعالیت می کنند. شخصیت اصلی و پرسناژ اول فیلم نیز زنی است که از راه اضطرار مجبور به همکاری با قاچاقچیان گردیده است و در همین حال می گوشت تا قدمی از جاده عفت و وفاداری بشوهر بیمار خویش فراتر

نکته های جالب دیگری هم برای تنوع و تکمیل داستان فیلم افزوده شده و در نتیجه (آلینا) را یک فیلم مهیج و کامل ساخته است چنانچه لولو بریجیدا در (آلینا)ی قاچاقچی استعداد و شخصیت یک ستاره هنرمند را پرورداده و درل مشکل خود را که نجس از حالات مختلف روحی است با مهارت زیادی ایفا می کند و در عین حال آرامش و لطافتی که در حرکات و بازی او وجود دارد هنر او را آشکارتر می کند و موزیک متن فیلم نیز از نکات برجسته و جالب آنست که در پروراندن داستان نقش مهمی دارد اما از نظر فنی (آلینا) فیلم کاملی نیست. نور چراغها اغلب در دور بین منعکس می شود و این رفلکسیون بخصوص در مواقعی که از موبیلها در برف حرکت می کنند کاملاً بی چشم میرسد تولید مصنوعی برف هم خوب انجام نگرفته و فقط جلوی دور بین طوفانی و برفی است و آنجا که باد از حرکت می ایستد برف برف هم قطع و هوای صاف می شود برفها هم در هم ریخته و دست خورده است و البته چنان منطقه ای راه متروک و بیراهه قاچاقچیان نمی تواند باشد. اما از اینها گذشته آلینا فیلم خوبی است که از لحاظ بازی های پر احساس و تیپ های مشخص و متنوع و سوژه و داستان خوب غنی است و آنرا باید دید.

### فیلم رنگی چیست

(بقیه از صفحه ۷)

مصنوعی هم که برای تکمیل آن بکار میروند نیز علاوه بر آنکه از نور آفتاب خیلی زردترند نسبت بهم نیز اختلاف دارند. اینست که صحنه فیلمبرداری شده در دوروز یاد دو ساعت مختلف متغیر ولی در یک هوای آفتابی تغییر و اختلاف فاحشی از نظر روشن و تاریک بودن صحنه ها پیدا مینماید. چارلز کلارک، یکی از بزرگترین متخصصین فیلمهای رنگی در هالیوود، در مورد عکاسی در خارج از شهرها می گوید: (نامم)

### قابل توجه استودیوهای فیلمبرداری

اینجانب و اهاک و اردطانیان متخصص فیلمبرداری و ظهور و چاپ که سابقه متمادی در این رشته داشته و نمونه کارهای مرا در فیلمهای مراد و دختری از شیراز مشاهده فرموده اید و آخرین کار اینجانب فیلم چهارراه حوادث بوده است، داوطلب کار در استودیوهای تهران میباشم. در صورت احتیاج برای ترتیب استخدام به نشانی زیر مراجعه فرمائید.

خیابان نادری - آخر کوچه شیروانی دست راست درب چهارم  
واهاک و اردطانیان

# آماري از سالنهای سینما سکوپ در دنیا

ستاره سینما

بعد از آلمان انگلستان است که ۱۳۷ سالن سینما سکوپ دارد و بقیه عبارتند از: فرانسه (۷۳۲) - کانادا (۷۲۷) - استرالیا (۴۳۵) - بلژیک (۳۳۴) - اسپانیا (۲۷۰) - سوئد (۲۶۷) - ژاپن (۲۲۳) - مکزیک (۱۹۹) - هلند (۱۷۱) - جرائر فیلیپین (۱۵۱) - مصر و ایران (جمعاً ۱۵۵) البته در ایران هنوز سالن سینما سکوپ عملاً وجود نیامده است اما بطوریکه گفته میشود از پاییز امسال سینماهای ایران رکس - هما - رویال فیلم سینما سکوپ - شان خواهند داد و علت اینکه ایران نیز در این آمار ملحوظ شده است، شاید وجود همین سینماها باشد. کوبا (۱۳۸) - برزیل (۱۳۴) - هندوستان (۱۱۰) - جرائر بلژندنو (۱۰۱) - سوئیس (۹۰) - پاناما (۸۹) - کولومبیا (۸۱) - ونزوئلا (۶۸) - سنگاپور (۶۷) - فنلاند (۶۴) - شهر هونگ کونگ (۴۲) - نروژ (۳۴) - کشور سیام (۳۶) - اسرائیل (۸) و بالاخره کشور ترکیه (۱) در سایر کشورها نیز هر کدام حداقل یک الی ۴ سالن سکوپ وجود دارد.

بطریقه « برده مریض » ( یا Wide Screen ) مجهز شده بقیه کما فی السابق فیلم های معمولی نمایش میدهند ولی چون تعداد آنها تدریجاً کم میشود صاحبان سینماها مجبور خواهند شد دست بنمایش فیلمهای سینما سکوپ بزنند. در آخرین شماره مجله « موشن پیکچر هرالد » که توسط پست هوایی بدست ما رسیده است، آماري از تعداد سالنهای سینما سکوپ دنیا بچاپ رسیده که درسطور زیر از نظر خوانندگان گرامی میگردد: در کشور امریکا که مبتکر اینطریقه است، تعداد ۱۲۴۷۴ سالن مخصوص فیلمهای سینما سکوپ وجود دارد بدینجهت در تمام ممالک دنیا رتبه اول را حاز است کشور ایتالیا که در این اواخر صنعت سینمای آن ترقی زیادی نموده تعداد ۱۱۵۸ سالن مخصوص سینما سکوپ دارد و از این لحاظ مرتبه دوم را در دنیا دارا میباشد. بعد از امریکا و ایتالیا کشور آلمان است که ۱۰۵۲ سالن سینما سکوپ دارد.

پس از موفقیت بینظیری که طریقه نمایش سینما سکوپ بدست آورد صاحبان سینماهای کشورهای مختلف جهان دست بتهیه برده مخصوص نمایش فیلم و سالن آن زدند و در عرض دو سال که از وجود آمدن این طریقه جدید میگذرد متجاوز از ۲۰۶۸۲ سالن سینما در جهان مخصوص نمایش فیلم های سینما سکوپ بوجود آمد. البته آمار فوق مربوط بکشورهای آزاد جهان میباشد و از تعداد سالنهای سینماهای کشورهای کمونیستی اطلاعی در دست نیست. چنانچه میدانید هالیوود صدی هفتاد فیلمهای خود را بطریقه سینما سکوپ تهیه مینماید و روز بسروز از تعداد فیلمهای معمولی کاسته میشود بدینجهت در حال حاضر نیز کم کم نمایش فیلمهای معمولی در دنیا رو بنقصان است ولی متأسفانه در ایران هنوز فیلمهای معمولی نشان داده میشود و بجز سه سینمای ایران وری والبرز که



**مُرژده**

بیانوان محترم و خوش سلیقه

لاک ناخن و ماتیک کارخان

مشهور در و لئن

که مدتی نایاب بود

رسید

نماینده انحصاری شرکت سهامی فیروز خیابان سعدی

## در سینما رکس و هما (سالن تابستانی)

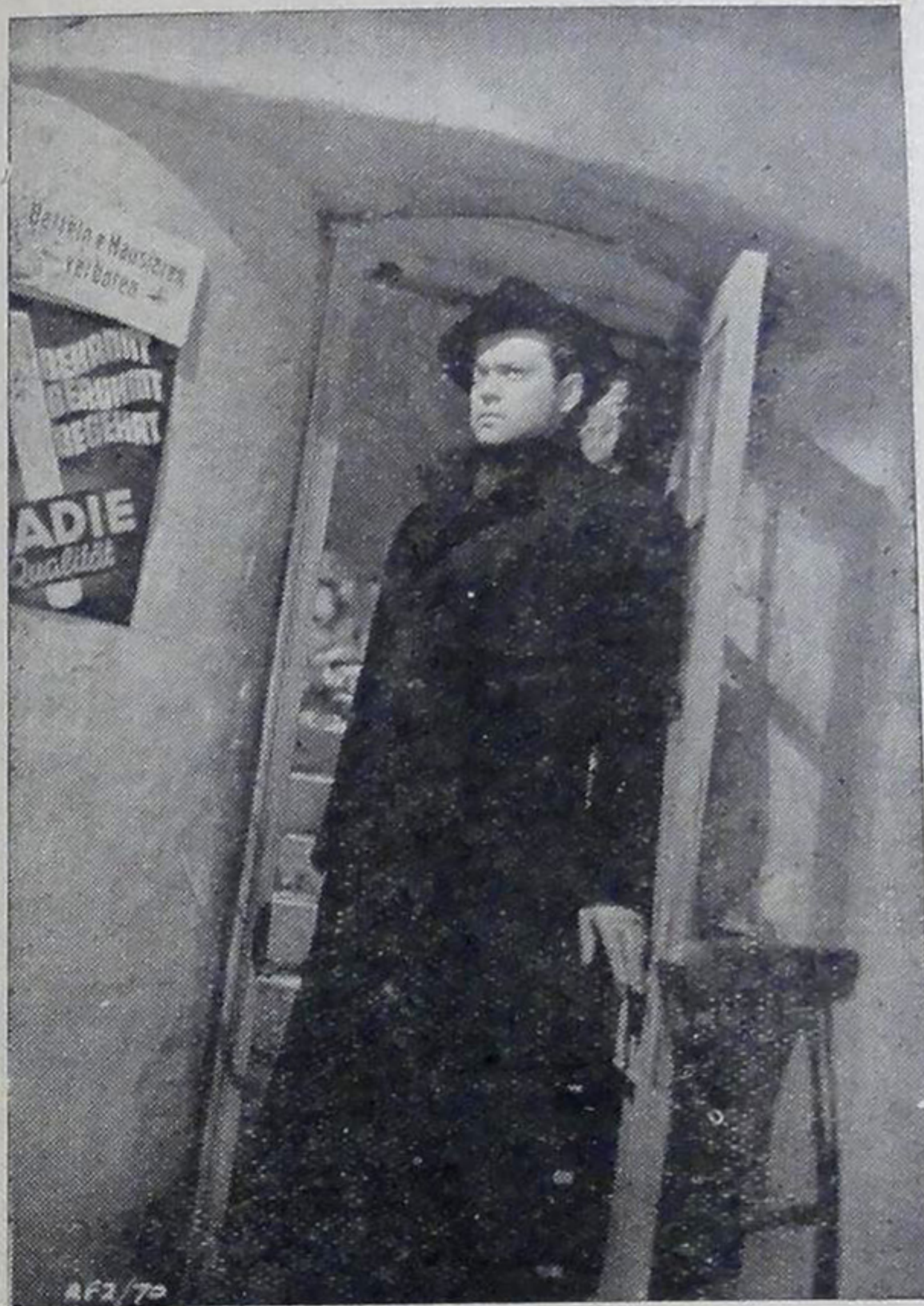
ستاره سینما

امشب

\*\*\*

یکی از عالی  
ترین و هیج  
ترین شاهکار  
های هنری عالم  
سینما - فیلمی  
که صنعت سینمای  
انگلستان به  
وجود آن افتخار  
میکند

\*\*\*

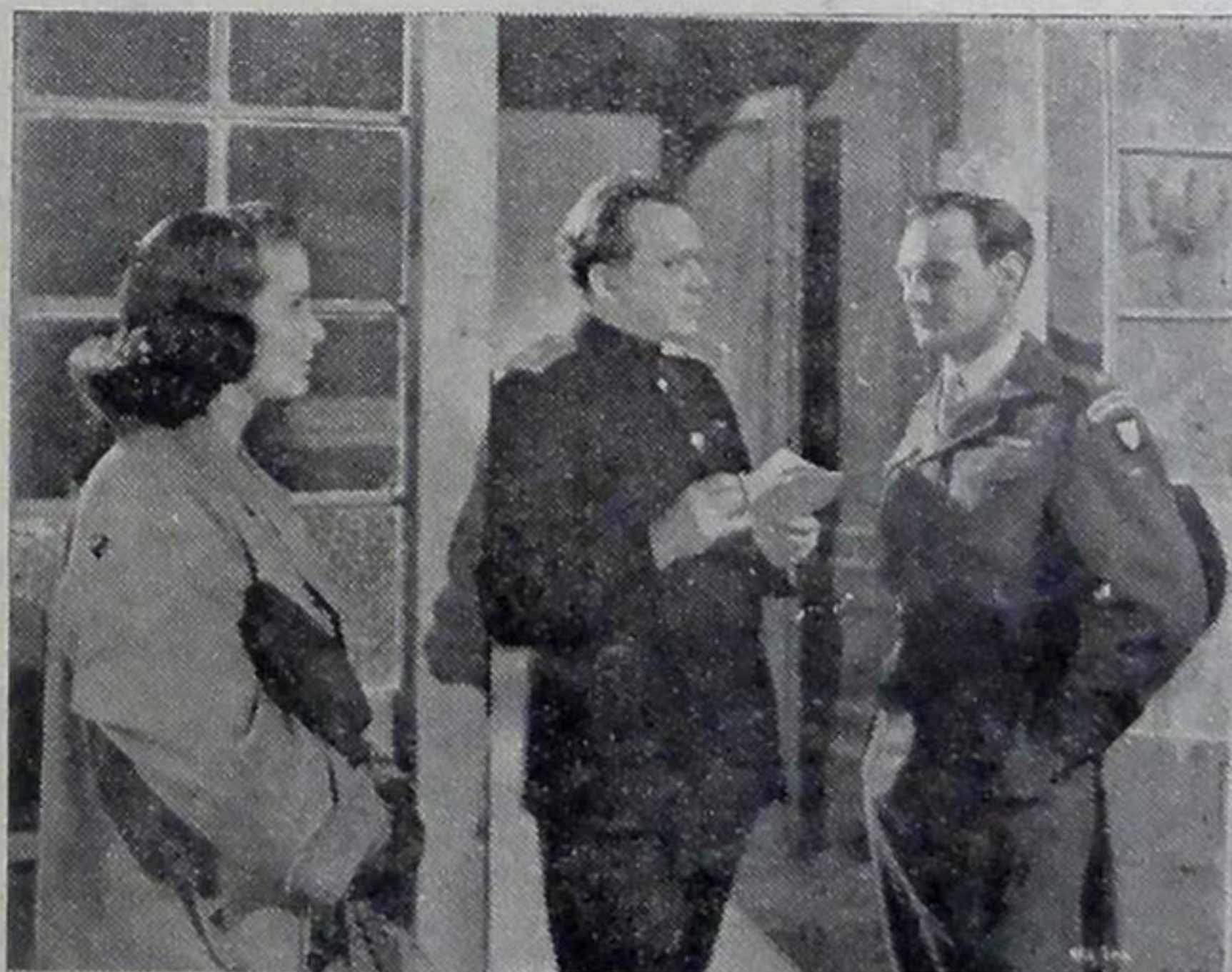


این فیلم در سال  
۱۹۴۹ ج--ز و  
«بهترین ده فیلم  
سال» محسوب  
شد و جوایز  
متعددی بتهیه  
کننده و کار=  
گردان آن  
«کارول ریچ»  
تعلق گرفت

\*\*\*

## شخص سوم

## THE THIRD MAN



جوزف کاتن  
اورسن ولز  
آلیدا والی  
تور هوارد

باشتراک  
هنر پیشگامی  
که نام هر یک از  
آنها برای عظمت  
فیلمی کافی  
است



لژ در بست!  
مشری - خانم من يك لژ در بست  
میخواهم كه جای دوازده نفر داشته  
باشد.

بلیط فروش - آقا لژهای ما شش  
نفری بیشتر نیست، ممکن است دو لژ  
را که خالی است شما بگیرید.  
مشری - نمیشود خانم. ممکن نیست  
ما میخواهیم همه دورهم آزاد بنشینیم.  
بلیط فروش - در این صورت چون  
هیچ سینمایی چنین لژی ندارد باید از  
سینما رفتن صرفنظر فرمائید.  
- پس کجا برویم که يك لژ در بست  
بهمه ما بدهند؟  
- تشریف ببرید به حمام!

در کلاس درس حقوق!  
استاد اقتصاد سیاسی پس از اینکه  
درس خود را درباره سرمایه و استفاده



دزد - زود باش. ده تا اسکناس ۵ تومانی  
بده بمن..  
بلیط فروش - پنج تومانی تمام شده فقط  
(بالکن) داریم!

از آن تمام کرد، از آقای «قاف» که یکی  
از شاگردان کلاس مزبور میباشد، پرسید  
ممکن است شما مثالی در خصوص بکار  
بردن سرمایه های بی بهره بزنید؟  
«قاف» کمی فکر کرد و با تبسم  
شیطنت آمیزی گفت - موقعیکه برادری  
با پول خود خواهرش را بدیدن يك فیلم  
فارسی ببرد!

صدای آواز!

در مجلس جشنی يك آقای خیلی  
متمول و محترم به خانم دلکش گفت: من  
تعریف صدای شما را شنیده ام و آنقدر  
دوست دارم که حاضریم مبلغ هزار تومان  
بدهم و صدای شما را بشنوم.  
دلکش از اینکه مشتری خر پولی  
پیدا کرده بود خیلی ذوق کرد و گفت:  
- بنده حاضریم، هر وقت بفرمائید.  
آقای متمول جواب داد: اما  
متأسفانه گوش من کراست!

باده نوشی!

بقای با تفاق یکی از دوستان دیرینش

مضحك قلمی!

در هرق فروشی مشغول می نوشتن بودند.  
بقای پس از اوشیدن چند کیلاس از  
نوشیدن امتناع ورزید، رفیقش متعجب  
شد و گفت: چطور؟ این اولین دفعه  
است که من عرق ریختم و تو نخوردی.  
بقای - بله نمیتوانم بخورم.  
- يك کیلاس دیگر ..  
- جان خودت ممکن نیست خطرناک  
است.

- آخر، چرا، کسالت داری؟  
بقای - نه چیزیم نیست، منتها  
امروز خانه ام را عوض کرده ام و هنوز برای  
منزل جدید در سمت عادت نکرده ام!

بوسیله بست!

یکی از هنر پیشگان برای دیدن یکی  
از دوستانش با عجله بمنزلش رفت دختر  
صاحبخانه پیش دوید و گفت: تمنا میکنم  
آهسته صحبت کنید، زیرا مادرم چند  
ساعت پیش زائیده و اکنون استراحت  
کرده است.

- عجب، ولی من شنیده بودم که  
پدرت دو سال است که بمسافرت رفته و  
ابدأ بشهر نیامده است!

دختر صاحبخانه: تعجب ندارد،  
زیرا او مرتباً برای مادرم کاهدمینوشت!

زناشویی و نتایج آن!

در یکی از مجالس شب نشینی در  
(لوس آنجلس) اخیراً مذاکره ای میان  
ستارگان سینما و (لومی برومفیلد) نویسنده  
معروف آمریکایی درباره زناشویی صورت  
گرفت. نویسنده میگفت: من عقیده دارم  
که زناشویی دوم يك زناشویی بی سرو  
صدا و آمیخته بخوشبختی است زیرا چه  
زن و چه مرد از زناشویی اول خود  
تجربیات و اطلاعات کامل بدست



کار کردن به هنر پیشه - البته خیلی  
کناک خوردی و درد کشیدی اما در عوض  
این قسمت فیلم کاملاً طبیعی خواهد شد!

آورده اند.  
یکی از هنر پیشگان شاه های خود  
را بالا انداخته جواب داد:  
- اگر مرد یا زن از زناشویی اول  
تجربه اندوخته باشند دیگر زناشویی  
دوم اقدام نمیکنند ..!

در امتحان پزشکی!

یکی دیگر از نویسندگان این  
مجله جناب آقای (ر- زابن!) میباشد که  
در دانشکده طب تشریف دارند و از  
امتحانات اخیر خود چنین تعریف می نماید  
که روزی استاد از من پرسید: برای  
این که مریض عرق کنده دواهایی تجویز  
میکنید؟ هر دوا می که میداستم شرح دادم  
استاد دوباره پرسید: اگر کلیه این دواها  
مفید نشده خواهد کرد؟ من که از عرق  
خیس شده بودم جواب دادم: مریض را  
برای امتحان دادن خدمت شما میفرستم!



آقای نزدیک بین به زنش: - عزیزم  
واقعاً این فیلمهای برجسته خیلی خوب  
ساخته میشود مثل اینکه من آسیای بادی  
روی برده را در يك قدمی خود می بینم!

مضرات سینما!

چند هفته پیش در سینما پارك فیلم  
«تطیلی از دست رفته» را که در آن  
مضرات و خطرات استعمال نوشابه های  
الکلی نشان داده میشد، نمایش میدادند.  
زندگی هنر پیشه استودیو دیانا فیلم که  
دوستانش از دست مشروب خوردن او  
دل پری دارند بدیدن این فیلم رفته بود  
وقتی از سینما بازگشت یکی از دوستانش  
گفت: دیگر من این کار را نخواهم کرد  
برای من دیگر این آخرین دفعه بود که  
این کار را کردم. مطمئن باش که دیگر  
این موضوع ابلهانه تکرار نخواهد شد.  
دوستش که خیلی از این موضوع خوشحال  
شده بود گفت: ها، دیدی گفتم دیگر این  
کار را نمیتوانی یعنی مشروب نیخوری!  
زندگی - نه دیگر سینما رفتن را  
ترك کردم!

## هو گامبو

(بقیه از صفحه ۹)

در تمام مدت فیلمبرداری این صحنه خطرناک تنها کسی که از همه خونسردتر بود، شخص کلارک کیبل بود. عجیب ترین و مهیج ترین صحنه فیلم «هو گامبو» که تاکنون نظیرش دیده نشده صحنه ایست که در آن تعداد زیادی گوریل های عظیم الجثه و خونخوار به نریشگان فیلم حمله میکنند. وقتی منشی هیئت یکپایانی مترو در هالیوود تلگراف زد که «صحنه گوریل ها پایان یافت» تمام رؤسای کمپانی نفسی براحتی کشیدند. (با کیما کانوت) بزرگترین متخصص رام کردن حیوانات در دنیا توسط جان فورد و سام زیمبالیست مامور شده بود که قبلا بمعل سکونت گوریل ها برود و مسیر حرکت آنها را معین کند تا در موقع مناسب از آنها فیلمبرداری شود. موقعی که جان فورد داشت در افریقای شرقی انگلیس بعضی از صحنه ها را فیلمبرداری میکرد، (با کیما کانوت) با هدیه ای شکارچی بومی و رام کننده حیوانات در قسمت مستعمرات استوایی فرانسه بتفحص پرداخت. روز ۱۷ ژانویه دو نفر بومی خبر آوردند که در نقطه ایوهی از جنگل در حدود دوازده گوریل بزرگ را دیده اند که مشغول گردش بوده اند. بلافاصله عده ای در محلی بازو و سبع یک شبکه های بلند آهنی برپا کردند و آنها بصورت قفسی بزرگ در آوردند و در حدود بیست بومی دیگر مامور شدند گوریل ها را بسوی این قفس برانند چهار دور بین فیلمبرداری نیز در چهار گوشه قفس بزرگ تعبیه گردید که بطور مداوم از صحنه فیلمبرداری نمایند تا اگر کار یکی از آنها خوب از آب در نیامد از فیلم دیگری استفاده کنند. تحقیقات بعدی نشان داد که تعداد حقیقی گوریل ها چهارده عدد میباشد و شامل دو خانواده کامل است. بهترین طریقه ای که میشد بوسیله آن گوریل ها را بدرون قفس راند، ایجاد سروصدای زیاد بود لذا عده ای از بومیان با طبلهای مخصوص صدای زیادی بلند کردند و بقیه نیز با انفجار دینامیت و شلیک گلوله در گوریل ها وحشت تولید نمودند. این صدا ها در عقب و دو طرف مسیر گوریل ها ایجاد شد و آنها فقط بگرا فرار داشتند و آنها بسوی قفس منتهی میشد. مدت دو هفته گوریل ها در این قفس بزرگ نگهداری شدند و پذیرایی شاهانه ای و گرمی از آنها بعمل آمد ولی یک ماده گوریل در اثر گزش مار کشته شد و یکی دیگر از آنها که بسوی فیلمبرداری حمله کرده بود، با شلیک تفنگ بقتل رسید. هنگامی که تهیه صحنه گوریل ها پایان رسید، آنها را در یک گوشه قفس با خوراکی مشغول کردند

## حقه های فیلم

(بقیه از صفحه ۱۴)

اوست اصل قضیه اینست که در عکاسی این عکس را در یک جلسه ولی در فیلمبرداری بوسیله دو فیلم جدا گانه بدست می آورند. در وهله اول از دست او فیلمبرداری شده (البته از فاصله خیلی نزدیک) و بعد سابورا در مسافت بمیدتری از دور بین قرار داده و این بار یک عکس هم از او گرفته اند و انطباق این تصویر رو بهم، تصویری بوجود آورده که نشان میدهد غول مشغول گفتگو با سابورا است در حالیکه اختلاف هیکل آنها مانند نسبت کاه به کوه است. در صحنه ای که غول بصورت دود از بطری خارج شده و بعد بهمان وسیله داخل بطری میشود، بر اساس حقه صحنه فوق الذکر تهیه شده بود یعنی یکبار از بطری در مسافت نزدیک فیلم برداری کرده و بعد کسی که در ل غول را بازی میکرد، در فاصله معینی ایستاده و از انطباق این دو تصویر بروی هم صحنه «غول در بطری» بدست آمد. موقعیکه غول میخواست داخل بطری شود، عمل فیلمبرداری بطور طبیعی انجام گرفته بود ولی موقع چاپ فیلم حرکت را بطور واژگون قرار دادند یعنی این قسمت را سر و ته به بقیه قسمتها چسبانیدند و در نتیجه تماشاچی تصور میکرد که غول با هیکل عظیم خود داخل بطری میشود. دودی هم که از بطری خارج شده و یا داخل آن میشد، بوسیله احتراق مواد شیمیایی معینی بدست آمده بود. این نکته را هم بدنیست بدانید که دست غول موقعی که بطور جدا گانه نشان داده میشد از مواد پلاستیکی ساخته شده و وزن آن هفت تن بود!

حقه های فیلم «دزد بغداد» از قدیمی-

ترین حقه هائی است که در فیلمها بکار رفته و چنانچه فیلمبرداران ایرانی کمی بیشتر پول خرج کرده و یک ذره بیشتر ذوق بروزد دهند، خواهند توانست با آسانی شبیه آنها را بسازند.

ودری را که در گوشه دیگر بود باز نمودند و سپس بمجله سوار اتومبیلها شده و از آن منطقه دور گردیدند. موقعی که گوریل ها بخود آمدند آنها مسافت چندین میل را پیموده بودند.

بدین طریق فیلمی بوجود آمد که هنوز نظیر آن درست نشده و همانطور که گفته شد بواسطه زحمات و اشکالاتی که در راه تهیه آن وجود داشت، شاید سالیان دراز دیگر کسی بفکر تهیه چنین فیلمی نیفتد.

## شخصیت مهال از مهر

(بقیه از صفحه ۲)

می آمدند (تروکاژ) هائی که مهلیس در ابتدای کار خود مورد استفاده قرار میداد عبارت بود از تروکاژ های تانتر و (موزیک هال) بزودی وی در اثر تصادفی تروکاژ سینمایی را کشف نموده و آنها مورد استفاده قرار داد.

مهلیس قریب سه هزار فیلم کوتاه تهیه نمود که امروز مقدار زیادی از آن از بین رفته و چند تائی هم که وجود دارد مثل تابلوهای لئوناردو داونچی و رافائل که در موزه ها نگهداری میشود از طرف موزه های سینمایی و (سینماتک) ها حفظ میشود. مهلیس بزودی قریبانی کاری که خود آنها را تعمیم داد گردید، فیلم های او در آمریکا موفقیت فراوانی داشت ولی بجای آنکه کپی های متعددی باو سفارش دهند، یک کپی فیلم از او خریداری کرده و ادیسون نا جوان مردانه از روی آن کپی های متعددی چاپ کرده در سالن های سینمای آنروز آمریکا که (لیکل اودمون) نامیده میشد نمایش میدادند. مهلیس بزودی ورشکست شده ناپدید گردید. در اواخر عمر ویرا در حالی یافتند که در ایستگاه راه آن مونپارناس در پاریس دکان آب نبات فروشی باز کرده بود. انجمن روزنامه نگاران پاریس شب نشینی بنفع وی داده و در آمد آنها باو دادند، مهلیس توانست چند سال آخر عمرش را در یکی از آسایشگاههای اطراف پاریس به وضع بهتری زندگی کند. اگر برادران لومیر بدران اختراع سینما هستند، مهلیس بدون شك پدر میزانسن فیلم است اوست که گرامر و قواعد بدوی میزانسن فیلم را تدوین کرده مهلیس چون متخصص شعبده بازی بود این فن را وارد سینما کرد بدین طریق از (تروکاژ) که یکی از وسایل بیان فیلم است استفاده نمود. بزرگترین عیب مهلیس سرسختی او بود که در کارش تحول ایجاد نمیکرد و چنانچه شرح خواهیم داد در اثر توسعه تجارت فیلم و ایجاد دو مؤسسه بزرگ (گومون) و (پاته) کاملاً خرد شده و از بین رفت. (انتهای)

یک اثر مشهور از یک نویسنده بزرگ

## مسابقه

بقلم: جک لندن

ترجمه: الک

از کتابخانه های معتبر ایتیاغ فرمائید

# آیا این ستاره دلفریب را می‌شناسید؟



از هنگام نمایش اولین فیلمش هر ساله از طرف کلیه مجلات تهران محبوب ترین ستاره سال معرفی شده و فیلمهایش رکورد فروش را ما بین کلیه فیلمها شکسته اند و خودش نیز در تمام دنیا شهرت زیادی دارد و از هر بچه ای هم که پرسید نام آواز معروف او را که اخیراً ما بین زیگولوهای حاشیه لاله زار رواج پیدا کرده است میداند - شما خواننده عزیز نیز مسلماً او را می‌شناسید و علاقه خاصی نیز باو دارید در هر صورت نامش را با نام دو فیلمش روی یکطرف کاغذ نوشته و همراه دوریال تمبر بدفتر مجله «دائرة مسابقات» ارسال دارید تا ما نیز بحکم قرعه بکش نفر شش جایزه یکماهه مجله تقدیم نمایم.

پاسخ معلومات سینمایی شماره قبل  
 ۱- آلفرد هیچکاک - ۲ - هدی لامار - جیمز استوارت - جودی کارلاند  
 ۳- ۱۹۲۴-۴- وسط ظهر - گروهان یورک ۵- ویتوریو کاسمان

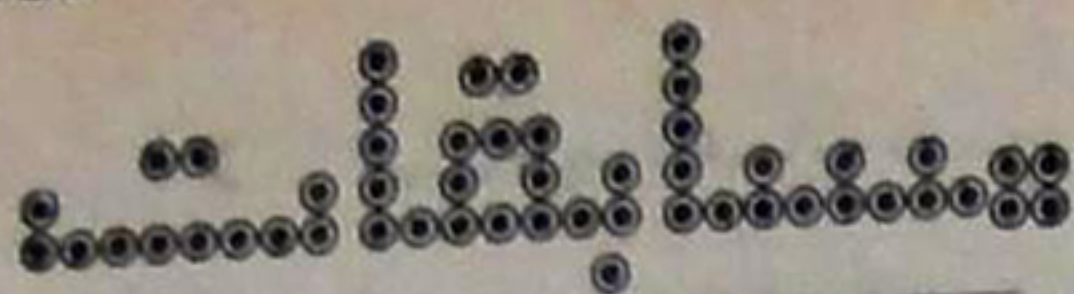
معلومات سینمایی خود را بیازمائید  
 ۱- دو خواهر هنرمندی را که دوپهرفته ۳ جایزه اسکار گرفته اند نام ببرید.

۲- کارگردان فیلم «صغره مرک» چه نام داشت؟

۳- برت لنکستر در چه سالی متولد شده؟

۴- در فیلم «تسخیر نا پذیر» کدام هنر پیشگان شرکت داشتند؟

۵- همبازی (ویویان لی) در فیلم «برباد رفته» چه نام داشت؟



## صنعت سینمای کدام کشور را می‌پسندید و بچه دلیل؟

پاسخ‌های رسیده بنوبت چاپ خواهد شد و مدت این مسابقه دوازده شماره است

جواب هشتم  
 ((امریکا))

در حال کنونی صنعت سینمای امریکا از همه جلوتر بوده و از قدیم هم بوده است برای اینکه اصل صنعت فیلمبرداری دنیا از هالیوود سرچشمه گرفته است و کردارندگان آنجا غیر از فیلمهای تجارتمندی فیلمهای خوبی هم بیازارهای جهان میفرستند صرفنظر از بعضی فیلمهای امریکائی میتوان در بین آنها فیلمهای متعدد خوبی پیدا کرد که با نشان دادن آنها روح انسانرا بشکایو درمیآورد بنده برای این صنعت فیلمبرداری امریکارامی پسندم که همه گونه فیلمی در آنجا تهیه میشود و حالاکاری ندارم بعضی از آنها که خوب نیست در هالیوود فیلمهایی میسازند که در کشورهای دیگر مشکل و غیر ممکن است و اگر بحساب دقیق بفیلمهای خوب بنگریم همه مال کشور امریکاست و یکی دیگر اینکه در کشورهای دیگر فیلمهایی تهیه می کنند که مخصوص همان کشور است و طور دیگر نمیتوانند درست کنند مثلاً در کشورهای غیر از امریکا فیلم دسترن خوب نمیتوانند تهیه کنند در حالیکه هالیوود از عهد همه گونه فیلمی برمیآید و از اول بنیاد فیلمبرداری مشهور بوده است و جای خود را در قلوب مردم دنیا باز کرده است. از فیلمهای خوب هالیوود میتوان (طلسم شده)، (گودال مار) و (مکانی در آفتاب) را اسم برد.

جهانگیر علی محمدی

آقای حسن شهریور مقدم

۱- آن عکسهای کلاز پستانی فعلاً جای خود را به عکسهای بزرگتری داده اند  
 ۲- علت نیایش فیلمهای عربی کذائی «ا» در سینما رویال اینست که در حال حاضر خود سینما فیلمی وارد نکرده و مجبور است از سینماهای دیگر قرض کند - هر وقت هواخواهان استیو کاران زیاد شد عکس او را روی جلد بچاپ می‌رسانیم - تاکنون که هیچ فیلم ایرانی و ادرا امریکائی نشان نداده اند و شاید تاده با نژده سال دیگر نیز نشان ندهند  
 آقای هوانس تقاشیان  
 ۱- مجله مذکور فعلاً منتشر نمیشود - از دور رس دی تاکنون ۷ فیلم در تهران نشان داده اند

برندگان مسابقه (آیا این هنر پیشه معروف را می‌شناسید) (شماره ۴۴)

- ۱ - بانوسمین دخت فرزاد (تهران)
- ۲ - آقای احمد پور والی (آبادان)
- ۳ - منوچهر چهارازی (تهران)
- ۴ - اوانس ها کوپیان (تبریز)
- ۵ - شومیل جمالی (تهران)
- ۶ - دوشیزه م - بهروزی (رضایه)

جواب صحیح (ویر جینیامایو)

### از صندوق پست ما

(بقیه از صفحه ۲۴)

آقای پرویز خیر کار

۱- برای ورود به هنرستان هنر - پیشگی گواهینامه سیکل اول متوسطه لازم است ۲- از اینکه اسم شما اشتباه در مجله چاپ شده بود بسیار پوزش میطلبیم

آقای علیشاه بخشنده (لالی)

۱- علت تعطیل شدن مجله های هنری ایران عدم استقبال مردم از آنهاست ۲- هیکل هنر پیشه البته در فیلم مؤثر است ولی تاچه هیکلی باشد ۳۱۲ - صدای هواپیما و اتومبیل و وسائل ماشینی دیگر را جداگانه ضبط کرده و سپس روی نواد اصلی فیلم چاپ میکنند.

آقای بهمن نیکزاد

عکس اسلی کارون رقاصه فیلم بیک امریکائی در پاریس در شماره ۱۳ صفحه ۲۷ چاپ کردیم ولی در فیلم «در شهر» وی را نداشت بلکه ورا لن نقش رقاصه را بازی می کرد.

دوشیزه گیتی - ع

۱- تاکنون چند بار عکس هنر پیشگان مرد روی جلد چاپ شده و مورد اعتراض خوانندگان قرار گرفته است ولی برای خاطر دل شما و سایر اجناس لطیف در یکی دو شماره دیگر عکسی از یک مرد هنر پیشه روی جلد چاپ خواهیم کرد ۲- از سیلوانا مانگانو فقط فیلم موسولینوی را - زن در تهران آماده نمایش است ۳- هنر پیشگان فیلم «شعله عرب» جف چندار و مورین اوهارا بودند.

## شما که میخواستید هنر پیشه سینما بشوید...

از موقعیکه اولین شماره مجله ستاره سینما شروع به انتشار کرد، عده کثیری از خوانندگان عزیز چه کتباً و چه شفاهاً از ما تقاضا کردند برای آنها شروع به اقدامات نموده و کاری کنیم که آنها وارد استودیوهای ایرانی شوند و در فیلمهای فارسی شرکت کنند و از آنجائیکه این تقاضا روز بروز زیاد و حاد تر میشد لذا بنا بتصویب هیئت تحریریه قرار شد از این شماره نام و مشخصات و عکس کسانی را که مایل هستند در استودیوهای تهران استخدام شوند، در مجله بچاپ برسانیم تا چنانچه استودیوها مایل به استخدام هنرپیشه باشند، از میان این داوطلبین اشخاصی را انتخاب نمایند. لذا از آن دسته خوانندگان محترم که شور هنر پیشگی و شرکت در فیلم بسر دارند، درخواست می شود چنانچه مایل باشند، مدارک زیر را در تهران شخصاً با اداره مجله آورده و ساکنین شهرستانها نیز بوسیله پست برای ما ارسال دارند:

- ۱- دو قطعه عکس کارت پستالی ۴- یک ورقه رونوشت شناسنامه ۳- میزان تحصیلات ۴- اندازه قد - وزن - آدرس منزل - هنرهای مختلفه ۵- مبلغ یکصد ریال هزینه چاپ کلیشه در مجله. در هر شماره نام و مشخصات عده ای از علاقمندان بنوبت درج خواهد شد و البته استودیوها با مراجعه باین لیست هنر پیشگان مورد نظر خود را انتخاب خواهند کرد ولی باید متذکر شد که اداره مجله در قبال عدم انتخاب آنها از طرف استودیوها مسئولیتی به عهده نمیگیرد. این ابتکار تنها کمکی است که مجله ستاره سینما میتواند در باره علاقمندان به هنر پیشگی انجام دهد و از همین امروز منتظر رسیدن جوابهای شما هستیم.

### من داوطلب هنر پیشگی در

### استودیوهای ایران هستم



نام - علی  
نام خانوادگی - مهدیزاده نادری  
اندازه قد - ۱۷۵ سانتیمتر  
وزن - ۶۷ کیلوگرم  
سن - ۲۴ سال  
تحصیلات - دیپلم  
هنر ها - دارای استعداد و سابقه هنری  
آدرس - تهران چهارراه عزیزخان فروشگاه کولاک

«مامی وان دوران» نیز تا اندازه ای توانسته است جای خود را محکم کند و از سقوط در ورطه گمنامی رهایی یابد ولی همانطور که گفته شد فقط «میرنا هانسن» است که از میان ۷۸ دختر که هر کدام آیتی از حسن و زیبایی بودند، موفق ورود در استودیوهای هالیوود گردید. البته بهمان دلیل که در سطور بالا ذکر گردید یعنی وی بهمان اندازه که زیباست بهمان مقدار نیز استعداد هنر پیشگی دارد و بوسیله همین استعداد از نردبان ترقی بالا می رود. روی سرفته هالیوود جای است که در آن فقط زیبایی و استعداد حق دخول دارند و هر کسی که از این دو موهبت برک و مهم بهره مند باشد، میتواند امیدوار گردد که روزی روزگاری در سلك ستارگان مشهور دنیا در خواهد آمد.

تمام ستارگان جدید خود را از میان این ملکه های زیبایی انتخاب میکرد ولی فعلاً این نقشه را تغییر داده و ب فکر دیگری افتاده است.

در سال ۱۹۵۳ در حدود ۷۸ دختر زیبا به هالیوود روی آوردند که از میان آنها فقط ۱۱ نفر توانستند قرارداد بدست آورند و از این ۱۱ نفر تنها دو نفر موفق شدند در هالیوود ماندگار شوند که یکی از آنها «میرنا هانسن» و دیگری «مامی وان دوران» است. «میرنا هانسن» از ستارگان زیبا و خوش آتیه ایست که کیبانی یونیورسال خیلی باو علاقه دارد و تاکنون در فیلمهای مهمی چون «نقاب ارغوانی» «باتونی کرتیس» و «فرانسیس در نیروی دریائی» بسا دونالد اوکانور همبازی بوده است.

### چرا ملکه های زیبایی

(بقیه از صفحه ۶)

کننده ستارگان زیبا معرفی شده است، فوراً او را طر فرادادی با استخدام خود در آورد و تبلیغ درباره او را شروع کرد. همه حدس میزدند که بزودی وی در رأس ستارگان آن کیبانی قرار گیرد و بشهرت و محبوبیت برسد. «گریستیان مارتل» حتی در چند فیلم از جمله «یانکی پاشا» در کنار هنرپیشگان معروفی چون جف-چندلر و رونداقلینک ظاهر شد و حدس مردم داشت صورت تحقق بخود میگرفت که یکمرتبه خبر رسید کیبانی یونیورسال قرارداد ویرا ملقی کرده و او را بفرانسه دعوت داده است. کیبانی یونیورسال خیلی باو و امثال او امیدوار بود و تقریباً

# باغ گناه GARDEN OF EVIL

بازیکنان: گاری کوپر (هو کر) - سوزان هیوارد (لی فولر) - ریچارد ویدمارک (فیسک) - هوف مارلو (جان فولر) - کامرون میچل (لوک دیلی) - تهیه کننده: چارلز براکت - کارگردان: هنری هاتاوی - محصول تمام رنگی و سینما سکوپ ۱۹۵۴ کمپانی فوکس قرن بیستم

در یکی از روزهای گرم سال ۱۸۴۹ کشتی کوچکی که قرار بود از راه رودخانه خود را با ایالت کالیفرنیا برساند، در نزدیکی یک دهکده مکزیک بظاظر شکستن یکی از پروانه‌هایش مجبور به توقف شد و عده‌ای از مسافران برای رفع خستگی با قایق بساحل پیاده شده و برخی هم در کشتی ماندند. یکی از قایق‌ها حامل کاپیتان کشتی و سه نفر دیگر بود. یکی از این سه تن «هو کر» بود. قد بلند، چهره بیحالت و خونسرد و طرز سخن گفتن وی حاکی از روح آرام و مصمم وی بود و نشان میداد که برای تحکم بردیگران آفریده شده است. وقتی که قایق به ساحل رسید و آن سه نفر پیاده شدند هو کر از کاپیتان پرسید: اینجا کجاست؟

ناخدا بلافاصله جواب داد: «بومرتو میگل» نفر دوم «فیسک» نام داشت که یک قمار باز حرفه‌ای محسوب میشد و از هو کر جوانتر بود لباس شیک و حرکات او نشان میداد که در قمارشانس زیادی ندارد ولی این دلیل نمیشد که وی با هوش و زیرک نباشد. وقتی که دهکده آرام را دید از کاپیتان پرسید: مگر کسی در این خرابه شده سکونت ندارد؟

کاپیتان گفت: فعلا همه خوابیده اند زیرا بعد از ظهر هادراثر هوای گرم کسی تحمل بیدار ماندن را ندارد.

«لوک دیلی» نفر سومی بود که با اتفاق آنها از قایق پیاده شد. با آنکه چهره‌ای جوان و کودکانه داشت، معینا آثار خبیات و سنگدلی در آن بخوبی خوانده میشد. وی نیز بنوبه خود پرسید: اما ما بایستی سه هفته در این نقطه کثیف بمانیم؟

کاپیتان شانه‌هایش را بالا انداخت و گفت: معلوم نیست، شاید هم بیشتر طول بکشد سپس از آنها دور شد و بسوی تأسیسات بندری رفت. فیسک نگاهی با طرف انداخت و گفت: الان هر حرامزاده‌ای در کالیفرنیا خروار خروار طلا بدست می‌آورد و من به شانس باید در این بیغوله جهنم آسا بی یک کیلاس مشروب بگردم. راستی «هو کر» من در کشتی با همه آشنا بودم بجز تو، تنها چیزی که درباره تو میدانم اینست که نامت هو کر است.

هو کر بیپ خود را روشن کرد و گفت: درست فهمیدی!

فیسک با سر به لوک دیلی که دور میشد،

اشاره کرد و گفت: این پسره میگفت که قبلا ترا در تکراس دیده‌ولی درست نمیداندر کدام نقطه... اما راستی چرا من این سئوالات را از تو میکنم؟ اگر کسی تا کنون توانسته باشد از سنک خارا خون در آورد، میتواند از تو هم یک کلمه حرف حسابی بیرون بکشد.

هو کر بخود اجازه داد که ایخند کوچکی بزند. این ایخند برا- فیسک افتخار بزرگی بود. چند دقیقه بعد هر دو به میکه کوچکی رسیدند که عده‌ای مکزیک بشت بار آن جمع شده و مشغول گفتگو بودند. هو کر و فیسک وارد قسمت خصوصی میکه شده و پشت میزی قرار گرفتند. چون در آنجا امریکایی کم بود لذا مکزیک‌ها چند دقیقه آنها را برانداز کردند و سپس بکار خود مشغول شدند ولی «ویسنت ماداریا گاک» در حالی که به آواز دخترک رقاصه‌ای گوش میداد، از زیر چشم آنها را میباید. هو کر پس از دستور دادن مشروب متوجه شد که فیسک از جیب خود یک دسته ورق بیرون آورد. فیسک گفت: هو کر، با اینکه مدتی است دست بورق زده‌ام، معینا مجبورم در این دوسه هفته‌ای که اینجا هستیم جیب ترا خالی کنم.

هو کر گفت: ولی مواظب باش بکاهدان نرنی زیرا جیب من مثل روح کودکان پاک و بی آرایش است!

در اینوقت یکمرد مکزیک‌خواست دخترک رقاصه را در آغوش کشد ولی «ویسنت» از جا بلند شد و با یک اردکی جانانه وی را از میکه بیرون انداخت و

در همین لحظه

لوک دیلی

وارد میکه

شد و میخواست

با ویسنت

کلاویز شود

اما هو کر

بدون اینکه

سر خود را

بلند کند، با

لحن تحکم

آمیزی گفت:

بنشین!

دیلی توانست در مقابل این لحن مصمم مقاومت کند و ناچار پشت میز قرار گرفت. فیسک و رفقا را بر زد و بعد باز بر دستی خاصی خواست بی‌بی کشی ترا از میان آنها بیرون آورد اما این سار مهارت او کارگر نیفتاد و بجای آن بی‌بی دل بیرون آمد و فیسک زیر لب گفت: بی‌بی دل، بی‌بی قرمز... در حقیقت یکبار دیگر سر نوشت کار خود را کرد و بشمار بی‌بی قرمز بصورت «اسی» فولر در آستانه میکه ظاهر شد. زلفان انبوه و سرخ رنگ، چهره سوخته و حرکات مردانه‌اش نشان میداد که وی زنی باتجربه و با اراده است «لی» لحظه‌ای مشتریان را برانداز کرد و سپس بسوی مکزیک‌ها رفت و بزبان اسپانیولی چیزی گفت و بیسنت با چشمان سرخ و از حدقه در آمده او را میباید. هو کر با خونسردی خاصی گفت: این زن شوهرش در معدن طلای «ورانداده» ای زخمی شده و برای نجات او عقب عده‌ای میگردد که بوی کیمک کنند و برای هر نفر هزار دلار میپردازد.

«لی» وقتی چشمش بآن سه امریکایی افتاد بشتاب خود را بآنها رسانید و بعجله گفت: من به مکزیک‌ها وعده دادم که هر نفر هزار دلار بدهم ولی اگر شما بن کیمک کنید این مبلغ را دو برابر خواهم کرد. بعد کیمه‌ای پرا زطلاروی میز انداخت و اضافه کرد: شوهرم اکنون در معدن در حال احتضار است و او هم مثل شما امریکایی است... اگر مبلغ کم است...

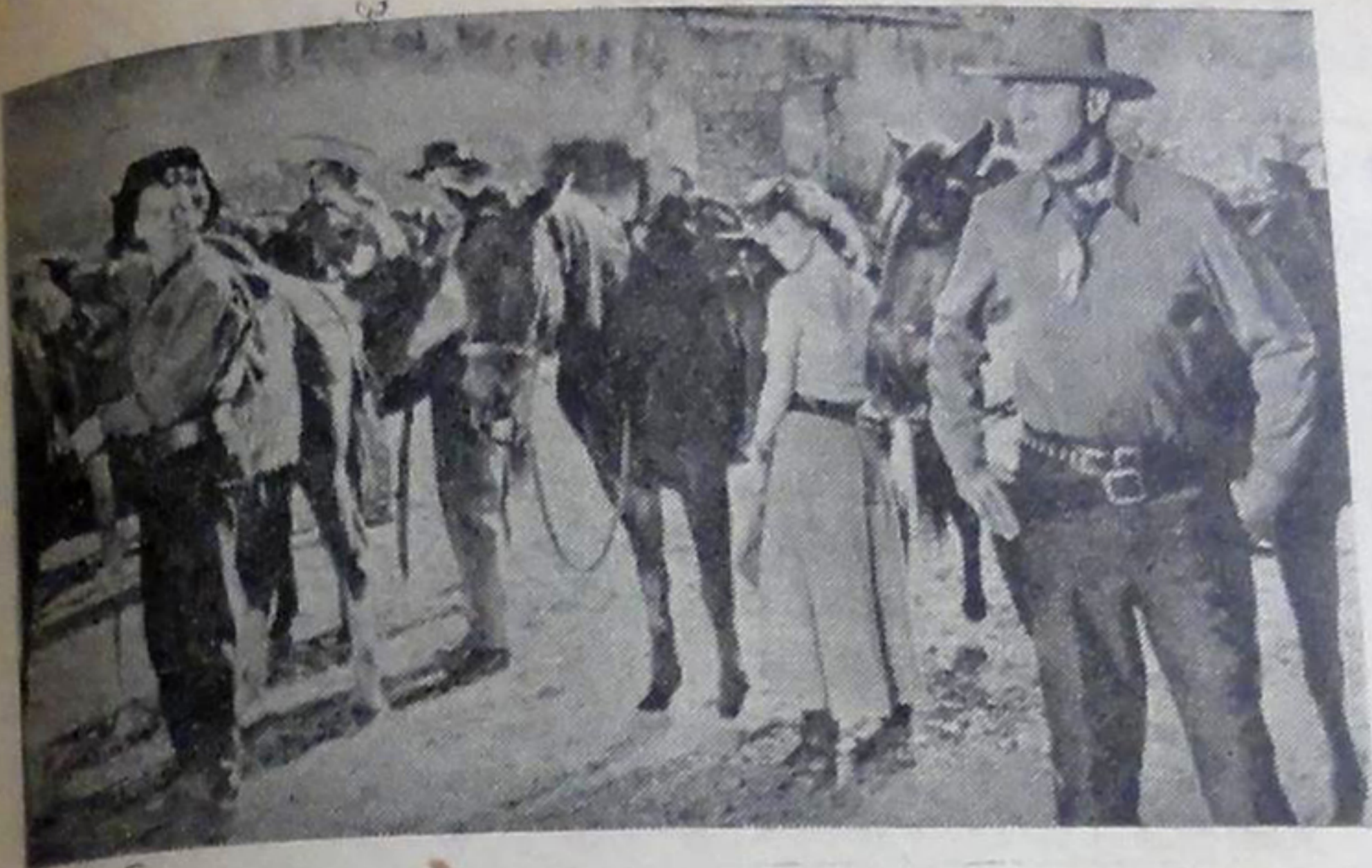
فیسک حرف او را قطع کرد و گفت: قیمت کافی است ولی چرا اینقدر آنرا



«لی» سه نفر امریکایی ماجراجور را در میکه استخدام کرد

— برای اینکه مجبورم او را بهر وسیله ای شده نجات دهم.  
ویسنت ودیلی مثل مسخوردگان او را مینگریستند ولی هو کر بدون اینکه او را نگاه کند مشغول شمارش طلاها شد. فیسک با سر بسکزیکیها اشاره کرد و پرسید: چرا هیچکدام از اینها بخاطر این پول هنگفت حاضر بهمراهی شما نشدند؟  
— برای اینکه از سرخ بوستان وحشت دارند بعد نگاهش را به ودیلی دوخت و گفت: اما مثل اینکه شما ترسی ندارید.  
دیلی با غرور خاصی اظهار داشت: هنوز چیزی یا کسی که من از آن بترسم وجود نیامده است.

در اینوقت ویسنت به زبان اسپانیولی چیزی به لی گفت که هو کر آنرا برای رفقاییش باینطریق ترجمه کرد: او میگوید که همراهی با «لی» کار احمقانه ایست اما نمیتواند از دوهزار دلار صرف نظر کند... ویسنت حق دارد منم قادر نیستم از این مبلغ چشم پیوهم... و در پی این گفته کیسه طلا را بجیب خود گذارد. لی روبه فیسک کرده و گفت: شما هم اگر با من بیایید مثل آنها دوهزار دلار بدست خواهید آورد.  
فیسک ودیلی باتکان دادن سر موافقت خود را اعلام داشتند و «لی» گفت: بسیار خوب یکساعت دیگر نزدیک دکان آهنگری منتظر شما هستم. بعد دست دیلی را گرفت و اضافه کرد: و حالا تو دنبال من بیا. وقتی لی ودیلی از میکده خارج شدند فیسک از هو کر پرسید: واقعاً میخواهی دنبال او بروی؟  
هو کر متفکرانه پکی به پیب خود زد و گفت: آری برای اینکه مردی در تله افتاده و در انتظار کمک ماست.  
فیسک فیلسوفانه لبخندی زد و گفت: آری هر مردی که این زن زیبا را به پیبند بطریقی در دام میافتد. او همیشه همان زن فتان و مکار است منتها گاهی اوقات نامش (حوا) بعد (دلیله) و سپس (سالومه) و حالا (لی فولر) است.  
هو کر آتش پیب خود را در جاسیگاری ریخت و گفت: متأسفانه من با هیچکدام از آنها آشنا نیستم!  
فیسک کیلاس خود را برداشت و پس از نوشیدن جرعه ای مشروب گفت: ولی حالا که با او آشنا شدی خیلی میل دارم به پیشم عکس العمل تو در مقابل او چیست؟  
— خودت را چه میگوئی؟  
— من هرگز در مردم بزرگی هلاقمند نشده ام. مدتهاست که در جستجوی تروت هستم و اکنون بجای رفتن کالیفرنسی و زحمت فراوان جانم را بخطر انداخته و



### هو کر، لی، فیسک، ویسنت ودیلی آماده حرکت شدند

دید لی بطرف رودخانه میروید بدنبال او رفت و مشاهده کرد که وی در کمال خشم و نفرت مشغول پاک کردن نشانه هائی است که ویسنت برای بساز کشتن خود بجای گذاشته است. وقتی لی چشمش به هو کر افتاد، طیانچه خود را از غلاف بیرون آورد و گفت: شماها هرگز نخواهید توانست بدون وجود من به معدن رفته و باز گردید و مطمئن باشید اگر من شمارا در این بیابان برهوت تنها بگذارم مرگتان حتمی است. شماها تصور کردید که من زن ساده و احمقی هستم و باور خواهم کرد که شما واقعاً برای نجات شوهرم اقدام باین مسافرت کرده اید اما باید یگویم که در اشتباه هستید و من از نقشه شما بخوبی اطلاع دارم.

هو کر با تمسخر گفت: بعقیده من وظیفه هر انسانی است که همنوع خود را از خطر نجات دهد مخصوصاً اینکه این همنوع در معدنی برای اطلاق بحال احتضار افتاده باشد!

لی فهمید که سر سختی با هو کر نتیجه ای نخواهد داشت لذا باخشم و غضب از او دور گردید و بسوی اردو رهسپار شد.  
روز بعد باز دیلی مصاحب لی بود و از نگاههایی که بعقب میانداخت، میشد حدس زد که ویرا از وجود هو کر و فیسک بر حذر میدارد. ساعات روز به راه پیمایی گذشت و مقداری که در بیابان اسب راندند کم کم غروب آفتاب فرارسید و آنها به دهکده متروکی نزدیک شدند. در حیات مغروب به ای مقداری خاکستر گرم و هیزم لیم سوخته وجود داشت که هنوز دود از آنها بلند میشد. بعضی دیدن این منظره چهره هو کر درهم رفت و چین های متعددی روی پیشانی او پیدا گردید و بهمراهانش گفت که این

معدنی را که فقط یک مرد محتضر در آن است تصاحب خواهم کرد و در ضمن دو هزار دلار هم بدست خواهم آورد.

هو کر پرسید: ویسنت چه فکر میکند؟

— او هم مثل دیلی قادر بفکر کردن لیست. شعورش را ندارد. اما من دارم من همیشه همه جا باتو هستم.

سپس از جا برخاست و از میکده خارج شد. هو کر دور شدن او را مینگریست اما معلوم نبود در مغز او چه افکاری خطور میکند.

\*\*\*

وقتی که همه آنها در نقطه معهود آماده مسافرت شدند، مردم دهکده دور آنها جمع شده و کشیش برای سلامتی آنها دعا میخواند.

هو کر نگاهی به وسایل مسافرت انداخت و چون دیده همه چیز مرتب و آماده است سرش را بعلاقت رضایت تکان داد و «لی» که این حرکت او را دید با تمسخر گفت: اجاله میدهید حرکت کنیم؟ هو کر چیزی نگفت و سوار اسبش شد. لی در جلوی همه حرکت میکرد و دیلی بهلوی او اسب میراند. فیسک و هو کر و سپس ویسنت در پشت سر آندو برای افتادند. مسیر عبور آنها از میان بیابان خشک و لم بزریعی میگذشت که هیچگونه علامت جاده در آن دیده نمیشد. هو کر زیر لب به فیسک گفت: ویسنت دارد مسیر حرکت را نشانه گذاری میکند و تصور میکنم که وی میخواهد بعداً به معدن برود و آنجا را تصاحب کند.

فیسک لبخندی زد و گفت: بر خلاف تصور من، مثل اینکه ویسنت هم قادر بفکر کردن است!

هنگام غروب، این قافله کوچک در کنار رودخانه اردو زدند و موقعیکه هو کر

خاکستر گرم بقایای جشنی است که سرخ بوستان گرفته اند. شب گذشته قرص ماه کامل بوده و سرخ بوستان بسبب زمان سابق که سفید بوستان را قتل هام کرده و شب چهاردهم هر ماه را جشن می گرفتند در شب قبل نیز در آن حیاط مخروبه جشنی برپا کرده بودند. این ماه «ماه سفید بوستان» خوانده میشد و مخصوص جنک و خونریزی بود. لی که بسنغان او گوش میداد يك دفعه فریاد زد: این يك افسانه قدیمی است و پایه ای ندارد. تو میخواهی با این گفته ها ترس را بر دل این اشخاص راه دهی و آنها را مجبور به بازگشت کنی و تنها خودت به معدن طلا بروی ولی مطمئن باش که من فکر همه چیز را کرده ام هیچکدام از شما ها بدون وجود من قادر به بازگشت از این بیابان لم یزرع نیستید!

سپس با عصبانیت از آنها دور شد و قتیکه همه در کنار آتش دراز کشیدند تا استراحت کنند و بسنت بیدار ماند و پس از چند دقیقه از جا بلند شد و درون پیشه رفت. و قتیکه بر گشت و دوباره در روی کلیم خود دراز کشید، لی از جا برخاست و به نقطه ای از جنگل که و بسنت در آنجا علامت گذاری کرده بود رفت و دیلی نیز دزدکی همراه او برآه افتاد. لی تازه نشانه ها را پاک کرده بود که دیلی از عقب رسید و گفت: این سه نفری که همراه شما آمده اند فقط بخاطر پول است ولی من به پول و طلا اهمیتی نمیدهم بلکه مقصود دیگری دارم ..

و غفلتاً «لی» را در آغوش کشید لی که غافلگیر شده بود تا چند لحظه نتوانست دفاعی بکند اما بالاخره بر اعصاب خود فائق شده و یکدستش را آزاد کرد و سیلی محکمی بگوش دیلی نواخت و در همان لحظه فریادی از جگر بر کشید هو کر و

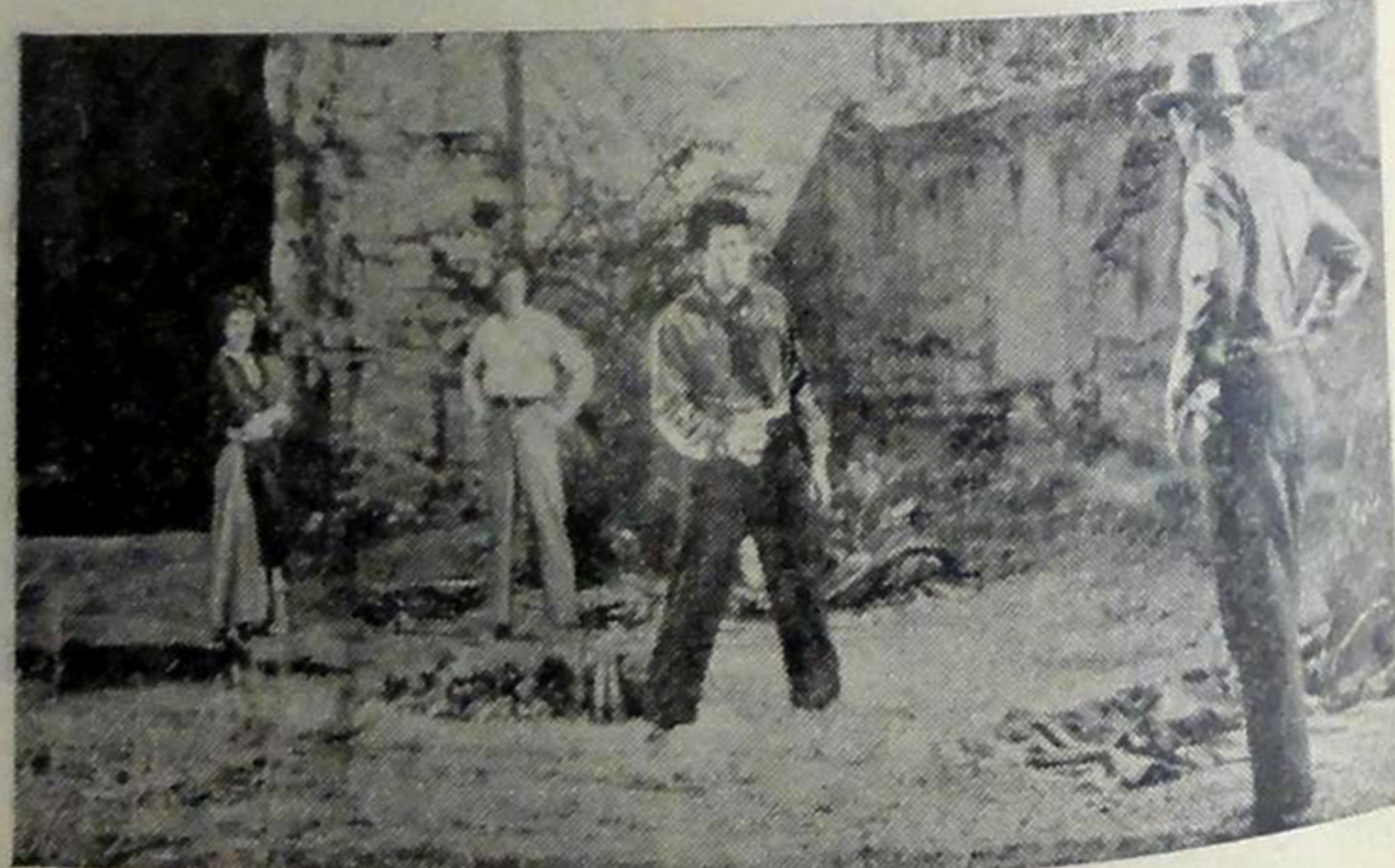
فیسك و و بسنت از خواب پریدند و میخواستند بکمك او بروند که دیدند دیلی با چهره خون آلود از پیشه باز میگرد و «لی» نیز بدنبال اوست هو کر با عصبانیت مختصری فریاد زد: برو بخواب.

دیلی که در اثر تحقیر لی و هو کر بشدت عصبانی شده بود، طبعاً چه اش را از غلاف بیرون کشید و در حالیکه بسوی سینه او قراول رفته بود هق هق گفت: خیال نکن از تو میترسم من مردانی از تو قوی تر را کشته ام فقط برای اینکسه تأمین معاش کرده باشم.

هو کر گفت: بخوبی اطلاع دارم که تا تو حال چند نفر محکوم فراری را از عقب سر هدف کلوله قرار داده ای که از فدیبه آنها استفاده کنی ولی این بار من ترا مجبور میکنم که مردی را از رو برو هدف قرار دهی.

يك لحظه زود گذر، آناربی تصمیمی و ترس بر چهره دیلی نمودار گردید و هو کر از همین لحظه کوتاه استفاده کرده و بالکد بزیر طبعاً چه دیلی زد و سپس با لگد دیگری او را روی زمین انداخت.

و قتیکه لی از آنها دور شد، هو کر به دیلی که در میان علقها افتاده بود نزدیک گردید و گفت: تو حماقت بزرگی کردی اما تصور نکن این مسئله فقط درباره تو صدق میکند. همه مادر زندگی مرتکب اشتباه و حماقت شده ایم. در کله لی فقط يك فکر وجود دارد و آن نجات شوهرش می باشد سعی کن این نکته را بفهمی. سپس به رختخواب خود رفت و دراز کشید. فیسك که تا این لحظه بی حرکت بس آنها مینگریست زیر لب گفت: هو کر دیدی بالاخره خود تو هم بدام افتادی! اکنون تو مجبور شدی از شرافت او دفاع کنی من ترا تحسین میکنم و تصور می نمایم که لی نیز از تو متشکر و ممنون است.



دیلی میخواست انتقام حقارت خود را از هو کر بگیرد ولی ...

ستاره سینما

هو کر در حالیکه چشماش را به تپه های دور دست تیره رنگ دوخته بود، جوابی نداد.

...

دور بعد آنها به قسمت صخره دار صحرا رسیدند. از اینجا دیگر کوهستان شروع میشد. در نقطه ای از دامنه کوه و بسنت دسته ای از گیاهان وحشی را دید که بهم گره زده اند لذا رویش را به هو کر کرد و گفت: این گیاهان گره زده پیامی از طرف سرخ بوستان قبیله «آپاچی» محسوب میشود و بمنزله اعلان جنک است.

و بسنت این جمله را بزبان اسپانیولی گفت ولی هو کر آنرا برای دیلی ترجمه نکرد. جاده ای که آنها مجبور به عبور از آن بودند بقدری تنگ و خطرناک بود که امکان داشت هر لحظه پای آنها لغزیده و بقعر دره پرتاب شوند. کم کم جاده مبدل به راهروی باریک و هولناکی در میان صخره های سر بفلک کشیده گردید. هنگام عصر آنها به محل مناسبتر و معیر بهین تری رسیدند و برای استراحت اطراق کردند. در این وقت لی به هو کر نزدیک شده و گفت: اگر امشب برای بیمانی ادامه دهیم فردا صبح در معدن خواهیم بود.

هو کر گفت: البته بشرطیکه اسپها نیز با ما هم عقیده باشند! تصور نمیکنم قبل از يك استراحت ممتد آنها بتوانند برای ادامه دهند. راستی اسم شوهر شما چیست؟

- «جان فولر» و شغلش مهندسی معدن است. مادر کالیفرنیا نقشه این معدن را از يك کشیش پیر بدست آوردیم. در اینجا قبلاً شهری وجود داشت ولی در اثر آتش فشانی همه چیز از بین رفت بجز معدن طلا و کلیسای کهنه.

پس از آتش فشانی دیگر کسی باین نقطه مراجعت نکرد زیرا وجود سرخ بوستان خونخوار مانع آنها بود.

بعد سکوت برقرار شد و چون هو کر دیگر سئوالی نداشت که از او بکنند از وی دور شد و «لی» بانگه تعیین آمیزی او را مینگریست.

...

بالاخره روز بعد، نزدیک صبح آنها به شهر متروک و معدن طلا رسیدند. همه جا را سکوتی غم انگیز و شوم فرا گرفته بود و قتیکه قافله کوچک به نزدیک معدن رسید، هو کر و دیگران مرد ریشداری را دیدند که روی زمین افتاده و در دست او تفنگی قرار دارد و در نزدیکی تفنگ جسد يك مار خطرناک بزرگ پهن شده است. لی از اسب بزیر جست و سر مرد را در دامن گرفت و فریاد زد: آه! هنوز

زنده است !  
 هو کر باخونسردی خاص به دیلی و فیسک و ویست دستور داد که چگونگی « فولر » را از زیر تیرک معدن که روی پایش افتاده و او راحت فشار فرار داده بود ، نجات دهند . وقتیکه کار آنها تمام شد هیکل بیپوش فولر را به کلبه خرابه ای در نزدیکی معدن انتقال دادند هو کر به فیسک دستور داد که لی را بیرون کلبه نگهدارد تا وی ویست پای شکسته فولر را در کلبه جا ببندازند . بالاخره پسای فولر وضع اصلیش را بدست آورد و تازه داشت بیپوش میآمد که لی وارد کلبه شد و با بی اعتنائی گفت : من اینجا هستم تو هم بزودی خوب خواهی شد .  
 فولر خنده وحشیانه ای کرد که از شنیدن آن پشت هو کر و فیسک بلرزه در آمد و سپس بخواب عمیقی فرو رفت و هو کر از کلبه خارج شد . فیسک در بیرون کلبه منتظر او بود و به هو کر گفت : دیلی باز دیوانگی به سرش زده و دنبال طلا معدن رفته است . من باو کوشرد کردم که چند روزی در این نقطه خواهیم ماند و احتیاجی نیست که همه طلاها را بکروزه بدزدد .  
 هو کر چیزی نگفت و بسوی کلیسای مغربه رفت و در کنار مدخل آن تیری پیدا کرد و همچنین از تپه های دور دست علامت دود را دید که بسوی آسمان بر میخیزد او بخوبی معنی این آثار و علامات را میدانست اما کوچکترین اثری از ترس و نگرانی روی چهره خونسردش نمودار نگردید و به کلبه مراجعت کرد . جان فولر از خواب بیدار شده و حالش بهتر بود . وقتیکه هو کر وارد کلبه شد فولر نگاهش به سراپای او انداخت و سپس با لحن نیشداری گفت : من هنوز نمی توانم باور کنم شما اینهمه راه خطرناک را بخاطر نجات من پیموده باشید . من بخوبی میدانم که در این مسافرت مقصود شما چیزی دیگری بوده و « لی » نیز اخلاقاً عوض شده است . لی بیجراکت ایستاده و با بهت و حیرت شوهرش را مینگریست . تنفر زشتی روی چهره فولر موج میزد . ادامه داد : لی ، من ترا دوست میدارم اما میدانم که تو هرگز باین عشق من وقتی نمیگذاری منظور تو منحصرأ طلاست و من در این راه فقط حکم بیل و کلنگی را دارم که تو میخواهی بوسیله آن به معدن طلا دست یابی . لی باخشم و نفرت فریاد زد : آری من طلا را طالب بودم امانه باین شکل ...

تو هم بعد از من بخاک سیاه خواهی نشست . اما زیاد هم بخاطر من فکر نکن . این تپه ها را می بینی ؟ در این تپه ها اکنون صدها سرخ پوست خونخوار کین کرده و مترصد حمله هستند . آنها مرا باین جهت نکشتند که فکر میکردند مرک تدریجی من در معدن ، موخس ترین نوع مرگهاست اما اکنون دیگر شماها نیز بامن هستید و آنها بزودی حمله عمومی خود را شروع کرده و همه را قتل عام خواهند کرد . دلم می خواهد این موضوع را بسا زبان خودت به « لی » بگوئی .  
 اما وقتیکه هو کر از کلبه خارج شد به لی گفت : هوای گرم ، تنهایی و شکستگی پا و کسالت شوهر شمارا از حال طبیعی خارج کرده است و حرف های پرت و پلامیزند لی گفت : اشتباه میکنید . او سالیان درازی است که در انتظار چنین لحظه ای بود تا عقده دل خود را باز کند .  
 در اینوقت ویست و دیلی بادو کیسه خاک طلا از معدن خارج شدند و « لی » باتندی و تغیر از هو کر پرسید : شما سهم خود را کی بر میدارید ؟



هو کر به دیلی که در معدن مشغول دزدیدن طلاها بود ، امر کرد که از اینکار دست بردارد

و سعی خواهم کرد که شما فرصت کافی برای فرار داشته باشید ، فولر را هم میتواند همراه خود ببرید . در کلبه باندازه یک عمر زندگی شاهانه برای همه شما طلا وجود دارد . اگر او را ببرید طلاها را هم میتواند صاحب کنید .  
 هو کر گفت : من با سایرین در اینباره مذاکره خواهم کرد .

فیسک ، ویست و دیلی مقداری شراب مکزیکی نوشیده و مست بنظر میرسیدند در کنار معدن طلا مشغول آواز خوان بودند هو کر جریان سرخ پوستانرا برای آنها گفت در همین وقت لی نیز سر رسید و نقشه فرار را برای آنها شرح داد و اضافه کرد : من آتش را همچنان روشن نگاه خواهم داشت که سرخ پوستان مظنون نشوند .

دیلی وقتی فهمید که باید فولر را از میان بیابان بی آب و علف روی دوش حمل کنند ، با تعجب فریاد زد : من هرگز چنین کاری نخواهم . لی گفت : این تنها شانس شماست و اگر از آن استفاده نکنید ، بدنتان در اثر تیره های زهر آلود سرخ پوستان سوراخ سوراخ خواهد شد .

آتش همه آماده مراجعت شدند . ویست با زحمت زیاد فولر را روی دوش حمل کرد و بمحلی که اسپهارد بسته بودند ، برد و درون تخت روانی که برای او ساخته بودند خوابانید .

لی داشت نقشه راه را برای هو کر و دیگران شرح میداد که ناگهان هو کر مشت خفیفی بچانه او زد و چون لی از حال رفت او را بلند کرد و روی اسبش قرار داد . فیسک به آهستگی گفت : دیدی عقیده من درست بود و بالاخره بدام او افتادی و نتوانستی دوریش تحمل کنی ؟

هنگام سپیده دم هو کر به همراهانش امر کرد که مدتی توقف کنند زیرا فولر احتیاج به استراحت داشت اما دیلی با این فکر مخالفت کرد و گفت : من عقیده دارم که براه خود ادامه دهیم .

هو کر گفت : حالا که اینطور است ، خودت تنها برو .  
 دیلی نگاه پر کینه ای به هو کر و فولر انداخت و پرسید : تنها ؟

هو کر جواب او را انداد و از آنها دور شد . فیسک ، ویست ، لی و هو کر در گوشه مشغول استراحت شدند اما فولر بزحمت خود را به دیلی رسانید و گفت : میخواهی از شر من راحت شوی ؟

دیلی شانه هایش را بالا انداخت و گفت : این موضوع برای من اهمیتی ندارد ولی برای فرار از اینجاراهی وجود دارد



نومانع ماهستی .  
 فولر گفت: بنابراین این مرا سوار  
 یکی از اسبها کن تا این ممانع از بین  
 برود .  
 وقتیکه فولر روی زین قرار گرفت  
 ناکهان هوکر از پشت صخره هویدا شد و  
 در حالیکه طیانچه خود را بسوی دلی  
 گرفته بود فریاد زد: اورا پیاده کن !  
 دلی بجای اطاعت با دست ضربه ای  
 بکفل اسب زد و اسب دیوانه وار از کوهستان  
 سرازیر شد . پس از دور شدن اسب ، دلی  
 برگشت و اینبار او نیز بنوبه خود طیانچه  
 اش را از غلاف بیرون کشیده و میخواست  
 گلوله ای بسوی هوکر شلیک کند که غفلتا  
 تیر زهر آلود سرخ پوستی از یک گوشه  
 نامعلوم ، در پشت او نشست و دلی از فرط  
 درد ناله ای کرد و روی خاک در غلطید . فوراً  
 همه آنها در محلی موضع گرفتند و بانظار  
 حمله سرخ پوستان ماندند اما دیگر از آنها  
 خبری نشد لی از هوکر پرسید: چرا فولر تنها  
 رفت؟ هوکر گفت: لابد فکر میکرد بتنهایی  
 خواهد توانست فرار کند اما تصور نمیکند  
 موفق شود .

\*\*\*

باز هم صبح فرا رسید و دوباره زجر  
 و عذاب آنها آغاز شد . لی در جلوی دسته  
 اسب میراند و هوکر پیش خود فکر می کرد  
 که شاید دلی از همه آنها خوش اقبالتر  
 بوده است . ناکهان طنین فریاد «لی» از  
 مسافتی دور بگوشش رسید و چون باتفاق دو  
 تن همراهان خود بجلو اسب تاخت ، با کمال  
 حیرت و وحشت دید که سرخ پوستان  
 «جان فولر» شوهر «لی» را بیک ضلیب  
 چوبی بسته و بدن او را با تیر و تبر زین  
 قطعه قطعه کرده اند . تا موقعیکه جسد فولر  
 بدستور هوکر کاملاً زیر خاک قرار نگرفته  
 بود ، لی روی زمین زانو زده و گریه  
 میکرد . پس از پایان مراسم تدفین هوکر  
 به لی اجازه داد که سر قبر شوهرش برود .  
 لی مدتی بیحرکت و ساکت کنار کور او  
 نشست و سپس حلقه ازدواج خود را بیرون  
 آورد و روی خاکهای نرم و مرطوب گذارد .  
 آنشب اصلاً خواب بچشمان لی نیامد لذا  
 از جا برخاست و نزدیک هوکر که پاسداری  
 میکرد ، رفت و آهسته گفت: هر لحظه که  
 به آن ضلیب و بدن قطعه قطعه شده فولر  
 فکر میکنم بدنم میلرزد . هرگز تصور  
 نمیکردم که او تا این اندازه از من متنفر  
 باشد که نتواند وجود مرا تحمل نماید .  
 هوکر گفت: شاید هم شما را دوست  
 داشت . او بخواهی میدانست که مانع نجات  
 ماست ولی شما باو فرصت دادید که فرار  
 کند و او میخواست که بدین وسیله دین خود  
 را بشما ادا نماید . وانگهی ضلیب چیز بدی

نیست . هر کس يك ضلیب همراه خود دارد و  
 آنهم ضلیب او بود حالا بهتر است بروید  
 قدری استراحت کنید .  
 هیچکس تا کنون نشنیده بود که هوکر  
 اینقدر با مهربانی و محبت صحبت کند .  
 خودش هم تعجب میکرد که وجود «لی»  
 تا چه اندازه برای او تغییراتی به همراه  
 داشته است .

روز بعد و بسنت از همه جلوتر اسب  
 میراند و موقعیکه داشت از کنار دره عمیقی  
 عبور میکرد ، غفلتا از لابلای صخره ها و  
 حلقهای وحشی باران تیر بر او و اسبش  
 باریدن گرفت . در وهله اول اسب از پادرس  
 آمد و سپس چند تیر بدن خود او فرو  
 رفت و آنگاه راکب و مرکوب بقدر دره  
 سرنگون شدند . لی ، هوکر و فیسک که  
 زنده مانده بودند ، بادای پروحشت و قلبی  
 متلاطم هر لحظه با اطراف خود مینگریستند  
 و در انتظار تیرهای زهر آلود نامرئی  
 بودند اما تا موقعیکه به معبر باریک  
 کوهستان رسیدند ، خبری از سرخ پوستان  
 نشد . با وجود این بالاخره توبت آنها دیر  
 بالاود میرسید و اینبار سرخ پوستان از پشت  
 صخره ها دسته دسته بیرون جسته و در همان  
 حال از ته دل فریادهای جنگ و خونریزی  
 میکشیدند . هوکر فوراً بآندو دستور داد  
 از اسب پائین بیایند و سپس در حالیکه با طیانچه  
 بسوی سرخ پوستان گلوله خالی میکرد ، به  
 لی و فیسک گفت : این لعنتی ها اگر  
 بخواهند ما را از بین ببرند لازم است که  
 از این معبر باریک یکی یکی عبور کنند و  
 این تنها شانس است که ما برای نجات  
 داریم . فیسک تو او را برداشته و از این قطعه  
 دور شو و من در این حال سعی میکنم با آتش  
 طیانچه آنها را در کنار معبر متوقف  
 کنم .

فیسک گفت: مگر من نمیتوانم اینکار  
 را بکنم؟  
 هوکر نگاه عجیبی باو انداخت و  
 اظهار داشت: آخر تو يك عمر با ورق  
 بازی سروکار داشته ای و از فنون نبرد و  
 تیراندازی اطلاعی نداری .  
 فیسک پرسید: حاضری شرط ببندی؟  
 - آخر من چیزی ندارم که با آن شرط  
 ببندم و میدانم که تو هم نداری .  
 - چرا ، فقط يك چیز برای هر  
 دوی ما باقی مانده و آن جان عزیز ما است .  
 - فیسک ، من نمی توانم بتو اجازه  
 چنین کاری را بدهم هر چه گفتم اطاعت کن .  
 - هوکر ، تو در همه عمرت به همه  
 دستور داده و امر و نهی کرده ای اما در  
 باره من این نکته صدق نمی کنی .  
 در اینوقت لی که بگفتگوی آنها

گوش میداد فریاد زد : نه ، من هرگز بشما  
 دو نفر اجازه نمیدهم که بخاطر من جان خود  
 را بخطر بیاندازید .  
 فیسک گفت : این معامله ایست که  
 فقط مربوط بین هوکر میباشد و شما  
 نباید دخالت کنید .

سپس از جیب شلوار خود يك دسته  
 ورق بیرون کشید و گفت : هر کس ورق  
 بزرگتر داشت ، خواهد ماند .  
 هوکر با تردید ورقی از میان دسته  
 بیرون آورد و مظفرانه گفت : شاه خشت !  
 فیسک لبخندی معنی داری زد و بنوبه  
 خود ورق را برزد و سپس ورقی بیرون  
 کشید و گفت : آس بيك ، حالا زود از  
 این نقطه خطرناك دور شو !  
 اشك در چشمان «لی» حلقه زد و  
 بعد جلو رفت و بوسه ای از صورت فیسک  
 برداشت و بدین ترتیب حق شناسی خود  
 را با او برآز کرد . فیسک با چشم به هوکر  
 اشاره نمود که او را ببرد . وقتیکه هوکر  
 و «لی» به بالای تپه رسیدند ، آفتاب داشت  
 غروب میکرد . هوکر گفت : حالا دیگر  
 ما از خطر جسته ایم .  
 «لی» متفکرانه چشمانش را به  
 کوهستان مشجر و خاکستری رنگ دوخت .  
 اشه زرد رنگ آفتاب در گوشه افق  
 متمایل به سرخی میشد . لی زیر لب  
 گفت : همیشه در این فکر بودم که چرا  
 سرخ پوستان و کشیشان این قطعه را  
 «باغ کناه» می نامند و اینک پی به مفهوم  
 آن میبرم .

هوکر گفت : من میدانم که فیسک  
 چگونه در این شرط بندی تقلب کرد اما  
 میدانم بچه علت ؟ برای خاطر تو تازه  
 اگر منم ورق بزرگتر را می کشیدم باز  
 بهمان علت حاضر بقداکلای بودم فیسک  
 بهتر از آن بود که من فکر میکردم او قلب  
 پاک و دلی نازك داشت حالا اینجامنتظر  
 من باش تا بر گردم .  
 بعد (لی) را در آغوش کشید و بوسه  
 آتشینی از لبان او برداشت و نقشه معدن را  
 بدستش داد و گفت : دیگر بساین نقشه  
 احتیاجی نیست .  
 وقتیکه هوکر سوار بر اسب در جهت  
 مخالف برآه افتاد لی نگاهی به نقشه  
 انداخت و بعد به تندی آتراپاره باره کرد  
 و ذراتش را در فضا پخش نمود ، گویی نقشه  
 انگشتان او را می سوزانید . (هوکر) با  
 احتیاط هر چه تمامتر خود را به محلی  
 که فیسک موضع گرفته بود رسانید و مشاهده  
 کرد که اجساد سرخ پوستان زمین معبر را  
 مفروش کرده است . تیری در پشت فیسک  
 فرو رفته بود اما هنوز دمقی در بدن  
 داشت . هوکر خواست تیر را بیرون

## از خبر نگار ما

(بقیه از صفحه ۳)

کشورهای مختلف جهان میباشد و هدف آن بغیر از فستیوال بین المللی کان که فیلمها را از جنبه هنری مورد بررسی قرار میدهند میباشد و بهمین جهت قضاوت در باره فیلمهاییکه در این فستیوال نمایش داده میشود بعهده تماشاچیان واگذار شده است. محل نمایش فیلمها در سینما تئاتر «وین» و سینما وتاتر «کلوریا بالاست» میباشد که هر دو در خیابان «کور فورستن دام» واقع شده و سینمای تابستانی «والد بوته» که کنجایش ۲۳۰۰۰ هزار تماشاچی داشته و بزرگترین سینمای اروپا محسوب میشود.

## دنباله باغ گناه

بکشد ولی فیسک مانع او شده و با صدای ضعیفی گفت: نه، بمن کاری نداشته باش دیگر من ماندنی نیستم. تو میگفتی من قادر نی باشم در کوهستان بجنگم حالا این نقشها را تماشا کن.

هو کر کنار او زانو زد و با تعسین گفت: فیسک واقعا که عمل درخشانی انجام دادی. اما در شرط بندی نسبت بمن تقلب کردی.

فیسک چشمانش را به افق خونین مغرب دوخت. لبخند کمرنگی بر لبان خشکیده اش نمودار شد و زیر لب گفت: نگاه کن خورشید دارد غروب میکند، این کار همیشه است و هر بار نیز یک نفر با او بدیدار عدم میرود. این بار نوبت من است آری من تقلب کردم ولی از تو پوزش میطلبم. هو کر با صدای آهسته ای گفت: من هرگز نمی توانم ترا ببخشم.

فیسک بزحمت نفس میکشید لحظه ای مکث کرد و سپس گفت: هو کر، با «لی» به شهر و تمدن باز گرد و خانه شامانه ای بساز که در خور عشق «لی» باشد. از او خوب مواظبت کن.

دیگر نتوانست جمله ای بر زبان راند مقداری خون از گوشه دهانش بیرون ریخت و به همراه آن، روح از کالبدش پرواز کرد. خورشید نیز بساط خود را جمع کرده و در دامن افق لحظه بلحظه کمرنگ تر میشد. هو کر زیر لب گفت: «باغ گناه».. اگر کره زمین از طلا درست شده بود، تصور میکنم که هر کس برای یک مشت خاک خود را بکشتن میداد...

سپس باز گشت تا بسوی دختری که قلب خالی از عشق او را تصاحب کرده بود رهسپار گردد...  
پایان

پنجمین فستیوال سینمایی برلین در ساعت ۷ روز ۳ تیر در سینمای «وین» توسط شهردار برلین آقای دکتر «زور» و وزیر کشور آلمان غربی افتتاح میگردد و جوایزی که تهیه شده بمعرض نمایش گذارده خواهد شد و بعداً فیلم انگلیسی «شوهر صبور» نشان داده میشود.

در ساعت ۸ در سینمای «کلوریا بالاست» پس از نطق وزیر کشور آلمان غربی برندگان جوایز فیلمهای آلمانی ۱۹۵۴-۱۹۵۵ معرفی و جوایز بین آنها توزیع میگردد اما جوایزی که به فیلمها و هنریشان و تهیه کنندگان آلمانی داده خواهد شد معلوم نبوده و جزو اسرار است و ساعت ۸ جمعه ۲ تیر ماه معین خواهد شد که در نامه بعدی خواهم نوشت. در این فستیوال ۲۹ کشور تهیه کننده فیلم شرکت کرده و هر کدام بنا بر سلیقه و ذوق خود از فیلمهای کوتاه گرفته تا فیلمهای طویل و به تعداد مختلف جهت نمایش در این فستیوال عرضه خواهند داشت. این کشورها عبارتند از: آلمان - آمریکا - اندونزی - آفریقای جنوبی - اتریش - استرالیا - الجزیره - بلژیک - دانمارک - فنلاند - کانادا - هندوستان - پاکستان - ژلان - جدید - انگلستان - یوگسلاوی - ژاپن - کره جنوبی - فرانسه - ایتالیا - سوئیس - اسپانیا - آرژانتین - مکزیک - هلند - کنگوی بلژیک - لوکزامبورگ - پرو - ونزوئلا.

بطوریکه من تحقیق کردم از استودیوی دیانا فیلم نیز برای شرکت در این فستیوال دعوت بعمل آمده تا در این فستیوال شرکت نماید اما دکتر آلفرد بائر اظهار داشت این استودیو هنوز قبولی و یا عدم قبولی خود را اطلاع نداده است. نوع فیلمهایی که نمایش داده خواهد شد مختلف است یعنی بعضی از آنها کامل و داستانی بوده و بعضی دیگر فقط تمهید و فرهنگ کشورها را نمایش داده و بالاخره تعدادی از آنها نیز درباره بررسی زندگی حیوانات و نباتات و گلها میباشد. این فیلمها طی ۱۱ روز نمایش داده میشود و همانطور که تذکر دادم قضاوت در باره خوبی و یا بدی آنها بعهده تماشاچیان واگذار شده است بدین معنی که بلیط سینما در چهار قسمت سوراخ شده و روی هر قسمتی کلمات (خیلی خوب - خوب - متوسط - بد) نوشته شده و بیننده پس از تماشای فیلم هنگام خروج از سینما رأی خود را داده و در صندوق میاندازد. این آراء پس از جمع آوری شمرده و در روز آخر نتیجه اعلام و بهترین فیلم از نقطه نظر مردم تعیین خواهد شد و برندگان جایزه ای از اعطای یادگاری فستیوال سینمایی برلین داده خواهد شد.

در میان فیلمهای شرکت کننده فیلمهای آمریکایی - انگلیسی - فرانسوی - آلمانی - ایتالیایی و ژاپنی به ترتیب شانس اول شدن

ستاره سینما  
تصنیعی که آواز میخواند

(بقیه از صفحه ۵)

«بارشوم» دل حساسی دارد و همراه با «چارمالوئیس» ستاره فیلم، چند آواز جدید میخواند البته شنیدن این خبر برای شما تعجب آور و باور نکردنی است و خود مانیز وقتی آنرا خواندیم نزدیک بود از حیرت شاخ در بیاوریم ولی طبق خبر در اصله از امریکا آواز خواندن و ایلد فایر در فیلم فوق صحت دارد و باید آنرا باور کرد. در این عکس شما و ایلد فایر را می بینید که در کنار بیانیوی چارما لوئیس دهان خود را باز کرده و مشغول تمرین است.



## «اسپیت فایر» و «چارمالوئیس»

دارند فیلمهای آمریکایی مهمی که در این فستیوال نمایش داده خواهد شد عبارتند از «یوبرومل» با اشتراک استوارت کرانر و الیزابت تیلور و چمن مفقود که یک فیلم حقیقی بوده و بتوسط والت دیسنی تهیه گردیده است و ستاد فرماندهی هوایی با اشتراک جیمس استوارت و جون الیون و خارش هفت ساله با اشتراک مریلین مونرو و تام ایول. فیلمهای معروف فرانسوی عبارتند از میوه های تابستانی و راز پا در پاریس و فیلمهای معروف انگلیسی شوهر صبور، قلب تقسیم شده و عشاق جوان میباشد. فیلمهای ایتالیایی نیز عبارتند از «نان، عشق، فانتزی» «دریاچه» - «رمانتیک» «قاره گمشده» و «شیرهای ایالسان» فردینانو فیلمهای ژاپنی هم شامل هنرر بخت - کری و آهن ذوب کنی، هیروشیما و فیلمهای آلمانی موش های صحرائی، ایوت، جنگل نشینان و در سایه قراقروم هستند. در خاتمه امیدوارم که در نامه آینده بتوانم توضیحات مفصل همراه با عکس و نام و مشخصات برندگان جوایز را برای استفاده خوانندگان ارسال نمایم.

## فیلم مصور «اولیس»

## خلاصه شماره های قبل

(اولیس) پادشاه کشور ایثاک با اتفاق عده ای از یونانیان شهر (تروی) را فتح کرده و آتش میزند ولی دچار نفرین الهه معبد نپتون شده و سرگردان میشود و چندی بعد وی بیچنگ پسر نپتون میافتد و ای با مکر و حيله از دست وی نجات مییابد و از غار او فرار میکند. در دریا آواز حوریان دریائی نزدیک است یاران او را مسحور کنند اما وی این بار نیز با زیرکی و مهارت خاصی خود و یارانش را از وسوسه های حوریان دریائی آسوده میکند تا اینکه به جزیره ای میرسند. در این جزیره (سیرسه) آشوبگر و ساحر مسکن دارد. (سیرسه) عاشق اولیس میشود و خود را بشکل همسر او (بنه لوب) در میآورد. اولیس گول میخورد و بتصور اینکه وی همسرش میباشد با او همآغوش میگردد و بعد به خطای خود پی میبرد ولی باز در اثر تنبلی و لذت طلبی از مسکن (سیرسه) تکان نمیخورد اما بالاخره دوران خوش گذرانی او بسر میآید و...

۱۱ - کم کم مردان «اولیس» بسبب دوری از وطن و بیگاری اظهار دلنگی کرده و به اولیس میگویند که آنها را به کشورشان بساز گرداند ولی «سیرسه» بوسیله جادو آنها را بصورت خوک در میآورد که اولیس از اودور نشود و حتی باو پیشنهاد میکند در صورت توقف نزد او، زندگی جاوید خواهد یافت اما...

۱۲ - ... اولیس بوسیله فایقی از دست «سیرسه» فرار میکند و چون در دریا گرفتار طوفان میشود امواج دریا او را مدهوشانه بکنار دریا پرتاب میکنند و وی در جزیره «فاسیا» به ساحل میرسند در اینوقت پرنس «نوسیکا» دختر پادشاه جزیره او را در کنار ساحل پیدا میکند و در همانحال عاشق او میشود.

۱۳ - اولیس کم کم در دربار پادشاه جزیره ارج و قربی یافته و روزی از روزها با قهرمان کشتی دربار مصاف میدهد و او را از زمین بلند کرده و بر زمین میزند در نتیجه احترام اهالی را بخود جلب می کند اما متاسفانه حافظه خود را از دست داده و هویت خود را یاد نمیآورد.

۱۴ - پرنس «نوسیکا» به نامزدی اولیس در میآید ولی در همین اوان - حافظه اولیس باو باز گردانده میشود و اظهار میدارد که باید به جزیره (ایثاک) تشریف خود (بنه لوب) برود. پادشاه جزیره که (آلسیوس) نام دارد و پدر (نوسیکا) است او را با کشتی روانه میکند.

۱۵ - وقتی که اولیس به جزیره (ایثاک) مقرر فرماده می شود میرسد، هنوز نمیداند که (بنه لوب) در اثر فشار جوانان دربار حاضر شده است بعد یکی از آنها در آید ولی در عین حال میفهمد که اوضاع بر وفق مراد نیست لذا خود را بصورت فقیری در میآورد که از حقیقت جریان آگاهی یابد.

۱۶ - هیچکس از دربار یان بی هویت این گدا نمیبرد مگر (آرکوس) دایه پیر او که میداند اولیس برای باز یافتن تاج و تخت خود باز گشته است در این ضمن (تلما کوس) پسر اولیس نیز از وجود پدر خود در دربار ایثاک توسط دایه پیر آگاه میشود و ایندو ...

(تعبه دارد)



بزودی داستان پرماجرای بزرگی که هنوز پس از سالیان متمادی بعنوان موحش ترین واقعه در تاریخ باختر امریکا شناخته شده - فیلمی که حاوی سرگذشت آخرین نبرد سرخ پوستان قبیله «کومانچی» میباشد

\*(شهشیر و کمان)\* فیلم «تمام رنگی» اثر کارگردان معروف «آندره دوتوت»

...against ten men  
...a woman  
...and 120 miles  
of terror,  
treachery  
-and worse!

COLOR BY  
**Technicolor**

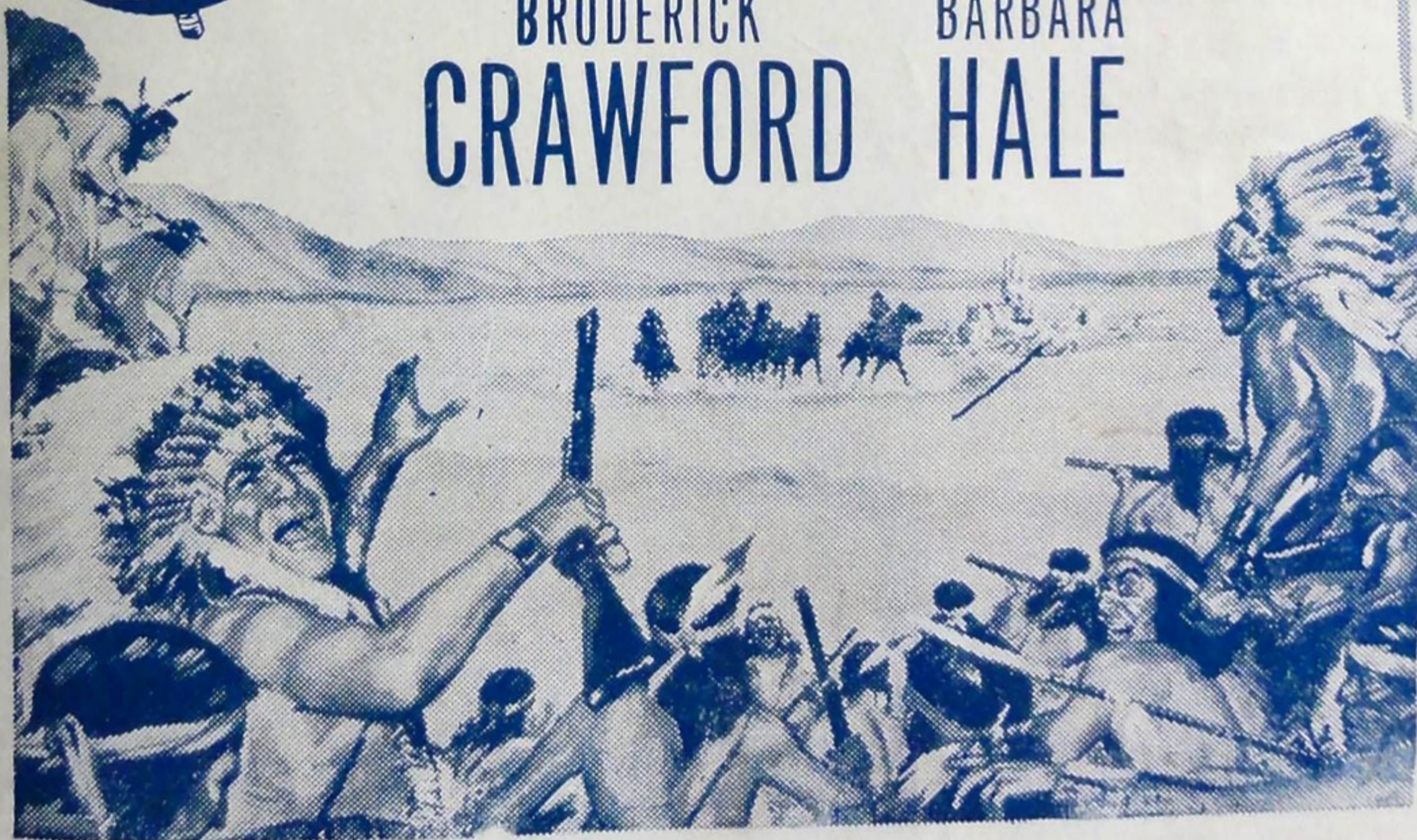


COLUMBIA  
PICTURES presents

# LAST OF THE COMANCHES

STARRING

BRODERICK CRAWFORD  
BARBARA HALE



با شرکت «برودریک کرافورد» برنده اسکار سال ۱۹۴۹ - باربارا هیل - اللوید بریجز

محصول ۱۹۵۳ کمپانی معظم کلمبیا

شدم. ولدا از جا بلند شد و پاکت سیگار مرا بدستم داد و سپس کتش را از روی دست صندلی برداشت. من اصلا متوجه او نشدم بلکه در یکنوع حالت خلسه فرورفته و در عالم رؤیا به نقشه های آینده خود میاندیشیدم و در آن حالت میدیدم که عده ای جنایتکار در اثر اقدامات من دچار بیچارگی شده و کلوله های طپانچه من شکمهای آنها را سوراخ سوراخ کرده است... ولدا با هستگی از اطاق بیرون رفت و من نیز همچنان به آینده فکر میکردم...



بات چشمانش را به دستانش دوخت و پس از لحه ای تفکر، پرسید: آیا تاکنون نام «کارل ایولو» را شنیده ای؟  
سرم را به علامت مثبت تکان دادم: بات اضافه کرد: «کارل ایولو» در پس همه جریانات جنائی این شهر قرار دارد. چندی پیش عده ای از گردن کلفت های نیویورک توسط پلیس دستگیر شده و نام آنها فاش شد ولی چون «کارل ایولو» دارای قدرت فوق العاده ای بود، کسی جرأت نکرد نام او را در این لیست وارد کند.

با حیرت زاید الوصفی گفتم: عجب، نمی دانستم که او تا این اندازه اختیار شهر را در دست دارد. این قدرت را از کجا آورده است؟  
— کسی بدرستی نمی داند. درباره او خیلی چیزها گفته میشود ولی هنوز مدرک و بر که مثبتی علیه او بدست نیامده است حالا پلیس میل دارد او را بدام بیاندازد و چنانچه دستگیر شود، عده زیادی از کله گنده های نیویورک که با او همکاری دارند نیز بزندان خواهند رفت.

— مقصودت از ذکر نام او چیست؟

— مقصودم اینست که «برکاتورن» مدتی معشوقه شخصی او بود. کم کم قضایا برایم روشن میشد. گفتم: بنابراین «برکاتورن» در باره او چیزهایی میدانست.  
بات شانه هایش را بالا انداخت و گفت: کسی چه میداند! حدس زده میشد که «برکاتورن» بتواند اطلاعاتی راجع به عملیات «کارل ایولو» به کنگره بدهد ولی حالا دیگر کار از کار گذشته و او قادر به حرف زدن نیست. تصور می کنم وقتی در آن کلبه متروک او را تحت شکنجه قرار داده بودند، میخواستند بفهمند که اطلاعات وی تا چه اندازه است.

— پس بعقیده تو آنها دستیاران «کارل ایولو» بودند؟

— مسلم است.

— ولی درباره آسایشگاهی که در آنجا بستری بوده، چه میگوئی؟

— «برکاتورن» را باین جهت بآنجا فرستاده بودند که هنگام بهبودی توضیحاتی به کمیسیون مربوطه بدهد و اقدامات کمیسیون مزبور تا مرخص شدن وی معلق مانده بود.

پرسیدم: پس نقش من در این قضیه چیست؟

جواب داد: هیچ برای تو تصادفی رخ داد و اکنون دیگر این تصادف گذشته است و چنانچه بخواهی بدون جهت خودت را داخل جریان کنی، از طرف پلیس برای تو مزاحمت ایجاد خواهد شد.

— بات، تو اشتباه میکنی من از اول باین قضیه آلوده شدم. آن بیشرها اتومبیل مرا خورد کردند، با شینی سر مرا شکستند و دختری را که همراه من بود کشتند من تصمیم گرفته ام انتقام او و خودم را از این ناجنسان بگیرم و چنانچه «ایولو» در

داس سازمان آنها باشد چه بهتر زیرا در این مورد خدمتی هم به پلیس کرده ام .

بات گفت: عجب آدم احمق هستی! من چگونه میتوانم جلوی ترا بگیرم که کارهای احمقانه از تو سر نزنند؟ آیا باید حس میهن پرستی ترا تحریک کنم؟  
گفتم: میهن پرستی یعنی چه؟ اگر کنگره و دیوان عالی کشور و حتی شخص رئیس جمهور بمن امر کنند که پایم را از توی کفش این تبهکاران بیرون بکشم، اصلاً به گفته های آنها و قوی نخواهم گذارد برای اینکه هیچکدام از اینها نمیدانند وقتی دختری بقتل رسید، یک شیشی سنگین بمنز اصابت کرد و اتومبیلی از بالای دره پرتاب شد، چه حالی بانسان دست میدهد. البته تصدیق میکنم وقتی آنها توسط پلیس دستگیر شدند دادگاه آنها را محاکمه خواهد کرد ولی کدام قاضی با دل و جرأتی پیدا میشود که بتواند آنها را محکوم کند؟ کدام قاضی پیدا میشود که در مقابل رشوه های هنگفت آنها تاب مقاومت داشته باشد؟ آری، آنها محاکمه میشوند ولی شرط میبندم که پس از یکی دو جلسه بعنوان نقص پرونده و عدم تکافوی مدارک همه آنها را آزاد کنند و بعد بریش من و تو بخندند. ولی من نخواهم گذارد چنین واقعه ای رخ دهد. سعی میکنم قبل از پلیس بر آنها دست یابم و حشاش را کف دستشان بگذارم و چنانچه پلیس بر من سبقت جوید، باز هم صبر میکنم که محاکمه پایان پذیرد و آنگاه انتقام خود را خواهم کشید و دنیا را از لوث وجودشان پاک خواهم کرد.

بات با حیرت و تعجب مرا مینگریست و سکوت کرده بود. پس از چند لحظه گفت: بسیار خوب، هر کاری میخواهی بکن ولی سعی کن پایت توی چاله نیفتد.  
گفتم: برخلاف تصور پلیس، تبهکاران نمیخواستند بدانند که اطلاعات وی تا چه اندازه است بلکه آنها در تعقیب چیزی بودند که «برگاتورن» از آن خبر داشت و آنها نمیدانستند او مفتاح یک سلسله اسرار مخوف بود.  
- و حالا تو هم میخواهی دنبال همان چیز بروی؟  
- مگر غیر از این انتظاری هم داشتی؟

بات متفکرانه دستی بصورتش کشید و بعد گفت: هر کاری میخواهی انجام بده ولی از من انتظار کمک و مساعدت نداشته باش زیرا مأمورین اداره آگاهی نیز در تعقیب قاتل یا قاتلین او هستند و در ضمن میدانند که تو هم در این قضیه ذینفع هستی. آنها حتی به طرز کار و طرز تفکر تو آشنائی دارند و چنانچه در سر راه آنها قرار گیری با منز ترا به زندان روانه خواهند کرد. از مقامات بالا بمن دستور داده شده که اگر بخواهی شروع به عملیات خطرناک کنی، این نکات را بتو گوشزد کنیم.

از جا بلند شدم و کلامم را برداشتم و گفتم: بات، خیلی از تذکرات تو خوشنود هستم و امید دارم که آنها یسا من یا هر دو در انجام منظور خود موفق شویم.

تو است .

- و تو چه کار میکنی؟

- «کارل ابولو» مسلماً در این جریانات دخالت دارد و من سراغ او خواهم رفت.

- مایک مواظب باش «ابولو» شخص خطرناکی است و موقعیکه تو در بیمارستان بودی من تحقیقات کوچکی در باره او کردم و در همه جا دیدم که نام او با تشکیلاتی شبیه فرقه «مافیا» مربوط است .

ناکهان عرق سردی بر تمام بدنم نشست و تا چند لحظه نتوانستم بفهمم اصلاً در اطراف من چه وقایعی اتفاق میافتد کلویم خشک شده و از فرط حیرت و تعجب بیحرکت مانده بودم. بالاخره براضطراب و بهت خود فائق آمده و پرسیدم: از کجا فهمیدی؟ آیا مأمورین آگاهی نیز میدانند که وی دارای تشکیلات منظمی است؟

- نه، آنها فقط آثار و شواهدی در دست دارند ولی بیقین نمیدانند.  
- پس حالا رفته رفته وقایع صورت جدیدی بخود میگیرد و قضایا فاش میشود. اینها که دارای تشکیلات وسیع و سازمان مرتبی هستند هرگز از پسای نخواهند نشست تا آن شیشی مرموز را بدست آورند و در این راه فقط مرگ آنها باعث پایان دادن به این ماجری خونین خواهد شد .

ولدا گفت: مقدر چنین است که تو برخلاف میل پلیس در کار آنها دخالت کنی و در حقیقت طعمه ای برای شکار افراد جنایتکار باشی و در خاتمه فقط جامعه از وجود تو استفاده خواهد کرد .

فشنکها را از درون جاسیگاری برداشتم و متفکرانه با آنها مشغول بازی

- «مافیا» نام دسته ای از جنایتکاران بود که در اوایل قرن بیستم در شهرهای آمریکا و ایتالیا دارای تشکیلات وسیع و مهمی بودند و کارشان باج گرفتن و قاچاقچی گری بود. «مافیا» در لغت بمعنی «پنجه سیاه» است و هر وقت افراد این دسته متشکل مرتکب قتل یا سرقت میشدند علامت «پنجه سیاهی» روی جسد مقتول میگذاشتند. پلیس آمریکا هنوز اجازه نداده است که فیلمی درباره عملیات آنها تهیه شود زیرا عده ای از افراد پلیس شخصاً با فرقه «مافیا» همکاری داشته و اغلب مأمورین دادگستری نیز از آنها رشوه میگرفتند. هنوز در دنیا سازمانی شبیه تشکیلات وسیع این دسته جنایتکاران مخوف بوجود نیامده و مدتها طول کشید که پلیس توانست سازمان آنها را از هم متلاشی سازد. تعداد قتلهایی که توسط افراد دسته «مافیا» انجام گرفت جزو اسرار است ولی آنها را تا ۶۰ عده تخمین میزنند. مترجم

مقابله کنم .

— این شیئی اسرارآمیز چیست ؟

— خود من نیز درست نمیدانم ولی آنها دو نفر را بیای مری بردند تا از ماهیت و محل آن با خبر شوند . حالا چه بخواهم و چه نخواهم ، تا کردن در این ماجری فرورفته ام و تنها کاری که می توانم بکنم اینست که ماهیت آن شیئی و هویت آن شخص را کشف نموده و پرده از روی اسرار مری « بر گشایم » بردارم .

ولدا دسته صندلی را چسبید و بالعن ملتسانه ای گفت : مایک من ترا اینطور نمی پسندم .

گفتم : نه تنها تو نمی پسندی بلکه خیلی از اشخاص دیگر هم نمی پسندند زیرا میدانند من آدمی نیستم که در اطاق بنشینم تا به بینم چه اتفاقی می افتد .

— و این وسیله ای میشود که تو هدف آنها قرار گیری .

— منم در انتظار چنین روزی هستم و میخواهم که آنها بیای خود بدام افتاده و من بتوانم همه شان را بکیفر اعمالشان برسانم .

در اینوقت ولدا معصومانه مرا نگاه کرد و سپس دست در جیبش نموده و پاکتی از آن بیرون آورد و بدست من داد . پاکت را باز کردم و روی کاغذ رسمی اداره آگاهی مطالبی دیدم که خیلی رسمی خطاب بمن نوشته بودند . طی این نامه بمن تذکر داده شده بود که دیگر حق حمل اسلحه را نداشته و پروانه آژانس کار - آگاهی خصوصی من تا مدت نا معلومی در حال تعلیق خواهد بود و در هیچ جا نامی از دوست دلاری که برای گرفتن پروانه پرداخته بودم ، اسمی برده نشده و بمبارت بهتر آنها اصلا بروی خود نیاورده بودند که من آدمی نیستم تا بتوانند پولم را پس ندهند . خنده ای کردم و سپس کاغذ را درون پاکت گذاختم و روی میز نهادم و گفتم : بنا بر این اداره آگاهی بمن سخت گرفته و من در حین عمل مواجه با اشکالات فراوانی خواهم شد .

ولدا گفت : آنها اصولا میل ندارند تو در کارشان دخالت کنی یعنی از حالا به بعد تو یک فرد عادی هستی که اگر اسلحه با خود داشته باشی طبق قانون بزندان خواهی افتاد و باید مدت ۷ سال در زندان بمانی البته این کار برای تو هائو خواهد بود .

کلت ۴۵ را از روی میز برداشتم و خشاب آنرا بیرون آورده و گلوله ها را درون جاسیکاری ریختم و طیانچه در دوباره روی میز انداختم . ولدا گفت : مایک حالا که تو اسلحه نداری و نمی توانی از آن استفاده کنی باید تا کنیک عملیات خود را عوض نمایی . بگو به بینم از کجا شروع خواهیم کرد ؟

— از « بر گشایم » شروع میکنیم . من میخواهم از شرح حال او و شرح حال کلیه کسانی که با وی رابطه داشته اند با خبر شوم و البته این کار بمهینه

سپس از کلاتری خارج شدم و آندرو زیر باران ماندم تا یک تا کسی رسید و مرا سوار کرد . وقتیکه بغاه رسیدم ، یکسر بسراغ طیانچه « کلت ۴۵ » خود که در قفسه ام بود ، رفتم و آنرا امتحان کردم . آثار انگشتان بعضی اشخاص روی آن بود و من بغویی بیاد داشتم که آخرین بار آنرا کاملاً تمیز و پاک کرده بودم . طیانچه را روی میز گذاختم و فکر کردم که مأمورین آگاهی وقت خود را تلف نکرده اند . بعد کت خود را در آوردم و در همین اثنا متوجه ته سیکاری شدم که درون سبد کاغذهای باطله بود . ته سیکار را با کنجکاوای خاصی برداشتم و نگاهم به ماریک آن انداختم . این ته سیکار از نوع سیکارهای مورد علاقه من نبود . ته سیکار را دو باره درون سبد انداختم و مشغول سوت زدن شدم . ناگهان فکر تازه ای بر ایتم دست داد . گوشی تلفن را برداشتم و نمره سر ایبار آبارتمان را گرفتم و گفتم : جان ، من مایک هامر هستم . آیا در غیاب من کسی وارد عمارت شده ؟

سر ایبار تمجیح کنان گفت : میدانید که ...

حرفش را قطع کردم و گفتم : مائمی ندارد . من خودم با آنها صحبت کرده ام ،

فقط می خواستم مطمئن شوم .

— پس بنا بر این باید اقرار کنم که عده ای از مأمورین آگاهی در غیاب شما با اینجا آمدند و حتی یک نفر با سببان همراه آنها بود . آنها ورقه اجازه دادستان را بمن نشان دادند و پس از بازدید عمارت شما بمن گوشزد کردند که جریان را بکسی نگوییم .

— آیا غیر از آنها کس دیگری با آبارتمان من نیامد ؟

— تا آنجا می که من اطلاع دارم ، نه .

از او تشکر کردم و گوشی تلفن را سر جایش گذاختم . بغویی اطمینان داشتم که این « مأمورین آگاهی » کسانی بجز همان تبهکاران سنگدل نیستند که در جستجوی شیئی مرموز بمبارت من آمده اند ولی آنقدر عرضه نداشتند که لااقل آثار خطوط انگشتان خود را معو کنند .

مرا مدتی نگه داشتند و پس از اینکه چند سوال بیمزه و بیهوده کردند، آزاد نمودند و تذکر دادند که دیگر در آنحوالی هویدا نشوم.

— آیا چیزی هم پیدا کرده اند؟

— تا آنجائی که من اطلاع دارم چیز قابل توجهی بدست نیاورده بودند و بجز نکاتی که تو بآنها گفته بودی مطلب دیگری دستگیرشان نشده بود کلبه مذکور در چند صد متری جاده واقع شده و اطراف آنرا علف پوشانیده است. چنانچه کسی از مکان آن قبلاً با اطلاع نباشد، هرگز آنرا پیدا نخواهد کرد و اگر چراغ در آن روشن کنند، بواسطه ابوهی علفها از بیرون معلوم نخواهد شد.

سیگاری روشن کرده و پس از اینکه پکی محکم بی آن زد، دودش را بهوا فرستادم و گفتم: بنابر این آنها نقشه خود را از پیش تهیه دیده و سپس با دقت آنرا انجام داده اند ولی نکته ای که مرا متعجب می سازد اینست که آنها چگونه می دانسته اند (برگاتورن) همان مسیر کلبه متروک را در پیش خواهد گرفت؟ آیا فهمیدی کلبه به چه کسی تعلق دارد؟

— نه، زیرا این کلبه در املاک دولتی واقع است و از بیست سال تا کنون کسی بآن قدم نگذاشته است. حالاً چه میخواهی بکنی؟

سیگار را تمام کردم و ته سیگار را درون جاسیگاری انداختم و گفتم: این تبه کاران دختری را بقتل رسانیده و میخواستند تهمت قتل او را بگردن من بیاندازند. آنها اتومبیل مرا از بین بردند و مرا روانه بیمارستان کردند. این احامقها مرا هم مثل خودشان نفهم تصور کرده اند ولی نمی دانند که من تا آخرین نفس به پیش خواهم رفت و تا موقعی که همه آنها را روی صندلی الکتریکی نشانده و با شخصاً بقتل رساننده باشم، آرام و قرار نخواهم گرفت.

— مایک، ممکن است خود تو نیز در حین عملیات کشته شوی.

— البته که ممکن است ولی من او این نفر آنها نخواهم بود. آنها اکنون در اضطراب بسر میبرند زیرا روزنامه ها را خوانده و میدانند که جریان بر طبق مراد آنها به پیش نرفته است. آنها تصور می کردند که یکقره عامی و بی دست و پا را بدام انداخته اند ولی حالا میدانند که طرف آنها خود شخصاً کار آگاه است و بطرز کار و روش آنها آهناست و لباس مبارزه بتن کرده است شاید نمیدانستی ولی بدان که آنها از همان لحظه اول به وضعیت خطرناک خود پی برده و عمارت مرا زیر و رو کرده اند.

فریاد کوچکی از حلقوم ولدا بیرون جست و خطوط صورتش حاکی از ترس و نگرانی او بود. ادامه دادم: من نمیدانم آنها در جستجوی چه چیزی هستند و تصور میکنم خود آنها نیز از ماهیت آن با خبر نباشند. آنها خانه مرا دو تکاپوی آن شیشی زیر و رو کردند و البته آنرا نیافتند ولی این دلیل نمی شود که آنها تصور کنند آن شیشی مرموز نزد من نیست. مسلم است که بزودی باز خواهند گشت ولی در آنوقت دیگر من در بیمارستان بستری نخواهم بود که نتوانم با آنها

## فصل چهارم

«ولدا» ساعت یازده ونیم وارد شد و بعضی اینکه مرا دید لبخند کمیننی لبانش را از هم باز کرد و با دست و حرکات لب بوسه ای بجانب من پرتاب کرد. سپس مانتویش را در آورد و روی صندلی انداخت. با خود گفتم من هرگز از او سیر نخواهم شد زیرا وی زنی بود که هر وقت میخواستم در دسترس داشتم و حرکات وی بقدری دلغریب بود که دل هر مرد بی ذوقی را نیز بحرکت در میآورد. ولدا بسوی بیخچال رفت و دو شیشه آبجو از آن بیرون آورد و پس از اینکه چند جرعه از بطری اولی نوشید، کف آبخورا از کنار دهانش پاک کرد و جمله ای را که منتظر شنیدن آن بودم، براب آورد: مایک، این قضیه بزرگتر و بفرنجتر از آنست که فکر می کنی.

پرسیدم: راستی؟

نگاهی به سر تا پای من انداخت و اضافه کرد: موقعی که تو در بیمارستان خوابیده بودی من مشغول اقدامات شدم و بزودی فهمیدم که این جریان یک قضیه قتل عادی نیست بلکه قاتلین از روی نقشه و با کمال بیرحمی کار خود را انجام داده اند و همین امر نشان می دهد که آنها دارای تشکیلات وسیعی هستند و همین تشکیلات وسیع دلیل ارتباط آنها با مقامات پلیس و دادگستری است و باز بهمین سبب ما مورین آگاهی چون می دانند با دستگیر شدن قاتلین خیلی از اسرار مگو فاش خواهد شد لذا دست روی دست گذاشته و از عملیات شدید احتراز می جویند. حالاً آیا باز هم خیال داری به تعقیب آنها پردازی؟

بطری آبجوی دوم را برداشتم و بعد از نوشیدن چند جرعه، گفتم: آیا فکر میکنی که امن بدون فعالیت نشسته و ناظر عملیات آنها باشم؟

— نه اما نباید از نظر دور کنی که اداره آگاهی با تشکیلات وسیع و بودجه هنگفت در تعقیب آنهاست و تو در مقابل آنها نمی توانی عرض اندام کنی، هر چند که من ترا آدم با تصمیم و با فکری می دانم. حالاً باین نکات گوش کن. من پس از تحقیقات فراوان داننده کامیونی را پیدا کردم که در شب و نوع قتل اتومبیل ترا در بالای دره متوقف دیده و چون کسی را در آنحوالی مشاهده نکرده بود، پس از توقف کوتاهی براه خود ادامه داد. در سه میلی آن نقطه کافه کوچکی وجود دارد و داننده کامیون در نهایت حیرت مشاهده کرده بود که کسی در آن کافه نیست و همین امر او را مظنون کرده بود از دختری که صاحب کافه است تحقیق کردم و فهمیدم که در آنحوالی کلبه متروکی وجود دارد. وقتی بکلبه مذکور رفتم مشاهده کردم که پر از ما مورین آگاهی است. آنها